

په قلم کتاب خپرونو موسسه

د اطلاعاتو کلتوري وزارت

د شېرزاد جمال الدين فقار د نښه
دده د ايتام تليز په وياړ
کابل ۱۳۵۵ ش

ندای سید جمال الدین افغانی



مترجم از عربی :
بشار

ندائی که شرق را از خواب برانگیخت

ندائی که شرق را از حقوق و واجبات آن آگاه نمود ،
تاسر بلند زنده باشد .

ای شرق ! ای شرق !

همه خرد و دماغ خویش را بکار انداختم

تابیماری ترا بشناسم ،

وراه در مان کردن آنرا دریابم .

« جمال الدین افغانی »

انگیزه های این نداها را

از مقاله ها و نظریات سید

دریافته و نگاشتم .

محمود (ابوریه)

نوت:

پودتريت روى جلد: تمثال سيد جمال الدين افغانى كه استاد مرحوم عبدالغفور برپينا

ترسيم کرده است .

نشر

۲. گلاب

بنی افغانی

جمالی

۱۳۳۱

MINISTRY OF INFORMATION AND CULTURE

Sayyed Jamal -ud-din al-Afghani
1838 - 97
and his Appeal

BY

Mahmud Abu-Rayya

translated from Arabic

BY

M. G. Bashar



PUBLISHER : BAIHAQI
KABUL 1977

بيسقي کتاب خيرولو مو سسه

حوت ۱۳۵۵

باهتمام:
عبدالجليل (ح)

مطبعة دولتي

بمناسبت مجلس بزرگداشت سید جمال الدین افغانی

هشتاد و سال پس از وفات وی

کابل ۱۳۵۵ ش

کتابخانه بایان مناسبت نشر گردیده است:

الف - نشرات پیشینی:

- ۱- سید جمال الدین افغانی : (ترجمه از عربی - عبدالله سمندر) عروة الوثقی .
- ۲- سید جمال الدین افغانی : گزیده آثار (با اهتمام دکتور سید محمود رهین) .
- ۳- پوهاند عبدالحی حبیبی: نسب و زادگاه سید جمال الدین .
- ۴- سید قاسم رشتیا : سید جمال الدین و افغانستان .
- ۵- محمد عثمان صدقی : سید جمال الدین پیشوای انقلاب شرق
- ۶- دکتور عبدالحکیم طبیبی: تلاشهای سیاسی سید جمال الدین
- ۷- محمود ابوریح : ندای سید جمال الدین (مترجم از عربی - بشار)
- ۸- رساله ها و مقالات درباره سید جمال الدین (با اهتمام و تدوین حبیب الرحمن جدیر) .
- ۹- سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان (با اهتمام صدیق رهپو)
- ۱۰- محمود طرزی : مقالات (با اهتمام دکتور روان فرهادی)

ب - نشرات دیگر:

- ۱۱- سید جمال الدین افغانی: عروة الوثقی (ترجمه پشتو از قاضی عبداللہ) .
- ۱۲- سعید افغانی: سید جمال الدین افغان در شرق نابغه .
- ۱۳- شماره خاص مجله افغانستان انجمن تاریخ حاوی ترجمه اثر فوق پوهاند حبیبی .
- ۱۴- شماره خاص مجله عرفان .
- ۱۵- سید جمال الدین افغانی در مطبوعات جهان (پوهنتون) .
- ۱۶- انتقال تابوت سید (پوهنتون) .

ندای سید جمال الدین افغانی

اثر

محمود ابوریہ

مترجم از عربی :

بشار

به مناسبت هشتادمین سال ولادت سید جمال الدین افغانی

مؤسسه انتشارات بیہقی

حوت ۱۳۵۵



این عکس راسید افغانی به برهان الدین بلخی یادگار داده است .

تذکر

بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

باسپری شدن (۸۰) سال از وفات علامه سید جمال الدین افغانی در طول این مدت مطالعات مختلف در باره زندگی و افکار وی و تأثیر اندیشه‌هایش بر سیر افکار در جهان اسلامی صورت گرفته است .

پیشانی‌نگار این مطالعات؛ دوست و تلمیذ سید شیخ محمد عبده عالم معروف میباشد که بمقام مفتی مصر رسید . همچنان محمد رشید رضا به پیروی وی تفسیر مشهور (المنار) را بر قرآن کریم تاءلیف کرد .

در جمله کتا به‌اور سایل متعدد که در طول «۸۰» سال بطور خاص در باره سید جمال الدین افغانی «و یادواره یک موضوع عام و یا مطالب مشخص در بعضی فصل‌ها راجع به علامه افغانی» تحریر شده است آثار استاد مرحوم مصری محمود ابوریه مقام عمده دارد .

توانائی استاد ابوریه در خلاصه ساختن مطالب، و جمع کردن نتایج تحلیل و مطالعات طویل، در متن‌های کوتاه و روشن به علاقه‌مندان آثار عربی معلوم است . بهمین سبب است که بمناسبت مجلس بزرگداشت علامه سید جمال الدین افغانی «در حوت ۱۳۵۵ مطابق مارچ ۹۷۷» چاپ و نشر ترجمه این اثر عمده بزبان دری‌سورد

تجویز امدتاً هموطنان سید از اثر علمی یکی از زبده ترین جمال الدین شناسان مستفید شوند. شیوه خاص استاد محمد ابوزیه آنست که رسائل و مقالات متعدد را بطور فشرده خلاصه میکند بیاضلی فشار در ترجمه این اثر عمده استاد مرحوم ابوزیه دقت زیاد به خرج داده و با رعایت شیوه اسانت داری کوشیده است تا صحت ترجمه فدای بیان لفظی نگردد و هم در پاورقی بعضی مطالب را روشن ساخته است .

امیدواریم این اثر برای آشنا ساختن روشنفکران و همه علاقمندان به کیفیت زندگانی و افکار سید جمال الدین افغانی ، در دوران رژیم جمهوری سودمند باشند .

حوت ۱۳۵۰

**پوها نددکتور «نوین»
وزیر اطلاعات و کلتور**

پیشگفتار مترجم

خواننده گرامی!

این کتاب که بدسترس شما قرار میگیرد، ترجمه اثر فکری و قلمی استاذ مرحوم محمود ابوریه دانشمند و نویسنده توانا و شهیر کشور برادر ما جمهوریته عربی مصر است که بزبان عربی راجع بزادگاه، نسب، ملیت، شخصیت، و زندگی، خاطرات، مقاصد، اقوال و مبارزات سیاسی و مواقف و نظریات اجتماعی سید جمال الدین افغانی نگاشته شده است.

مؤلف باسناد و ارادتمندی خود که بمنظور احترام از شخصیت بزرگ این فرزند نامور افغان وقهر مان آزادی، و تقدیر از فداکاریها و مبارزات سیاسی و خدمات برجسته و فراسوشناشدنی این حکیم و فیلسوف و نابغه شرق زبده و سچمل مطالعات چندین ساله خود را بحیث رهنما برای علاقمندان بکتب فکری و سیاسی و مبارزاتی سید به صفحات تاریخ بطور یادگار سپرده البته هر مسلمان و هر فرزند افغان درباره مجهودات فکری و قلمی آن مؤلف مرحوم از ملت مصر صمیمانه اظهار امتنان و مهربانی پروردگار پاک را بر روان او نیازی کند تاریخ شاهد و گواه است که عصر سید یکی از پراشوبترین عصرها بود زیرا درین عصر استعمار در کشورهای شرقی دیو اسباب سلطه و قدرت تسخط جویانۀ خود در متصرفات و مستملکات اهل آن غاصبانۀ تصرف میکرد، و مصالح و حقوق حیاتی آنها را فدای اغراض خود میگردانید. همان بود که سید مبارزو متجی شرق بهممه

علائقه‌ها و درد های شرقیان ستوجه گردید، و با اصلاحات فکرو طرز زندگی شرقیان قیام ورزید. ولی اولتراز همه عشق و علاقه مفراط بزادگاه خود افغانستان و موضوعات و مصالح آن نشان داده و گفته است:

«افغانستان اولین زمینی ست که بدنم باخاک آن تماس کرده است . سیدعلاقه خود را به همه جهان اسلام و کشور های شرق و مسائل و احوال آن متوجه ساخته ، و تمام قوای دماغی خود را برای تشخیص بیماری ها و عللتهای شرق بکار برده ، و در راه درمان و علاج آن سعی و رزیده و درک نموده که سبب همه درد ها و ناراحتیها و سلب سیادت و حاکمیت اختلاف آرا ، تفرقه و نفاق و آشفتگی ها و دوری و انحراف از اصل حقیقت دینی، و روحیه مبادی و تعلیمات قرآن و پیروی از او و خرافات و تقلید کورکورانه از عقائد و افکار و عادات فاسد بیگانگان ، و ترک عوایل قوت و ارتقا و پیشرفت و فهم ناقص درباره معنی واقعی توکل و قضا و قدری باشد . سید در مقابل مردم حسود و بدبین و صاحبان شربهای گوناگون ، نادانان ، دریوزه گران ، لاشخوران و دون همتان که از حقیقت اسلام و روحیه قرآن دور بودند، باد های شدید آشوبهای استعمارگران آنها را پهلویه پهلوی متقلب می ساخت ، و موجودیت آنها را خفیف و متزلزل گردانیده بود از ثبات و استقامت کار سیگرفت . و بابر همین مقبعه و دلایل ساطع بانهائات زهرآگین و اتهائات بی جای دشمنان و مخالفان جواب میداد. و اینگونه تعرضات در نزد عارفان حق و زنده دلان از شخصیت و عزم و اراده سید نمی کاست . و در پیشرویش دروازه های نومیدی را باز کرده نمیتوانست بلکه بمقام بزرگ و ارجمندش روز بروز بلندتری شد . و در دل های اشخاص حق شناس و واقع بین جا سیگرفت . افکار و گفتارش مورد تقدیر و تعمیل قرار میگرفت .

سید در راه مبارزه و دفاع از حریم پاک دین و حقوق ملت های شرقی از پیش آمد های

ناگوار پروانمیکرد. وبانچه که با اسلام سازگار نمی بود و معارض قرآن و سنت می بود، بایمان قوی و عزم راسخ مبارزه می نمود. و در راه اهداف خود همه سختیها و هرگونه ناملایمات را متحمل می شد و مانند کوه استواری و متانت نشان میداد و چون آرزویش بازگشت مسلمانان بر اصل حقیقت دین و روحیه قرآن و اتحاد مسلمانان و اعاده و تجدید مجد و عظمت اسلام، و نجات از دسایس و اغراض سوء استعمارگران و دشمنان بود در راه دعوت و تبلیغ و برآوردن اهداف و مقاصد خود از هیچ قوه و قدرت متخالف، خوف نداشت بلکه مانند شیرژیان بر سیاستها و اغراض شوم دشمنان حمله هولناک مینمود. همچنان جانب مقابل خود را هر که می بود به نیروی بیان و سخنان رسای خود تحت تاثیر می آورد، و در دلش نفوذ میکرد.

همین عظمت و قدسیت و واجب تبلیغی و اصلاحی بود که در حیات خود مجرد زیست دنبال اولاد نداشت. خانه و ثروت پیدانکرد بلکه از تمام دلبستگی های دنیا چشم پوشید، و فداکاریها نمود. تحت تاثیر هوسهای نفسانی قرار نگرفت. معلوم است مفهوم عدم ازدواج سید با اساس رهبانیت نبود. و نه اینکه مانند شوپنهاور زن را به نظر خوب نمیدید بلکه به مقام و حیثیت زن احترام میگذاشت. و موجودیت و واجبات زن را مورد اهمیت و ارزش بسزای قرار میداد. و از حقوقش دفاع میکرد.

وای غرض سید از عدم ازدواجش این بود تا جهان اسلام را خصوصاً کشورهای اسلامی شرق را از بلاها، آفات و گزندهای استعمار ظالم نجات دهد. و مسلمانان را بسوی عوasel و راه های قوت، ارتقاء و پیشرفت سوق دهد. و در هر جا باطمینان خاطر با استعمار پنجه دهد. و مقاصد شوم و مساعی شرآ را خنثی سازد. و در هر کشور اسلامی بذر جنبش و حریت طلبی را بیفشاند. و در بین مسلمانان روحیه اتحاد و همبستگی و نظام اجتماعی برادری و برابری و ثقافت اسلامی رونق یابد. و

مسلمانان زمام اسور خود را بدست خود گیرند. و خود را صاحبان نفوذ و قدرت، اختیار و حاکمیت، دین و دولت گردانید. و قوت مادی و معنوی و سعادت دنیوی و آخروی را نائل شوند.

دیگر بهترین مثال عدم دل بستگی سید به حفظ دینوی و اغراض نفسانی اینست: وقتی که خدیو توفیق پادشاه مصر باساس دسائس یک گروه از مفسدین و مغرضین به تبعید و اخراج سید از مصر حکم نمود. و بجزیر و کراه توسط قطار آهن به سوی انتقال داده می شد در اثنای راه قنصل ایران و یکمده از شاگردان و علاقمندان با وی ملاقات نمودند و به وی صد دینار تقدیم نمودند ولی سید با عمه تنگدستی ها و احتیاجات از اخذ هدیه شان ابا و رزید و این سخن تاریخی خود را با آنان گفت: **مال خود را نگاه دارید. زیرا شما بآن محتاج ترید.** شیر هر جا که رود شکار خود را پیدا میکند دیگر اینکه وقتی که انگلیسها در سودان انقلاب مهدی را برای مصالح خود خطر بزرگ تشخیص کرد نداز سید خواش نمودند تا از طرف انگلیسها حکومت سودان را متقبل شود، و شعله انقلاب را خاموش سازد. سید بکمال جرأت و ستاوت چنین جواب میداد و میگوید:

عجیب ما موریست که تو سلطان در سیاست و، بعد آن حماقت است اجازه دهید ای جناب لورد. من شما را می پرسم که آیا شما مالک سودان اید تا آنکه مرا بحیث حاکم خود بر سودان مقرر نمائید؟»

سید برای بیداری مردم به دایر نمودن حلقهات تدریس، انعقاد مجالس و نشرات و خطابه ها می پرداخت. و مردم را از واجبات و حقوق حیاتی و تاریخی شان آگاه می نمود. و آنها را مجذوب سخنان حکیمانه و گیرای خود می ساخت. مجالس

سید از فوائد علمی واجتماعی خالی نبود . سید سرامها و اهداف خود را با کلمات فصیح و عبارات رسا آشکارسی نمود . و با هر کس با اندازه استعداد و فهمش سخن میگفت . و مباحثه میکرد . و در موضوعی که پرسیده می شد بصورت نیکو و قناعت بخش جواب میداد . و نقاط تاریک و مواضع مشکل را روشن می ساخت . و بحیث خطیب زیر دست و توانا عرض وجود میکرد . همین حقیقت است که سید زغال و سائر پیشوایان و قهرمانان و راد مردان عصر افتخار میگردند که ایشان در خطابه های خود پیرو سید بودند .

باید گفت : سید بهمراه فهای سیاسی واجتماعی خود نائل نشد . و تالیفات زیاد نگذاشت زیرا عصرش پر آشوب ترین عصرها و در آن برای طبع و نشر اندیشه ها و خا طراتش زمینه ی مساعد نبود . هر چه بود توسط خطابه ها و انعقاد مجالس تفهیم می شد . ولی با وجود اینهمه باید متذکر شد که این مصاح بزرگ علاوه بر مجله (العروة الوثقی) و مجله (ضیاء الخافقین) صاحب کتاب (قتهمة البیان فی تاریخ الافغان) که مرحوم عبد القادر سغری این کتاب را وثیقه زنده افغانیت سید و عمیق ترین اثر در سیاستش دانسته می باشد . و دیگر رساله (رد بر نیچر یان) است که از فکر و دماغ سید تراوش کرده ، و سذ هب نیچر به (دهریه) را از اساس آن با دلایل قوی ریشه کن ساخته ، و نظریات نیچر یان را رد نمود است .

سید نیز مجموعه ئی از مقالات دری و عربی از خود به یادگار گذاشته است که اینهمه در نفسهای پژ مرده و خوابیده و غافل رست زندگان و بیداری دمیده و ملت های شرق میانه و مسلمانان از آن بهره مند و مستفید گردیده اند .

ادیب اسحق دمشقی یکی از تربیت یافته گان مکتب فکری و سیاسی سید جمال الدین

۱

واز نو یسندگان مشهور جهان عربی بود که در باره سید در مجله کهن مال و مشهور - اهلل - چاپ قاهره آن وقت نوشته ، در ضمن بیان چگونگی حوادث، جریانات را در مردان و مصلحین و در مقابل آنها از موقف و پیش آمد دیگران بحث بعمل آورده و چنین متذکر شده :

« بهره بسیاری از فلاسفه این بود که مردم نادان و کوته فکر بانها بکدام مقام و ارزش قائل نبودند چنانکه قدر و منزلت حکیم بزرگ و خطیب عالی مقام شرق (سید جمال الدین افغانی) را نمی شناختند چه او یکی از بزرگان فلاسفه، و یکی از ارکان سیاست بود. اما هدفش با انجام نرسید. و کتابی را در این زمینه تالیف نمود. با وجود این همه از مقامش چیزی کاسته نشد چنانکه می بینیم بزرگترین فلاسفه «سقراط» از این جهان چشم پوشید و کتابی از خود بیاد کار نگذاشت. ولی شاگردانش فلسفه او را تدوین کردند. و قرنهای در پی او را و خاطرات او را بارث بردند و پخش کردند.

همچنان امید است که از پیروان استاذ جمال الدین افغانی و شاگردان او محروم نشویم. و باید مانند آنها برابر جاسعه انسانی کوشش کنیم و بر نهایت انصاف مناقب و اوصاف سید را یاد آور شویم و هرگاه خاسوش شویم از غفلتی که کرده ایم مورد بازخواست قرار میگیریم.

واقعا او نتوانست به همه ارزشهای خود نا ئل شود اما مادر پیروان مکتب فکری و سیاسی خود روح زنده و شادابی دماند در دلهای پژمرده و افسرده مسلمانان بذر تجدید مجد و عظمت اسلامی را بپاشاند. در نفسهای آنها حس جنبش آزادی را تولید کرد. و کشور های اسلامی یکی بعد از دیگری آزاد و مستقل و به ثمرنهای غرس شده او کام آید خواهان و سعادت طلبان را شرفین گردانید. پس

سید اساس خوبیها را که روح مبارزه با استعمار و استثمارگران است در دلها بنیانگذاری کرد. و افکار و مبارزاتش سبب بیداری شرقیان گردید. سید بناء بر قاعده (الفصل للمبتدی ولواحسن المقتدی) صاحب فضل دانسته می شود. و شخصیت بزرگ او قابل احترام، و تاریخ زندش قابل حفاظت، و گفته‌ها و توصیه‌های بیش قیمت او قابل قبول و پیروی می باشد.

سید با مبارزات دومدار و خستگی نا پذیر خود مسلمانان را از خواب غفلت به بیداری، از اوهام و خرافات باطل حقیقت و ماهیت دین، از تفرقه و خود خواهی به اتحاد و همبستگی، از رکود و تنبلی به کار و فعالیت، از ضعف به قوت، از انحطاط باعتلاء، از محکومیت به حاکمیت، از ذلت به عزت، از بزدلی به دلیری، از نومیدی باسیدواری، از بی بند واری و تقلید کورکورانه بیگانگان به تربیه اسلامی، از ارتجاع و قهقریت به تجدید و پیشرفت، از افراط و تفریط باعتدال و میانه روی دعوت نمود. و در زندگی مسلمانان تحول مثبت و ثمر بخش را بمیان آورد. و آنها را بحقوق و واجبات شان ملتفت ساخت.

خلاصه اینکه سرگذشت سید، مبارزه و قهرمانی را به عالی‌ترین معنی آن، و قدرت تاءثیرش را به کامل‌ترین صورتش تمثیل میکند.

سید بحیث مصلح، همه خرد و دفاع خود را درباره شرق تخصیص داده و همه علائقها و دردهای شرق را بصورت واقعی درست تشخیص نمود. و همه راه‌ها و وسائل درمان و علاج آنها درک نمود. سید یگانه وسیله درمان و علاج رادین مقدس اسلام خواند. و نادانی و بزدلی و تنبلی و پیروی از اوهام و خرافات را عوامل ضعف و تباهی افراد و جوامع بشری تشخیص کرد.

قرآن قانون جامع و کامل دین مبین اسلام است. این کتاب الهی متکفل همه

خویشهای دوجها نی افراد و جوامع بشری، و از همه علالتها و ناراحتیها نجات بخش می باشد.

سید در باره این کتاب مقدس به مسلمانان چنین توصیه مینمود :

« کسانی که دوست دارند انش هستند باید در معانی احکام قرآن
تدبر و دقت نمایند و مانند پیروان اولیه اش از تعلیمات
آن پیروی نمایند »

بنابراین لازم است که هر مسلمان خود را با اخلاق قرآن متخلق سازد و به حسن تربیه
اولاد خود و اولاد وطن قیام ورزد زیرا زندگی بدون تربیه سالم امکان پذیر و اطمینان
بخش نیست. و تنها تربیه سالم است که مصدر همه کمالات و خوبیها میشود، و عدم
تربیه و بی بندوباری سبب همه زشتی ها و ناراحتیها می باشد.

خواننده گرامی !

اصل متن این کتاب به عربی بود و حسب توان بشری خود آنرا از عربی به دری
ترجمه نموده ام. و مطالب آنرا در ابواب الفاظ و عبارات دری گنجا نیده ام. در این کتاب
به تفسیر و بیان مطالب آیات کریمه قرآنی و شرح احادیث نبوی پرداخته و سوره و آیات
قرآنی و مخرج احادیث نبوی را حتی المقدور نشان داده ام. و نیز بعضی مطالب عمده
کتاب با اصل متن عربی و ترجمه اش به چاپ رسیده و هم باید گفت که الفاظ و مطالبی که
در آن کدام اشکال بنظر می رسید، در باورقی راجع بان توضیحات و معلومات لازم تقدیم
شده است در خاتمه متذکر می شوم.

این کتاب که راجع به شخصیت بزرگ، و فرزند صالح افغان، و آورنده روحیه
آزادی، و محرک چرخ زندگی نوین و بیدار کننده شرق از خواب غفلت و رکود سید
جمال الدین افغانی متعلق می باشد، و ترجمه و طبع آن در هر دو نظام خجسته جمهوری
باتمام رسید. و این هدیه معنوی که بمناسبت هشتاد و پنجمین سالگرد وفات این فرزند نامور

افغان وقهرمان راه آزادی باساس بر گزاري محافل يادبود شخصيت بزرگ علمي ، ادبي فلسفي ، تاريخي و رادسردان کشور از پاليسي کلتوري دولت جمهوري افغان فستان سي باشد بمنظور قدرداني از آن شخصيت بزرگ و خوشنودي روان او تقديم شد البته هر فرد افغان از مطالعه سکتب فکري و زندگي اين رادسرد تاريخي کشور ما اين حقيقت رادرك خواهد نمود که بايد همه افراد کشور عزيز در پرتو مبادي دين مقدس اسلام و ارزشهای نظام جمهوري تحت قيادت رهبر انقلاب و موسس جمهوريت زعيم سلی خویش باساس اتحاد و همبستگي و هم آهنگي ، و روحيه ايثار و خودگذري ، و حفظ مفاخر ملي و احترام منافع اجتماعي و احساس مسئوليت مشترک در راه اعتلا مادی و معنوي کشور قدم بگذارند و هر يك در هر ساحه زندگي به رسويه ايکه بصرف کار و عملي است بکمال تقوي صداقت و امانتداري ، و حسن وطن دوستي و وظوفه خود را انجام دهد . و بنیان شخصيت فردی و موجوديت اجتماعي خود را از اسواچ متلاطم و طوفانهای شديد اندیشه های فاسد و منحرف و اعمال خائنانه ضعف و متزلزل نسازد تا همه راه تکامل و پيشرفت اقتصادي اجتماعي و فرهنگي را موفقانه طی کنند . و به سر منزل سعادت واقعي برسند .

فرزندان افغان فراوش نخواهد کرد و قتي که رهبر سلی ماموس جمهوريت باغلی محمد داود از طرف نمايندگان ملت در اوّلين لويه جرگه افغاننستان بحيث اوّلين رئيس جمهور افغاننستان با اتفاق اراه انتخابات گرديدند و در فرداي آنروز سه شنبه ۶ دلوي ۱۳۵۵ در محضر نماينده گان ملت مراسم تحليف را بجا آوردند به فهم دقيق و درايت کامل خویش ثقلت و سنگيني مسئوليت بزرگ مقام رياست جمهوري را ياد و آرسدند ، برای موفقيت خود به خدای بزرگ التّجاه نموده و از قاطبه ملت نجيب افغان چنين آرزو کردند :

«برای انجام این مسئولیت بزرگ و سنگین اتکای من به خدای بزرگ
 و توانا و به معا و ثت و پشتیبانند - قاطبه ملت نجیب افغانستان به
 همکاری صادقانه و صمیمانه همکاران محترم من و همه کارکنان و
 موظفین دولت افغانستان به سرسویه و هر مقام در هر جا یکسره
 هستند و با لایحه به فداکاری، ایثار و خود گذشتگی نیروهای انقلاب ملی
 و تمام فرزندان صدیق و وطن پرست ما خواهد بود.»

به نیکو بی درمی یابیم که این کلمات رهبر ملی ما، آنچه درین
 کتاب می خوانیم بوجه احسن و فوق می یابد.

(بشار)

سخن‌دنی

از استاد عبدالرحمن افغنی

در بارهٔ سويد

همه ملت‌های شرقی پخته‌آبه نهضت سیاسی و فکری خود مرهون سید جمال‌الدین افغانی
زعیم بزرگ و فیلسوف شهیر می باشد .

شرقی تا قرون زیاد و روزگاران مستعبد تحت فشار بار سنگین جمود فکری و
پسماندگی علمی و محکومیت سیاسی بسر می برد . و بخواب عمیق فرو رفته بود . تا
آنکه خداوند ، حکیم افغانی (جمال‌الدین) را برای این منظور مقصص ساخت تا در آن
روح بیداری و زندگانی بدید . و اعلان نمود تا نفس‌ها قیام ورزند و بحرکت آیند . و
خرد ها بیدار گردند و ملت‌ها و جمعیت‌ها بسوی آزادگی نگران شوند .

بنام رسالت او به شرق ، محرك و باعث نهضت نوین می باشد . اگر بخواهیم که
در سخن جامعی ، فضیلت جمال‌الدین و غایه رسالت او را که آنرا بسر رسانده بیان
کنیم ، پس متذکر می شویم که وی در زندگی خود مصلح دینی ، فیلسوف حکیم ،
و زعیم سیاسی بود . و باین اساس زعاست‌های روحی ، فکری و سیاسی را با هم جمع نموده
بود ، و متحد ساخته بود .

از ناهیهٔ دینی ، وظیفه اصلاح و تجدید را مانند مارتان لوتیر که برای مسیحیت

انجام داده بسر رسانید . و ملتهای اسلامی را متوجه ساخت تا حقیقت اسلام را درک کنند . و به سبب سبب صحیح و چهره واقعی آن عودت نمایند و از انحرافات و اوهام را که سبب تاخیر و پسمانی مسلمانان گردیده بزدایند .

از ناحیه فکری، آن واجبی را انجام داد که با آن فلاسفه فکر ، مانند ژان ژاک روسو، و مونتسکیو و غیره در اروپا برای آن قیام نمودند . بصیرتها را روشن و افکار را بجستجو از حقایق ، و بازاد کردن فکر از قیود و جمود و تقلید متوجه ساخته بودند .

و از ناحیه سیاسی، همتها بیدار و در نفسها روح عزت ، کرامت و آزادی خواهی بوجود آمد . و تخریبهای فعالیتهای ملی در کشورهای مختلف شرقی بذر گردید . و به همجو اعمال زعمای نهضتهای سیاسی در غرب امثال و اشنگتن و گاریبالدی و مازینی و کوشش و غیره قیام ورزیدند .

کسیکه میخواهد این همه چیزهای مهم را با هم گردآورد لازم است توسط آن حینکه ظلمت شدید نادانی و استبداد و تفرقه و عدم یاری و نصرت و پراگندگی خواهشها موجود است به قوت نفسی و فکری و وجدانی بپردازد . و بسوی سرانجام عبقریت شتابان شود . متیقنیم که ملتهای شرقی تا اکنون نیز هم به قدر دانی حقیقی این حکیم شرق نپرداخته اند . و نه حق وفا و اغزاز او را بجا آورده اند . البته با گذشت سالها مقام آن بزرگمردا شکار خواهد گردید .



امير شيرعلي خان پادشاه افغانستان در عصر سيد جمال الدين .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درین عصر، شخصی که شرق را از خواب غفلت بیدار ساخته، و حقوق و وجایبش را نشان داده است - هر آئینه کسی جز سید جمال الدین فیلسوف و حکیم افغانی نیست. این موضوع نه محتاج دایل است و نه کسی را بر آن اختلاف. البته بمنظور احترام شخصیت و حفظ احسان و نیکوئی این علامه و ادمرد بزرگ لازم است که نام او بر هر زبان برده شود، و یادش بر هر دل خطور کند، و تصویر آن در هر جان نصب گردد. این مصلح بزرگ با ایمان و علم خود، بجرات و جهاد خود، و بشجاعت و ثبات خود بمقام رفیع و شامخی رسید - که دیگر مصلحین به همچو مقام نرسیده اند. متأسفانه باو چیزی رخداد که بامثالش از مجاهدین نیز رخداد است، و آن ناشنسی و ناسپاسی شرقیهای جاسد و خوابیده است. عمین روش شرقیها است و باره کسانی که برای شان مصدر خدمت میکردند، و بمقتدا آنها کاری می کنند که هرگز این روش در شرق تغییر نخواهد یافت.

احمد شوقی گفته است : (هر چیز در سبب فراموش می شود بر من دشوار تمام می شود که نام این شخصیت بزرگ در فضای تیره نسیان ، و تاریخش را دستخوش اهل بیت بییم . پس حس و انفعال فطری مرا وادار ساخت که مسئولیت ادای حق او را چنانکه فرض ذمه همه مردم شرق می باشد بدوش گیرم . شکر و سپاس سرخدارا که در باره او کتابی بانیث پاک و خالص تهیه نمودم ، و این کتاب راجع به تاریخ و رسالتش از بهترین تألیفات است که بمیان آمده است . البته راجع به بیان قدر و منزلت کتاب همین کافی است که مورخ این عصر استاد بزرگ عبدالرحمن الراغبی در مقدمه خود از آن تذکر داده است ، و قدر و امتیاز آنرا بر دیگران ثابت کرده ، و در اخیر مقدمه خود چنین یاد آور شده است :
 امتیاز محمود ابوریه اینست که موصوف در کتاب خود - ابی تاریخ جمال الدین - خلاصه آراء و نظریات معاصرین او - سپس از سوریخیش راجع کرده است به سیمیکه خواننده در این کتاب چیزی را نمی یابد که در کتب دیگر راجع به جمال الدین نمی یابد و آن عبارت از توصیف دقیق شخصیت ، علم و فرهنگ ، رسالت و مباحثه رزه او و تأثیرش در تمدن جدید شرق می باشد .

وقتی که تاریخ يك شخص بزرگ بمنظور توصیف مقام رفیع و اظها ر فضایی برای مردم نشر می شود و نسلهای آینده آنرا میخوانند در آنها حس عظمت او را بوجود می آورد ، و روح او را می دهد و برای شان بهترین نمونه اقتداء و پیروی را بوجود می آورد .

پس نه تاریخ او تمام می شود و نه برهان آن بر مردم نور افشانی میکند مگر آنکه تعلیمات و مبادی او که در حقیقت انجیل و قرآن اوست احساس گردانیده شود .
 برای اینکه فریضه خود را انجام دهم لازم دانستم که تعلیمات و آثار سید جمال الدین را در صحیح ترین راجع جستجو نمایم ، و حسب انتخاب از سوره های آن برچینم زود را نقل همه آن در يك کتاب بزرگ میسر شده نمیتواند .

این اثر فشرده است که راجع به جمال الدین افغانی صدور یافته و کتابی است که به پهلوی کتاب اول میگذاریم والحمد لله - با این کار دین و حق این مرد بزرگ و همه مردم شرق و غرب، مسلمان و غیر مسلمان را که فرضی ذمه سن است ادا کرده خواهیم بود. چیزیکه مرابه نشر از میراث جمال الدین تشویق می نماید آنست که این کتاب که اکنون نشر میشود با وجود یک هشت سال از تألیف آن گذشته است چنان کتابیست که امروز هم بقول و عمل همه مردم شرق را راجع بتمدن قوی و مبارزه آزادی بخش شان مخاطب قرار میدهد. آری! نور حق تا هنوز در هر زبان و مکان همچنان در تابش است.

همچنان یک موضوع دیگر مراباین واداری سازی که این مبادی و افکار را در چنین عصری نشر نمایم که در آن روح تمرد و تجاوز بر ادیان شیوع یافته، و خطر انحلال اخلاق کریمه قوت گرفته، سادیت بر روحانیت غلبه کرده و سرها با افکار فاسد و ببادی گمراه کننده سملو گشته است - با این ضعف دینی و اخلاقی که ملت مسلمان ما با آن مصاب گردیده به حقیقت دین و اصل اخلاق تا وقتی بازگشت نمی توان کرد که دعوت صحیح اسلامی بداخل نفسها نفوذ نکند و قناعت نه بخشد. ما تا هنوز به شخصی احتیاج داریم که بقوت بیان و پیشوائی نیک خود - اخلاق حسنه و فضا ئل عالیه را خوبتر و مطلوب تر در اذهان بنشاند اگر برای سر هائیکه تا و یکیه های شک و تردد آنها پوشانده است شخصی را بیا بیا که آنها را بنور یقین سملو، گرداند یا خداوند برای این دلهای زنگ زده از الحاد، شخصی را مکلف سازد که تخم ایمان را در آنها بذر کند هر ائینه این تخم مبارک خواهد روئید و نه خواهد کرد و سیوه های پاکیزه را بیار خواهد آورد چنان میوه ها ئیکه نفسهای ارام و مطمئن آنها در این زندگی بیار می آورد.

این دعوت دینی را با وسعت ساحه و کثرت داعیان آن که بین خود می بینیم که ام اثری بران مرتب نمی شود و نه ازان - توقع کدام فائده برده میشود زیرا

این دعوت بنا بر نداشتن اهداف و محتویات صحیحی که از اصول دین صادر شده باشد و همچنان که دارای روحیه اخلاص و یقین نباشد پس همچو دعوت - بصورت صحیح و مشر نشر شده نمیتواند و شعاع آن به پرده های دل نمی رسد بلکه سبب تنفر میگردد و بعقول پاک و خالص راه نمی یابد بلکه احتمال می رود که عکس مطلوب را بیاورد.

طوری که میگویند: **طبییب نادان فر ستاده مرگ است** .
 هر آئینه برای داعی هر دین و مذهب درست نیست که به تبلیغات پیر دازد مگر آنکه راجع باصول تبلیغ دارای علم و معلومات وسیع باشد و این علم و معلومات در راه تبلیغ برایش یکملکه ثابت و راسخ گردد پده باشد. مثلاً بآن اندازه از علوم نفسی و اجتماعی بیاموزد که او را برای دریافت راه راست آماد سازد و تبلیغی را که برای مردم می نماید باید بزبان خوب و با سلوب جذاب و گیرنده باشد تا عقول و افکار را تحت تاثیر خود قرار داده بتواند.

باید گفت: داعی وقتی در تبلیغ خود موفق شده میتواند که به دعوت خود ایمان قوی داشته باشد و با داشتن سیرت نیک و کمال فضیلت مقتدای خوب برای مردم گردد.

هر آئینه مسلمانها نسبت با قوال پیغمبر بیشتر با فعال او تمسک میورزیدند و طبق آن عمل میکردند. همین است که خداوند در قرآن کریم از پیغمبر (ص) چنین یاد آور شده: **(لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة)** (۱) یعنی هر آئینه در تعلیم پیامبر خدا برای شما پیروی نیک است. ضروریست که داعی بهمین صفت باشد زیر ابدون آن شده نمیتواند که بدین دعوت کند و با راه راست رهنمائی کند اگرچه شهادتنامه های متعدد بدست داشته و القاب فراوان را کسب کرده باشد. بهمین سبب به اطباء

حا ذق ضرورت شدید حس میکنیم که این علالتها را که در این سالها بآن مواجه شده ایم ریشه کن سازند و آن اسراض مزمن شرقی را که تا هنوز آثار آن در مفاصل وجود ما موجود است از بین ببرند .

بخشیدن به نفس ها و دلها از اسراض مزمن و دوا سدار از جمال الدین افغانی حکیم شرق موفق تر کسی نیست و همگان بر آن تصدیق دارند . تنها همین حکیم و فیلسوف است که زندگی خود را برای بیدار ساختن شرق از خواب و قف نمود و بجسم ، اسان و قلم خود برای تد اوی و معالجه اسراض و علالتهای شرق مجاهدت کرد . و شاید هیچکس این عبارت هیجان آور و مؤثر را که غایه و نصب العین زندگی خود قرار داده و در طول زندگی خود بر علم و بیرق دست داشته ، خود نقش نموده بود فراموش نخواهد کرد . و آن عبارت اینست :

« شرق اشرق • هر آئینه دماغ خود را برای تشخیص مرض شرق و در یافت دوا اختصاص دادم »

آری : ندا های بلند اویه شرق که در آنوقت خیلی جذاب و بلیغ بود اسروز هم از قوی ترین نداها است که شرق را از باد های شدید انحرافات فکری که اینجا و آنجا خیلی قوی در حرکت است و ادیان و فضائل و آداب آنرا از بین می برد نجات میدهد . این نداها علاوه بر آن نداها ئی می باشد که بشرق متوجه و شرق را از حقوقی که در زندگی دارد آگاه می سازد تا بروی زمین قوی و معزز زندگی نماید . با خداوند استخاره نمودم که این کتاب را باین منظور در اطراف و اکناف شرق نشر نمایم که حاصل ندا های جمال الدین افغانی باشد و برای مردم دواء مفید و علاج شافی گردد . و نیز امید میکنم که مردم در باره محتویاتش از تد بر کار بگیرند و از آن متابعت نمایند زیرا در آن خیر آنها مضمراست .

بر علاوه در این نداها چنان افکار ، سبادی و نظریاتی موجود است که سید توسط آن بسا مسائل و مشکلات متعدد مهم دینی ، علمی اجتماعی ، تاریخی ، و

لغوی را که شامل همه ساحات زندگی این عصر است و برای اهلش مفید است حل کرده است. از محتویات دینی این کتاب اینست که سید باد لائل قوی ثابت نموده که دین اسلام نه با دانش دشمنی دارد و نه با حقایق علمی که در آن عصر و قبل از آن دانشمندان اروپا در باره آن عیب جوئی کرده بودند از جمله دانشمندان اروپائی یکی ریتان است که در این باره با سید مناقشه کرده است. همچنان سید ثابت نموده که باب اجتهاد که بیش از هزار سال بزرگان مسلمانها آنرا بسته کرده اند مفتوح میباشد و نیز سید تمامی سود این عصر را که خلاف سود زمان جاهلیت خوانده مباح قرار داده، زیرا همه زندگی امروز بر این استوار است (۱). و هر سه دین (مسوی، عیسوی و محمدی) را در سبدا و غایه با هم مشترک خوانده است.

سید اولین شخصیت که آزادی فکر و احترام عقل را مطالبه نموده و در راه تطهیر و صفا ئی عقیده اسلامی از خرافات و اوهم قدم گذاشته در این باره شاگرد بزرگش امام محمد عبده گفته است :

او توجه خود را برای گسیستن ریسمانهای اوهم از پایه های عقول تخصیص داده است و به توجه او عقول به نشاط آمده و بصیرت ها روشن گردیده است و او در همه اوقات اجتماع با مردم سخنان می گفت که عقل را تنویر و عقیده را پاک می ساخت و با نفس را با امور عالیه سوق میداد و با فکر را با امور عامه از مصالح کشور و مردم آن بود متوجه می ساخت و گاهی دلگرواند و هگین نمی شد. آری! این جهاد و مبارزه دایرانه در آن وقتی بود که مصریها امور عامه بلکه امور شخصی را از سلطنت حاکم اعلی خود سیدانستند و حاکم علی که همه را بردگان خود می پنداشت حسب اراده خود در امور آنها تصرف میکرد. سید جمال الدین از موضوع بزرگ سوسیالستی که همه جهان را آلا ن مشغول خود

(۱) - راجع به این موضوع بحاشیه مضمون (نظریه جمال الدین راجع به سود - کدام

سود حرام است؟) مراجعه شود تا مطالب حل گردد.

ساخته خاموش نشد تادر باره آن سخنی نگفت و حقیقت آنرا واضح نساخت مدلل کرد که اصل آن اسلامی عادل است نه غربی ظالم .

مادر اینجا آن مبادی، افکار و اعتراضی را که برگزیده های مایران شامل می باشد ذکر نمیکنیم زیرا همه آنرا مطالعه واضح می سازد . ما در کتاب اول خود راجع به تاریخ سید جمال الدین مفصل بحث نمودیم و از صفاتی که خداوند با و عطا کرده و برای شخص د دیگر ارزانی ننموده و چیزی را که عنایت خداوندی بدوش او انداخته و انسان دیگر طاقت و توان آنرا ندارد صحبت داشته ایم .

زیرا او تنها مصلح کشور خود نبود بلکه مصلح همه شرق و مصلح کشورهای همجوار آن بود . بیرق جهاد و مبارزه را در افغانستان، هند، ایران، مصر، ترکیه حتی در روسیه باهتزاز در آورده بود و انقلاب روسیه که حکم قیصری را از بین برد نیز از تاثیر جهاد و مبارزه او بود .

اما راهی را که سن در انتخاب سواد این کتاب اختیار کرده ام اینست که در اول منتخبات خود خلاصه (ردبرد هرین) را گنجانیده ام که در آن جمال الدین با کلماتی قوی ریشه های الحاد را از بیخ کشیده و سخنان فریبنده مادیین را ضعیف و باطل نشان داده است و در دلها اصول عقائد دینی را بر اساس ستین ایمان بنیانگذاری کرده است . زیرا ساداسیکه عقیده دینی در دل استقرار یافت و بنور آن افکار روشن گردید و به هدایات آن عقول رهنمائی شد هر آینه سیوه های شیرین و پاکیزه ای اخلاق گریمه و فضایل عظیمه را به باری آورد و بر اساس اخلاق و فضائل پایه های زندگی سالم ملت ها را استقرار می بخشد . بعد از این خلاصه که در باره آن بحث نمودم می خواهم که آثار جمال الدین را بصورت مکمل و یا مختصر یاد آور شوم بدون اینکه از الفاظ آن حرفی کاسته شود مگر تنها از کتاب (خاطرات جمال الدین) بعضی از الفاظ را تغیر خواهم داد زیرا جمع کنند ه این خاطرات را دریافتیم که در روایت کردن عبارت سید با الفاظ اصلیش از غور و دقت

کار نگرفته در حالیکه جمال الدین افغانی دارای «محب خاصی می باشد و کسیکه او را می شناسد این حقیقت از وی پوشیده نیست و این درست نیست که چنین روایت که در نقل کردن آن از احتیاط کار گرفته شود بهمان طور اخذ گردد و میراثی را که جمال الدین پشت سر خود گذاشته و آن اگر قول باشد، یا نوشته یا روایت و یا حکمت و در آن مفاد و خیر مردم عصر ما موجود باشد بر آن حریص خواهیم بود و آن همه را بهمان خواهیم آورد. مقالات این کتاب تا جائیکه ممکن بود از حیث نزدیکی و تقارب معانی تنظیم و تنسیق گردیده امید است باین عملی خود چیزی را به مردم تقدیم کرده باشیم که تا روح جمال الدین در علین از آن خوشنود گردد و تقرب بخدا و اجر نیک نصیب شود.

سخنی راجع به ملیت جمال الدین افغانی

لازم است در اینجا راجع به ملیت جمال الدین گرچه یک اسر ثابت و به نشر آن ضرورتی نیست چیزی بگوئیم در طبع دوم کتاب خود (جمال الدین افغانی) وعده داده بودیم که راجع باصل و ملیت جمال الدین سخنی عرض کنم زیرا بعضی از دروغگو یان تا هنوز در باره او به ناحق و بی مورد مجادله دارند.

هر آینه ملیت سید جمال الدین در هیچ روزی از روز هاسور د شک و اشتباه قرار نگرفته و نه هرگز قرار خواهد گرفت زیرا ملیت او از حقایق ثابتی می باشد که هیچ کس نمی تواند در آن تحریفی وارد کند و یا راجع به آن مجادله نماید.

با وجودیکه دارای چنین حقیقتی است باز هم بعضی اشخاصیکه در دل های خود مرض و در ففسه های خویش خواهش بی جا دارند در باره آن بی مورد سخن گویی میکنند و متشکک می گردند اخیراً شخصی ظهور نمود که خود را امیرزا لطف الله خان نامیده و بر خود عنوان برادر زاده سید جمال الدین را بست و کتاب خوردی را انتشار داد که تا آن دروغ و پودش گمراهی است. او در این کتاب گفته: جمال الدین افغانی و سنی نیست بلکه ایرانی و شمی می باشد. این کتاب که ارزش و ننگ و سیاهی نوشته خود را ندارد لازم ندیدیم که متعرض شویم و نه برای محتویات آن که صفحات را سیاه گردانیده اهمیت

قابل شویم بلکه خواستیم که این چند سطر را بطور ایجاز بنویسیم تا سخنان یهوده و عبث‌گوئی او را آشکار سازیم و برده شك و تردد را از نفس‌های اشخاصی که اکاذیب، مفتریات و عیثیات این دروغگوی شریر را می‌خوانند برداریم و آنها را از خرافات و بیهوده گوئی‌ها و واقف و مطلع سازیم.

سخنان خود سید

سید جمال‌الدین چندین بار بزبان خود تکرار نموده که وی اصلاً افغانی می‌باشد و شیخ عبدالحمید یکی از همان اشخاصی است که سید افغانیت خود را به آنها وانمود ساخته است.

و با ردیگروقتی که بشرق نظر کرد چنین گفت (هر افغان متوجه ساخت زیرا افغانستان اولین زمین می‌باشد که بدنام‌ها کشت را مس کرده است) و در مرتبه سوم چنین گفته:

(من به ترك كشورم افغانستان كه خوا هشات و اغتراض نفسانی در آن سرگرم و با مصالح آن بازی می‌کردم مجبور کرده شدم. در هر جا که اقامت می‌گزید و بهر جا که میرفت بهمین دو صفت افتخار می‌کرد و می‌پایید و آن دو صفت حسینی و افغانی بودن او بود و چون بر این اثبات افغانیت او همین کافی است پس می‌خواهم که تاریخ مجمل و مختصر او را که تازه در رخشان است و این حقیقت را روشن و آشکارا می‌گرداند تذکر دهم:

آنچه را که تاریخ قدیم ثابت کرده

تاریخ قدیم در صفحات جاوید خود ثابت کرده که اجداد بزرگ‌اواز ملوک الطوائف و در اطراف و اکناف کشور افغانی دارای نفوذ بودند و تا سروز-افراد خانوادۀ اش به لقب پاچا یعنی سید یاد می‌شوند که در اصل این کلمه آریائی و معنای آن ملک‌سی باشد. این مسأله تا از دو جهت ملوک بودند:

اول: اینکه اینها از اولاد ملوک و دوم: اینکه از نبره‌ها که نبوی هستند.

مقام و منزلت سید در تاریخ جدید

تاریخ جدید حکایت میکند که سید جما لدین بن اعمام داشت از آن جمله حسین پاچا است که از شخصیت های بزرگ کشور افغان بحساب میرفت موصوف سید اسورد ملامتی قرار میداد و میگفت: سید جهاد را با شمشیر ترک گفته در حالیکه اجدادش با شمشیر جهاد میکردند و او در آخر با لسان و قلم جهاد میکنند و با سیاهی پا کفار میزنند در حالیکه وی با کفار را با خون میزنند.

از بنی اعمام او سید عباس پاچا می باشد که چند سال پیشتر وفات یافته و از زعمای بزرگ مبارزه پشتوستان محسوب میشود دیگر سید شمس الدین پاچا است که به مجروح شهرت دارد و فعلا مقام وزیر قبایل را اشغال نموده است (۱)

شکی نیست که خانواده (پاچا حسین) یعنی خانواده سید جما لدین از مشهورترین خانواده های افغانستان است و از این خانواده معزز سفر اوزار اوصا حب منصبان بزرگ به میان آمده اند.

چرا در دل سید بغض انگلیسها جا گرفته بود؟

این موضوعیت که نظر مفکر دقیق را جلب مینماید و به تنهایی يك دلیل بزرگ بر افغانیت سید جما لدین نداشته میشود زیر اوقتی که سیخوایم بدانیم که چرا در دل سید بغض انگلیس و کراهیت از ایشان جا گرفته بود؟ وجه سبب بود که بر ضد انگلیس روح مبارزه را به حرکت و هیجان می آورد و در جائیکه برق انگلیس بلند و افراشته می شد بر آنها حمله آور می شد؟ سبب پنجم جنگهای شدیدی است که بین انگلیس و بین افغانها بوجود پیوسته و انگلیسها کوشش داشتن که استقلال افغانستان را مانند استقلال دیگر کشورها سلب و افغانها را اسیر و محکوم سازند. در جنگهای انگلیس و افغان به هزارها عسکر انگلیس با فائذ آنها که مکتان نام داشت و شاه شجاع خائن با او یکی بود کشته شدند و این واقعه در راه و سیدانهای که از کابل به کنتر متداد دارد رخ داده است و آنچه که باین دولت (انگلیس) بغض و عداوت ما را افزایش بخشید، اطلاع از ازوهای

(۱) این کتاب بار اول در همان سالها انکشاف یافته بود (مترجم).

آن دولت در شرق و کشور اسلامی می باشد. جمال الدین این حقیقت را درک کرد که کشورهای مغلوبه تسلیم و متقاد استعمار گران می گردند گمان می برند که با استعمار گران مبارزه و مقاومت نخواهند توانست.

با این اساس سید قسم نمود که زندگی خود را برای مبارزه با انگلیس وقف کند و در هر کشور شرق که بیرق آنها دیده شود سرنگون سازد. همین طور شاگرد بزرگش استاد امام محمد عبده در ترجمه خویش که از مقصد سیاسی او سخن میزند تصمیم گرفت و گفت: (با اساس این نظریه مبارزه و جهاد او شامل سرنگون ساختن بیرق بریطا نیادار کشور های شرقی و کم کردن سایه آن از روسای طوائف اسلامی می باشد و راجع به دشمنی با انگلیس دارای مواقف و فعالیت های است که بیان آن بطوالت می انجامد).

این است بعضی از ادله قوی که بر حقیقت سلطنت سید جمال الدین دلالت می کند و هیچ قابل شک و تردید نمی باشد.

معلوم می شود که میرزا الطیف الله با انگلیسان علاقه - سفر طی داد و زهر همین علاقه اوست که می خواهد بعد از مرگ سید نام ناسی و شهرت بی نظیر او را به بدی یاد کند. او سید را در زندگی یک شخص ریاکار، منافق و دسیسه کار می خواند و می گفت که سید به نزد ایرانی ها خود را ایرانی و شیعه و نزد اهل سنت بی افتخارها، اعراب و اتراک خود را افغانی و سنی و ناموس می ساخت و بدین طریق سید بما نند جوایس یهود و استعمار گران که از منافقت و دورویی کار می گیرند رول شخص منافق و دور و ریا بازی می گردد. پاکی است خداوند را از آنچه که افتراء کنندگان در حق او لیا نشنا ساز می گویند. ولی سید را سالمالش صداقت، شجاعت و صراحت بود و از همه این صفات که خائنین نوامیس اسلامی باو نسبت می دهند پاک و مبری می باشد.

امثال - میرزا الطیف الله می گویند که سید جمال الدین ایرانی و شیعی و لباس افغانی را می پوشید و بدو رخ خود را سنی و ناموس می کرد تا قدرت بیابد که ایران را سرکز خلافت برای جهان اسلام قرار دهد. ای عاقل این را قبول خواهد کرد که شان ملت خود را

بحقّام بلند عزّت برساند ولی در عین زسان از ملت خود انکار کند و آنرا پنهان نماید و بیم داشته باشد که خود را به دین و ملیّت خود منسوب سازد؟ شکّی نیست که سید جمال الدین (رحمته الله) بالاتر از مقام تسنّن و تشیع بر ای جهان اسلام یک زعم بزرگ بود و با وجودیکه افغانی بود جهان اسلام، شرق، غرب، عجم افغن، ایران، ترک و هند را میل برادر دوست داشت و در زمینه درساجاها اعتراف نمود که طوری که همه شاگردان و پیروانش نیز بر این حقیقت اعتراف کرده اند حتی که امثال میرز الطف الله نیز از این انکار نمی ورزیدند که سید در طول حیات خود بر افغانی بودن و سنی بودن خود اعتراف میکرد مگر اینها میگویند که سید این اعتراف را با اساس تقیه و نفاق نموده و این زعم بزرگ مسلمان و یا کار، منافق و دروغ بود

این سخنان را باینم منظور میگفتند که سید را از بین ببرند و او را بعد از سرگ به دروغ و بهتان متهم سازند (العیاذ بالله) آری! یکعده اشخاص پیش از میرز الطف الله در این راه معوج قدم گذاشته اند اما آثار آن ها محو شده و از بین رفته است و اینگونه اشخاص با کثرت و زیادت و قوت و شدت مبارزه خود هرگز نتوانستند که چیزی از این عظمت جاوید بکاهند و همه بانوسیدی و غضب خداوندی مبتلا گشتند پس این دنی و خسوس که اخیراً بابیهود و گویهای خود نمایان شده چه ساخته کاری خواهد کرد و چه چیز از دست او پوره خواهد شد؟

مثال او به بزکوهی می ماند که کوهر ابد و شاخ خود میزند و گمان میکند که کوه ضربات او را احساس مینماید و این از نادانی و گمراهی آنها است که برای سید جمال اسبابی خلق کردند که وی ظاهراً لباس - سنیت را پوشیده است حالانکه همه این اسباب ضعیف و سزاوار جواب گفتن و التفات نمودن نمی باشد حتی گفتند که سید باینگونه سوقف خود کسب زعامت جامع از هر را میخواهد. برای ابطال و از بین بردن این سبب همین کافی است که سید جمال الدین در طول مدت اقامت خود در مصر با استثنای اینکه به صفت زائر داخل ازهر میشد دیگر کدام مغفوری نداشت

ونه دراز هر تدریسی نموده است.

اگر مؤلف این کتاب خورد دارای عقلی می بود هر آینه از این سوال را می کردم اگر سید ایرانی باشد - طوریکه تو گمان میکنی - بدون شک وی در بین همه ایرانیها دارای مقام رفیع سی بود و پس در روزیکه ناصرالدین شاه پادشاه ظالم بازنحیر ها و طو قهای آهین دست و پابسته او را توسط (.) عسکر در حالیکه علیل و مریض هم بود از یک قریه بدیگر قریه بمنظور ذلیل ساختنش با وجودیکه حسینی و از نیر خاندان نبوی هم بود کشتان کشتان میکرد . ایا علمای ایرانی او را بی یاری و کمک میکذاشتند ؟ دیگر اینکه وقتی سلطان عبدالحمید یکمده ایرانیها را که به ترکیه پناه برده بودند و سلطان این عده ایرانیها را حسب تقاضای دولت ایران واپس به کشور ایران فرستاد پس چرا سید را که در موقت در ترکیه بود طوریکه گمان میکنی ایرانی بود با ایرانیها یکجا نفرستاد ؟ این دو سوالی بود که کرده شد البته نزد ما همچو سوالها زیاد است .

مگر دانا آنست که جواب او را عقل قبول کند و یا از ان حق راضی شود اگر پرسیده شود که اصل این حرکت نادرست چیست ؟ - و سبب این دروغ چه میباشد که شاخ آن در زمان گذشته پنهان و در این روزها آشکار گردیده ؟ ما حقیقت این موضوع را آشکار میکنیم این دروغ بدو نامطلوب در گذشته متکی بر یک سیاست فریب و حیل ای بوده و وقتی ظاهرا شکارا گردید که سید ضربات شدیدی به شاه ایران زد و سبب این اقدام سید - دوستی شاه با انگلیس بود و دلیل انقبادشاه بانگلیس این بود که به کمپنی ایچی - انگلیس حق انحصار تنباکو را در کشور خود داد همان بود که سید برضد او قیام کرد و با او مبارزات مسلسل را آغاز کرد و میرزا حسن شیرازی مجتهد بزرگ ایران را تحریم نمود که حکم تحریم کشیدن تنباکو را مادامیکه انحصار آن بدست کمپنی است صادر کند . همان بود که موصوف در باره تحریم تنباکو فتوی صادر کرد و مردم از کشیدن تنباکو دست

بردار شدند و بر شاه هجوم آوردند تا او را بکشند و یا اینکه انحصار تنباکورا از بین ببرد پس شاه در مقابل پنجصد هزار پوندا ستر لینگ مجبور شد احتکار را ملغی قرار دهد ولی کینه بر سید را در دل گرفت و بفکر انتقام از او شد اکنون بشما آنچه را که استاد عبدالقادر مغربی روایت کرده تقدیم میکنم و صوف گفته است :

محمد حسن خان که لقب اعتماد الدوله داشت و از ما سورین بزرگ حکومت ایران و از مقر بن ناصرالدین شاه بود در کتاب خود (المآثر و الآثار) راجع به افغانی بودن و ایرانی بودن سید جمال الدین شور و غوغای برپا کرد و نشر به او باینقرار بود (جمال الدین از قره اسد آباد ایران است) در اثناء این شور و غوغا یکباره برپا شده بود یکی از بزرگان طرابلس شام که بشنیدن ایرانی بودن سید عصبانی شده و سکران گردید گفت: اینکه سید از اولاد و یا از موالید ایران دانسته شود دروغی است که حکومت ناصرالدین شاه بمنظور انتقام جوئی افترا کرده است .

هر آینه خبری قبیحی آنست که رفیقم شیخ عبدالحمید را قاضی بصره برایم گفته وقتی که افغانی از ایران تبعید و در بصره جاگزین شد پس او درین وقت شاهد آشکارا بوده و چنین گفت: در روزیکه جمال الدین به بصره آمد داین زمان والی بصره - هدایت باشا - بود و وی یک شخص معز و خیلی متقی و باصلاح بود این والی و دیگر اراکین ولایت برای سید محفلی اعزازی ترتیب دادند و در این وقت به وی تلگراف شیفر - از - مسابین (۱) (قصر سلطان) رسید و مطلب آن این بود که درباره اصل و نسب سید معلوماتی داده شود که آیا او طوریکه شاه میگوید ایرانی است؟ قاضی گفت: والی لازم دانست که سرانزد سید جمال الدین بفرمتد من از وی راجع به اصل و فرعش

(۱) اطلاق کلمه ما بین پراتاق می شود که دارای دو دروازه باشد که یکی آن بطرف حرمسرای و دیگر آن بطرف خدمه سرای باشد. بعد این کلمه برای حرمسرای سلطانی تخصیص یافت.

بدون اینکه از ساطت و مکلفیتیم بفهمد معلوماً تی بدست آرم. مگر جمال الدین به ذکاوت خارقه خود غرض و مقصد پرسشهایم را درک کرد و قبل از اینکه او را به رسم برایم گفت: من باصل و فرع خود افغانی می باشم و علاقمند ملیت و تابعیت ایران نیستم و اینکه شاه ایران مرا ایرانی وانمود می سازد مقصدش اینست که مرا بایران جذب کند و بعد از من انتقام گیرد گفت (جمال الدین) که در سال ۱۲۸۷ هـ . ۱۸۷۰ م در وقت وزارت صفوت پاشا — که وزیر معارف بود و یرابنا برسلیت افغانی او عضو مجلس اعلی معارف تعیین و مقرر نمود. سپس سید گفت: اگر میل دارند (رجال مابین قصر) از وزارت معارف بپرسند. قاضی گفت: چیزی را که سید بخواهم گفت: به هدايت باشا پرسانیدم و او از موضوع به مابین قصر سلطان خبر داد.

و بعد از آنکه سید از مرض شفایافت و در زیارتگاه شاه عبدالعظیم (۱) به حالت تبعید بسر میرد آماده سیاحت به کشورهای عربی گردید. اگر پرسیده شود: هرگاه سبب دروغگوئی دوانچه که گذشت همین باشد، پس چه داعی و موجه ای موجود است که باو دیگر سرو صدای این دروغگوئی بلند شود. در حالی که سبب آن ازین رفته و روزهای آن سپری شده است.

ما در اینباره جواب میگویم که تازه کردن این دروغ در این روزها که شرق بیدار شده و گامهای وسیع برداشته بدون شک از جانب دشمنان در اطراف و ما حول شخص که افاق جهان را روشن گردانیده غبار شک و تردید را ایجاد کنند و باین وسیله از عظمت او بکا هندو یا از کرامت او اغماض کنند زیرا این قیام و حرکت بزرگ قیود و طوقهای آهینی را می شکند و این ثمره و نتیجه قسم اوست

۱ - زیارتگاه سطر پست که در آن وقت از تهران ۲ کیلو متر دور بود

که تخم مفکوره های محکم در زمین شرق بدست خود زرع کرده و در طول زندگی خود متعهد آن گردیده و برای نشو و نماي آن کوشش ها نموده تا آنکه در راه آن شهید شد. اینست میوه هایش که پخته شده - هند - مصر و غیره کشور های شرق با زادی خود رسیدند و بیرق انگلوس در همه سر زمین شرق سرنگون گشت و با استعمار مبعوض و منحوس خاتمه بخشید و دیگر در زندگی کدام ارزش برایش باقی نماند دور نیست که امروز انگلسم باز بطور مخفی در این حسیله مبعوض و منحوس دستی داشته باشد زیرا آتش کینه سید تا هنوز در دلهای آنها فروخته و مشتعل است. انگلوس ها سعی میورزند که از راه حمله از شخصیت و مقام او بکا هند مگر مقام سید چنان بلند است که کفش پا کش را گرد و خاک نجس نه پوشانده میتواند و نه بان می رسد و صدای سگهای چگونه خواهد توانست که به ابر بلند برسد ؟ !

در تاریخ سید جمال الدین افغانی چها ر حقیقت موجود است کدامند کوه ها ثابت و در آن هیچکس کدام تغییر و تحریفی وارد کرده نمیتواند :

۱ - اواز اصل نبیره پاکک نبوی است .

۲ - اواشکار اسنی و افغانی است .

۳ - خانواده اواز زمان قدیم به بزرگی سخاوت و شجاعت شهرت دارد و در افغانستان دارای نفوذ زیاد می باشد و بجا است که سید جمال الدین به معتر بلانت چنین میگوید : (افغانستان - در قبضه من است) .

۴ - بدون خلافت، او پیدار کننده شرق و باعث نهضت در عصر جدید است و مانند او کسی دیگر تبلیغ و سبا رزه نه نموده است در این مورد استاد بزرگ شیخ مصطفی

عبدالرزاق شیخ اسبق از هر گفته است:

(جمال الدین را همین عظمت و بزرگی بس که در تاریخ شرق جدید اولین داعیه ای آزادی و اولین شهید راه آزادی است) حقایق چهارگانه فوق دربارۀ سید جمال الدین افغانی بصورت کامل درست و ثابت است و در آن همان اشخاص شک و تردید پیدا میکنند که جاهل، کینه توز و دشمن وحدت عرب و شرق باشند و بر این حقایق آن عده اشخاص شرقی و غربی متفقاً اعتراف دارند دارند که آنها راجع به سید نوشته اند. البته این حقایق تا ابد باقی خواهد ماند اگر چه برضد او هر روز به هزارها کتاب نشر گردد بطور یقینی به همه مردم شرق و غرب معلوم است که لفظ و کلامه جمال الدین در هر زمان و مکانی که از آن تذکر داده شود مقصد آن همین جمال الدین افغانی است ولو که تنها به حکیمنا ای حکیم ما هم یاد گردد. در اینجا برای ما همین کافی است که کتاب *تقدمة الیپیان* او را مطالعه کنیم زیرا این کتاب بزرگترین دلیل بر افغانیت او است و او علاوه بر علمیت، سیاست، کیاست و فهم دقیق خود در آن احساسات و عواطف و مشاعر افغانی خود را درج میکند وقتی که دشمن سرسخت خود را که وزیر محمد رفیق لودی می باشد یاد آور می شود چنان شخصی که در باره اصلاحات سید مخالفت نشان میداد و بر لوایح و مقرراتی که در باره تشکیل وزارت افغانی و بر مطالبه او که را جمع به تفکیک قوه مقننه و قضائی از قوه اجرائیه بود انتقاد می نمود و او را به اسیر شیرعلی خان یکم شخصی نامطلوب معرفی میکرد و در اخراج و تبعید او سعی میورزید می بینید که سید خیانت و غدر او را با قهر و مما نعت خود معامله میگرد بدون شک سید افغانی بود و طوریکه سید در آن کتاب میگوید افغانها کینه دشمنان خود را در دل حفظ میکنند خصوصاً

که نه دشمنان خود را در دل حفظ می کنند خصوصاً کتبه ای که در راه حق و فضیلت باشد. این کتاب دوم من است راجع به جمال الدین که بعد از ترتیب و تنظیم با بهترین شکل، بلیغ ترین عبارت، قوی ترین دلیل و راستترین حکمت به مردم تقدیم می کنم.

مقصد اصلی سخن سید جمال الدین است باید سخن او را با سخن دیگران ترجیح دهی زیرا سخن او از فیضان خداوندیست که صفت و خاصه طبع او گردیده و سید آنرا توسط لسان باقلم خود ظاهر و آشکارا می سازد. و یا آن افکار عالی را به اسامی محمد عبده شاگرد خود به سلوب جذاب و شیرین القاء می کند. خداوند بر سید جمال الدین انعامی که شیخ و زعمی سامی باشد رحمت کند.

تعلیمات عالی شرق را با آخرین آرزوهایش برسان و نام او را در صفحه دهر جاوید بگذار تا شرق در هر عصر و مکان بر آن افتخار ورزد... والسلام.

(محمود اوریه)

بزرگترین و عالیترین مقصد جمال الدین افغانی در زندگی وی گفته: اولین نظری که بدنها کردم و بفکر آن فرو رفتم می بینم که گویا کره زمین را در پیش روی خود گذاشته ام و آنرا به چندین جزء تقسیم نموده ام دادم بعضی از آنها نسبت از زمین بملیونها مرتبه بزرگتر بود و وقتی که در اجزاء دیگری آنها که در اطراف و ماحول حیوان ناطق (انسان) بودند به تعمق نظر کردم دریافت نمودم که تقریباً از هزار و پنجاه ملیون تجاوز نمیکند و این عدد نسبت به سطح زمین ناچیز است.

پس فرض کردم آن جزئی که از زمین باندازه دو صد ملیون مرتبه بزرگتر است در آن یک مرد برای مدت هزار سال زندگی میکند و این مرد در آن مالک زمینهای وسیعی است پس به خیالم آمد که او مالک آنقدر زمین است که مساحت آن مساوی مساحت کره زمین است و ممکن در صورتیکه صدها زن را به نکاح خود درآورد و عمر زیاد هم نصیبش شود باندازه تعداد ساکنین زمین و یا زیادتر از آن اولاد و احفاد او بالغ گردد پس وقتی که تخیل تحقق یابد و همه این زمین در یکی از قریه های کره مریخ از ملکیت او گردد و نسلی او بتعداد اهل زمین بالغ شود پس در اینصورت آیا اهل آن قریه که اولادیک مرداند مانند اهل این زمین دارای اختلاف اند؟ تخیل بمن جواب داد که هرگز نه بلکه همه اهل قریه مطمئن و در امن می باشند. بین شان حسد وجود ندارد. غمگین نمی شوند. از نهال شانی و زراعت کار می گیرند و حاصل آنرا بر میدارند و می خورند. معنی جنگ را نمی فهمند چون که پادشاه ندارند و بین آنها صاحبان طمع موجود نیستند.

مملکت وسیع است. خیرات و نیکوکاری که بآن میل دارند موجود است و با پدر خود که صاحب و مالک قرهه است خداوند بکتاب خالق همه کائنات را میپرسند. سپس با اهل زمین رجوع کردم و در چیزی مهمی که در آن اختلاف دارند فکر کردم پس آن چیز را دین یا فتم - پس در هر سه دین - دور از تقلید و تقلید در فضای آزاد عقل - غور و تعمق نمودم و پس از غور و تعمق و جستجو هر سه دین (موسوی، عیسوی و محمدی) را در مبدأ و غایه بصورت کامل متفق یافتیم. اگر در یکی از این ادیان از موضوعات خیر مطلق چیزی ناخوش باشد دین دوم آنرا تکمیل میکند و وقتی که مردم تعهدات را بین خود محترم نشمارند و در طغیان و سرکشی شان اوج گیرد و کاهنان دین را بصورت صحیح نفهمند و با از جوهر آن چیزی را کم و کاست کنند در این وقت بمنظور کمک و تائید رسولی می آید پس چیزی را که تنقص کرده اند آنرا تکمیل میکند و آنچه را که در آن افعال ورزیده اند مورد تطبیق قرار میدهد.

آرزوی سید به توحید اهل ادیان

چون هر سه دین در اصل مبدأ و غایه خود یکی اند بنا بر این آرزوی بزرگی و درخشانی پیدا شد تا اهل و پیروان این ادیان نیز با هم متحد و متفق گردند البته جهانمان با اساس این اتحاد و اتفاق در این زندگی کوتاه بسوی صلح و آرامش کاسهای وسیعی را خواهند برداشت.

بمنظور تنفیذ و عملی کردن این نظریه ب فکر طرح کردن پلها افتادم. راه ها را رسم میکنم و اساس دعوت را سینو یسم حالانکه با اهل این ادیان خلط نشدم و از نزدیک و بهر پیمانه که می بود بآنها در تماس نیامدم و در اسباب و علل اختلاف تعمق نکردم حتی اینکه با اهل یک دین هم تماس صورت نگرفت چه آنها فرقه فرقه، طائفه طائفه و گروه گروه گردیده بودند ولی فهمیدم که در

راه توحید - اهل ادیان خالیکه های زبانی موجود است و روساً هر فرقه را بمنزله - دکان و هر طائفه را بمنزله معدنی از معادن طلا و نقره و رأس مال تجارت اغراض خود گردانیده بودند و در بین مردم اختلافات دینی، مذهبی و قبیله‌ای را ایجاد نموده بودند. طوریکه شاعری میگوید:

قد یفتح المرء حانوتاً لم تجره وقد فتحت لك الحانوت فی الدین
صیرت دینك شاهیناً تصید به ولیس تغلح اصحاب الشواہین

معنی بیت اول:

یک شخص برای تجارت خود دکانی را باز میکند مگر تو دکان دین را باز کرده‌ای.

معنی بیت دوم:

تو دین خود را شاهین گردانیده‌ای و توسط آن شکار میکنی ولی صاحبان شاهین‌ها هرگز نجات و خلاصی نخواهند یافت.

کدام شخص جرأت خواهد نمود که با این تفرقه‌ها مبارزه کند و این اختلافات را از بین ببرد و افکار مردم را راجع به توحید و ائتلاف تنویر و روشن سازد و باصول حق دین رجوع شود، پس همچو شخص همین جمال الدین است که در نظر آنها قطع کننده ارزاق تاجران دین و در عرفشان کافر، منکر، متمرّد، کهنه‌بکر، مفسد و تفرقه انداز و غیره... می باشد.

و قتی که علم مرا باین حد رسانید خوشی ام به تخیل و اندوه تبدیل شد و از نظریه خود برگشتم و نو میدی بر من مستولی گردید. سپس فکر مشقت و تصور پراکنده خود جمع به شرق و اهل آن نظر کردم ولی افغانستان مرا بخود متوجه ساخت زیرا افغانستان اولین زمینی است که خاکش با جسم من تماس کرده بعداً هند است که در آن عظم تنویر شد. دیگر ایران است که با ما

همجواری و علائق مدتی در آنجا بذل مساعی نمودم دیگر جزیره العرب است یعنی حجاز سهیط و جای نزول وحی و مشرق انوار نهضت و یمن و اماکن مربوط بان ، و ملوک و روسای حمیر ، و نجد ، و عراق و بغداد و هارون و مأمون آن . و شام و سیاستمداران اسوی آن . و اندلس و حمرای آن همچنان هر سرزمین و دولت اسلام در شرق و آنچه که امروز سو قف و حالتی دارند .

* ❦ *

هر آئینه دستگاه دماغ و فکر خود را برای تشخیص مرض و شناخت دوازش تخصیص دادم و با مجاء امراض یعنی اسراضی که سبب تفرقه و انقسام اهل آن - و تشتت نظریات آنها - و اختلاف آنها بر اتحاد و اتحاد آنها بر اختلاف سی شد و بازاله آنچه که در راه توحید کلمه مانع واقع میشد قیام کردم . آنها اتفاق نموده بودند که با هم متفق نشوند و طبیعی است که همچنان یکک قوم دارای اساس ثابت و مستحکم نمی باشد .

آنچه در زندگی برایش اهمیت داشت

جمال الدین همه آنچه را که برایش درزندگی مهم بود چنین بیان نموده است :
(برایم مهم اینست که نسبت به همه آن صفاتی که مردم مرا بان متصف می سازند تنها اطمینان قلبی نصیبم شود . من در زندگی توانستم که حق بگویم و آرا پوشیده نگذارم . درین راه نه به چیزی رغبتی داشتم و نه از چیزی ترس و بیمی بلکه حق را آشکارا ساختم و بمقام شجاعت رسیدم که بان بعضی از آنچه را که میگفتم عملی کردم .

خطاب او بحکام مستبد

جمال الدین بجواب خدیوی توفیق چنین گفته :

ای جناب اسیر ! اجازه بدهید که بکمال آزادی و اخلاص عرض کنم درست است که ملت بمصر مانند دیگر ملتها از اشخاص جاها و خواصیده خالی نیست ولی

از وجود اشخاص عاقل ودانا محروم هم نیست . بآن قسمی که شما همت مصر
نظر میکنید مات مصر هم بهمان قسم بشما نظر میکند اگر شما نصیحت این مخلص
را قبول کنید و ملت را از طریق شوری در امور کشور سهیم نمائید و با انتخاب
وکلاى شوری بمنظور وضع قوانین امر کنید . و این کار با سم آوارده شما صورت
گیرد شکی نیست که تخت و سلطنت شما دوام خواهد کرد .

خطاب او به قیصر روسیه

قیصر از جمال الدین سبب اختلاف او را با شاه ایران پرسید . سید نظریه خود
را راجع به حکومت پارلمانی و ضرورت احترام آرایان کرد و گفت : که شاه از آن
دوری اختیار میکند و دوست ندارد که بر آن اعتراف کند .

قیصر گفت : من حق را بجانب شاه میبینم زیرا چنانکه پادشاه باین راضی
شود که دران دهقانان کشورش حکمی داشته باشند . جمال بکمال جرات و
فصاحت جواب داد :

ای جناب قیصر ! گمان میکنم اگر تخت پادشاه را ملیونها نفر از رعیت دوست
داشته باشند بهتر از آن است که دشمنان در کمین او باشند و در دلهای خود
زهر کینه و دشمنی و آتش انتقام جوئی را داشته باشند .

در این وقت آثار غضب در روی قیصر پیدا و پیشانیاش گرفته شد و جمال الدین
را که به بهار د لگرمی استقبال کرده بود با سردی وداع نمود و به بزرگان دربار
خود دستور داد تا او را بزودی از روسیه اخراج نمایند .

خطاب او به شاه ایران

وقتی که شاه با سید جمال الدین در سیونیک سال (۱۸۸۹م) ملاقات نمود
از قصص ویرات خویش از وی عذر خواهی کرد و او را بایران دعوت نمود هنوز به
تهران نرسیده بود که اسراء و علما بمنظور استفاذه از علم و دانش او دورش جمع

شدند بعدآشاه او را موظف ساخت که مطابق روحیه عصربرای کشورفارس قوانین طرح کند تا حکومت شاهی پارلمانی باشد سید هنوزاساسات قانون را با تمام نرسانده بود که شاه از آن مطلع شد وسو موضوع را خطرناك یافت زیرا دید که حكمش مقید خواهد بو و بمردم فارس قدرت بیشتر و وسیع نصیب خواهد کرد بدراین وقت بجمال گفت : آیا درست است ای حضرت سید که من خود که از سلوك فارس هستم مانند يك فردی از دهاتین باشم ؟

جمال الدین گفت : بدان ای جناب شاه ! که تاج وعظمت سلطنت تو بحکم شوری نسبت به وقت موجوده نافذ تروثابت تر خواهد بود و دهقان ، کارگر و صناعتگر کشور ، ای جناب شاه از عظمت وامرای تو مفید ترمی باشند . اجازه دهید که پیش از گذشتن وقت آنرا به خوبی انجام دهم .

بدون شك ای اعلیحضرت ! دیده و خوانده اید که يك ملت بدون شاه زندگی کرده می تواند مگرا با این رادیده اید که يك شاه بدون سات ورعیت زندگی کند ؟

خطاب او به سلطان عبدالحمید

سلطان عبدالحمید از راه حبله خواست که جمال الدین از اروپا به ترکیه بیاید و او را در قفس ملاتی خود بگذارد . جمال الدین علیه شاه ایران که بر رعیت خود ظلم میگرد قیام نمود و سلطان عبدالحمید از نزد يك شدن آتش دعوت سید در باره نهضت ملتها ترس و هراسی داشت بناءً روزی از روز هاسید را نزد خود خواست و از او خواهش نمود که درباره شاه که به سلطان مکتوب خاصی فرستاده بود چیزی نگوید و از لهجه تند خود صرف نظر کند .

وقتی که سلطان عبدالحمید بالهجه نرم از جمال الدین خواهش نمود که آنچه درین او و بین شاه است آنرا فراموش نماید . جمال الدین در اثر این خواهش تسبیح را در کف خود گرفت و بصدای بلند گفت : با متثال اشاره امیرالمؤمنین از حالا من شاه ناصر را مورد عفو قرار دادم .

سلطان برایش گفت : بجا است که شاه از تو ترس زیاده داشته باشد . جمال الدین حسب عادت خود از نزد سلطان بیرون شد و به اطاق رئیس درباریان رفت . رئیس به سید به نرمی گفت : ای جناب سید ! احترام و بزرگواری سلطان در باره تو سابقه ندارد ولی امروز ترادیدم که با لهجه عجیب و غریب هاو خطاب میکردی در حالیکه باتسبیح دست داشته خود بازی سینمودی . جمال الدین گفت : سبحان الله ! اعلیحضرت سلطان حسب خواهش خود به مقدرات میلو نها افراد ملت خود بازی میکند و هیچکس براو اعتراض ندارد . آقا جمال الدین این حق را ندارد که حسب خواهش خود بازی کند ؟ رئیس در باریان از لهجه جمال الدین در ترس و بیم افتاد و اینکه مبادا شخصی از موضوع به سلطان اطلاع بدهد بزودی از اطاق سید بیرون شد .

جمال الدین برای يك شخصی مصری از سلطان ماسوریتی خواست و سلطان باو وعده داد . وقتی که چند روز از سعاد گذشت و سلطان بوعده خود وفا نکرد سید از سلطان تقاضای سلاقات نموده سلطان بدون تعطیل سید را برای سلاقات خواست و سید با پیشانی ترش و گرفته براو داخل گردید .

سلطان برایش گفت : جناب سید ! ان شاه الله خیر باشد . چه چیز رخداد ؟ سید گفت : چیزی نیست بلکه آمدم که اعلیحضرت سرا از بیعتی که کرده بودم معاف کند من از آن منصرف شدم . سلطان بشنیدن سخنان سید احساساتی شد و از قهر بد نش بلرز آمد درین وقت جمال الدین برایش گفت : بلی بشما بیعت خلیفه بیعت کردم ولی برای خلیفه مجاز نیست که در وعده خود صادق نباشد . حالا نکه اختیار همه اسورید متشما است و هر چه را عقد و نسخ کرده میتوانید وقتی که وعده دادید باید برو عده خو وفا کنید و من از شما خواهش کاری نمودم و وعده اجرای آنرا دادید مگر آنرا بسر نرساندید .

درین وقت قهر سلطان فرو نشست و گفت : سبحان الله ! یا جناب سید ! آیا این موضوع بسیار کوچک باعث میشود که بیعتم را فسخ کنی ! آیا این بهتر نبود که بسبب مصروفیتهای زیاد سلطنت - مرا معذور میدانستی و پیش از فسخ بیعت موضوع را بمن یاد آور می شدی .

خداوند به تو عفو کند و جزای نیک دهد . سلطان فوراً طلب سید را بجا آورد . با او محبت نشان داد بخود نزدیکش ساخت و دست درستی باو دراز کرد . جمال الدین گفت : حقیقت است که من سرعت و عجله خود را درک کردم و به سهو خود رسیدم .

روزی سلطان به سید از خیانت خائنین شکایت کرد . جمال الدین برایش گفت : ما نند جدت محمود در کار خود جدی باش و خائنین را که از دربار تو حقائق تخریب و زرا را پنهان نگاه میدارند و ما سورین ولایات که جیب آنها را پر میکنند بکیفر و جزاء لازم برسان . پرده را از در بردارید و بمردم خود را نمایان کنید تا کمر خائنین بشکند و من یقین دارم که بهترین نگهبان اجل است (فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا تستقدمون) (۱) بعد سلطان گفت :

ترا موظف ساختم که مقام شیخ الاسلام را قبول کنی و آنرا اصلاح نمائی مگر از آن ابله ورزی و ازانکه حاضر آنرا بطور اساسی تغییر دهی معذرت خواستی در حالیکه ایجابات روز که شرو فساد موجود است اینرا اجازه نمدهد مگر با وجو اینهمه عذرت را قبول کردم اما اینکه عجاتاء در تغییر و اصلاح آنچه که باز مان مناسب نیست اقدام نکردم معافم کن .

جمال الدین همه آن وظایف ، رتبه ها و نشانها را که سلطان عبدالحمید با و

عرضه نمود قبول نکرد و چنین معذرت میخواست :

وظیفه یکک عالم منصب یا معاش نیست بلکه بار شاد و تعلیم درست است و رتبه او اینست که علم را خوب بیاموزد و طبق آن نیکو عمل نماید.

از رساله رد دهریین

این مقدمه خیلی عالی و بلیغ است که استاد امام محمد عبده بر رساله نوشته است :

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله على الهداية ونغوذ به من الغواية. ونصلي
واسلم على خاتم رساله وآله وصحبه هداة سبله وبعد :

برای من فرصتی میسر شد که رساله دانشمند بزرگ و صاحب معارف و معلومات وسیع شیخ جمال الدین حسنی را در رد و نقض مذهب طبعیین که به لسان دوی می باشد مطالعه کنم. شیخ حق گوی دارای چنان نام و مقام بلند است که حاجت به توصیف ندارد رساله باوصف ایجاز و اختصار در مغلوب ساختن گمراهان و تأیید عقاید مؤمنان دارای محتویات است که مطول با طول و درازی خود دارنده آن نمی باشد و شامل براهین و دلائل قناعت بخشی است که مفصل به تفصیل خود حاوی آن نمی باشد. سبب تالیف این رساله غیرت اوست که در دل و نفس او بجوش آمد و این در وقتی بود که در کشور هند بسر می برد و دید که حکومت انگلیسی هند یکک گروه مردم آن کشور را به ترك ادیان تشویق می کند و قیودات ایمان را منحل می سازد و عده زیادی از مردم عوام را بنظریات خود می فریبد. و در عقاید آنها خلل وارد می کند. در باره شناخت حقیقت آنچه که این گروه گمراه مردم را بان دعوت می کند از شیخ سولاتی زبانی کردند که از آنجمله حضرت فاضل مولوی محمد واصل مدرس علوم ریاضی مدرسه اعزه در شهر حیدر آباد دکن هند است و شیخ بجواب او در یکک مکتوب کوتاه از تهیه رساله راجع بموضوعی که در آن باره از وی سولاتی زبانی بعمل می آید وعده داد. عالی بودن موضوع

و مقام رساله مرا وادار ساخت که در ترجمه آن از لسانش به لسان عربی سعی بلیغ نمایم. همان بود که این مقصود به همکاری عارف افندی (افغانی) بر آورده شد اسید واریم که فائده آن تعمیم یابد و نتیجه آن تکمیل گردد. (ان شاء الله تعالی) مادر اینجا مختصر مکتوب مولوی محمد واصل را که بتاريخ ۱۹-معرم ۱۲۹۸ هـ می باشد تذکر میدهم.

بعد از القاب و خطاب میگوید: در این روزها صدا های نیچر نیچر از همه اطراف واکتاف هند به گوشهای ما می رسد و هیچ شهر و قصبه از گروهی که بنام نیچری می باشد و عدد آنها روز بروز خصوصاً در بین مسلمانان افزایش می یابد خالی نیست. لذا از جناب عالی شما خواهش میکنم تا حقیقت نیچریه و نیچریان را شرح دهید تا تشنگی شدیدم رفع و مرض مداوا شود و السلام.

و اینست جواب مختصر سید جمال الدین حسینی افغانی:

دوست عزیزم!

نیچریه اسم طبیعت است و مذهب نیچریه آن مذهبی دهریت است که قبل از میلاد در قرن چهار و سوم در کشور یونان عرض وجود کرده است و مقصد صاحبان این مذهب محو کردن ادیان و گذاشتن اساس اباحت و اشتراکیت در اسوا و زنان بین همه مردم است.

پیروان این مذهب در بین هرملاتی که موجود باشند اخلاق آن ملت را فاسد می سازند و در راه زوال و فناء آن سعی می ورزند نتیجه مقدمات آنها بخرابی مدنیت و سقوط بنا و شان و صورت اجتماعی انسانیت تمام میشود. شکی نیست که دین بطور مطلق طریق نظام اجتماعی است و اساس تمدن بد و ن دین هیچ مستحکم نمی شود.

اولین تعالیم این گروه از بین بردن ادهان و ترک و اعمال هر عقد و میثاق دینی

است اینکه تفصیل آنچه، که قبلاً تذکر دادم امید است این رساله مورد قبول عقل رفیع فاضل و عزیزم و نزد صاحبان روشن خرد مورد اعتبار قرار گیرد .
این است خلاص رساله :

حقیقت مذهب نیچریه و نیچریان و بیان حکم آنها

بسم الله الرحمن الرحيم :

(فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه
اولئك الذين هداهم الله واولئك هم اولوا الالباب)
(۱) یعنی آن بندگانم را مژده بده که سخن را می شنوند از نیکوترین آن پیروی میکنند. ایشان همان کسانی اند که خداوند آنها را هدایت کرده و همین اشخاص صاحبان خرد اند دین اساس و بنیاد ملتها وسیله سعادت مردم و مدار زندگی است نیچریه میگوید فساد، منشأ ریشه، سبب خرابی کشورها و هلاکت مردم است.
لفظ نیچریه شیوع یافت حتی کشور هند آنرا درین روزها تطبیق نمود و این کلمه در همه محافل دوران کرد و در همه مجامع سیر و حرکت نمود .

لذا این را مفید دانستم که مفهوم آنرا شرح دهم و غایه آنرا مکشوف سازم و از ابتداء نقاب را از روی نیچریان بردارم و به ناظرین چیزی از مفاسد آنها را عرضه کنم در حالی که در زمینه بر تاریخ صحیح استناد و به برهان عقلی تمسک ورزیده میشود که این گروه حسب اختلاف مظاهرش در هر ملتی که یافت شود لامحال موجب زوال و سبب ضعف و فنا آن ملت گردیده است . مؤرخین موثق بشیوه رسانده اند که حکمای یونان قبل از مسیح (علیه السلام) در قرن چهارم و سوم بدوگرو تقسیم شده اند : یکی از آن بوجود ذات مجرد از ماده و زمان عقیده دارند و این ذات را از محسوسات و بالو از مشی و میدانند و از ملحقات و عوارض جسمانی

منزه می‌دانند. و ثابت نموده اند که سلسله موجودات مادی و مجرد است و از جمع اوجوه به موجود واحد منتهی می‌شود و از تألیف و ترکیب منزه می‌باشد و بنزد عقل در آن تصور ترکیب محال است.

وجود اوعین حقیقت و حقیقت اوعین وجود است او مصدر اول، موجود حقیقی و مبدع و خالق جمیع کائنات خواه مجرد خواه مادی می‌باشد.

ایسن گروه به متالهمین (خدا پرستان) شهرت دارند. از جمله آنها فیثاغورث، سقراط، افلاطون، ارسطو و عده زیاده از پیروان آنها اند. گروه دیگری را عقیده اینست که اینها باستثناء ماده و مادیات دیگر همه موجودات را نفی می‌کنند و صفت وجود مختص به آنست که به حواس پنجگانه ادراک شود و چیزیکه از دائره حواس بیرون است شامل آن نمی‌باشد این گروه به مادیین شناخته شده اند و وقتی که از منشاء اختلاف در اشکال مواد و خواص آن و تنوع واقعی در آثار آن برسیده شدند قدمای آنها این موضوع را به طبیعت حواله کردند. اسم طبیعت را به لسان فرانسوی (ناتیور) به انگلیسی (نیچر) می‌گویند و معتقدین آن نزد عرب به طبیعیین و به نزد فرانسویها به ناتیورالسم یا دما تیورالسم شهرت دارند. که اول از حیث طبیعت و دوم از حیث سادیت می‌باشد. سپس نوچریها بعد از اعتماد بر این اصل خود در تکوین کواکب، پیدایش حیوانات و نشو و نما و نباتات اختلاف پیدا کردند.

یکی گروه باین فکر است که وجود کائنات علوی و سفلی و نشئت و ولید طوریکه دیده می‌شود از روی اتفاق و تصادف می‌باشد. و باین اساس اتفاق بناء کائنات و استحکام نظام آن منشی ندارد مگر همه از روی تصادف می‌باشد البته ضعف و فساد فهم آنها سبب تجویز ترجیح بلا مرجع می‌شود درحالی که عقل این نظر به را بالبداهه مستحیل میدانند.

رئیس - گویندگان این سخن - دیقراطیس - می باشد و یا ساس نظر به اش
همه این جهان اگر زمین است یا آسمانها از اجزاء کوچک، سخت و متحرکه
بالتبع ترکیب یافته و از حرکت آن با ساس گمراهی مطلق اشکال و هیئت اجسام
ظاهر گردیده است.

گروه دیگر باین فکر می باشد که اجرام سماوی و کره ارضی از ازل بهمین
شکل و هیئت خود بوده و علی الدوام بهمین حالت خواهد ماند. و برای سلسله
نباتات و حیوانات ابتدائی نمی باشد. این گروه باین فکر اند که در هر تخم،
نبات پوشیده است و در هر تخم پوشیده نبات و در نبات تخم و این الی
غیر آنها می باشد. و باین اساس گمان برده اند که در هر میکروب حیوانات
حیوان تام الترتیب و در هر حیوان پوشیده میکروب، میکروب دیگری غیر آنها
موجود است صاحبان این فکر غافل اند از اینکه وجود مقادیر غیر مستحالی در مقدار
مستحالی از محالات اولی می باشد و وقتی که علم بیولوژی بطلان سخن را را جمع به
قدم انواع ثابت کرد متأخرین مادیین بحدوث آن قائل شدند متأخرین مادی
پرستان که به منظور تأیید مذهب خویش با هر چیز خرافی مصافحه نمودند و قبول
کردند بعد از آن در بعضی اسوسه تحریک گردیدند و اثرات اصلی از اصول فاسد خود
تطبیق کرده نتوانستند.

نه بر اصل طبیعت و نه بر اصل شعور و حس زیر اوقتی که دیدند و چیز
از حیث خواص و عناصر با هم مختلف: در اثنای تحلیل با هم متمایل معلوم میشوند
اینها غیر از وقوف چاره دیگری نیافتند برابا طیل و خفایات هیچ استناد کردند
و بر اجزاء دیقراطیسی غائبانه حکم کردند که اینها دارای اشکال مختلف هستند
و با ساس اختلاف در اشکال و اوضاع اختلاف در آثار و خواص بوجود می آید و وقتی
که مذاهب مادیین رایج نمود و در زمینه آزمائش علمی، عقلی و استدلالی کار
گرفت بعد ازین سظاهر ساد بین و مقاصد آنها را بیان میکنند.

مظاهر مادیین و مقاصد آنها

مظاهر مادیین در ملت ها و عصور مختلفه بایکدیگر اختلاف پیدا کرد طوریکه اسماء آنها مختلف دهنده شد مثلاً گاهی خود را بزرگان حکماء سی نامیدند و لقب حکیم را تنها برای خود تخصیص میدادند، و گاهی بصفه معوه کنندگان ظلم و استبداد نمایان می شدند و بسا اوقات که خود را تحت انظار مردم قرار میدادند در لباس عارفان و عالمان اسرار و کاشفین حقایق و رسوژده می شدند. در بعضی اوقات با این ادعاء ظاهر می شدند که اذهان را از خرافات پاک و عقول را با معلومات حقیقی تنویر کنند و زمانی بحیث دوستداران فقراء، حاسیان ضعیفان و خیر خواهان سساکین تشکل میکردند و بسا اوقات بر ادعای پیغمبری جرأت مینمودند بهر قسمی که مادیون آشکار و پنهان شده اند، و بهر شکلی که خود را ساخته اند و در هر قوسی که تبارز کرده اند درهمه این حالات به اساس و بنیاد قوم خود صدمه بزرگی وارد کرده اند. سیوه های ملت ها خود را به صاعقه شدیدا آفت بزرگی ازین برده اند. در بنیان طبقه خود خلاهای بزرگی بمیان آورده اند. دیگر اینکه به سخنان خوددلهای زنده راسی میرانند و با فکر خود نفوس های مسموم را در روحيات مردم می دمند و با مساعی خود نظام مستحکم را سبز لزل می سازند.

ملتى که از آنها مصیبتى دید و طبقه که به شر آنها مبتلا شد تار و پود آن گسیخته شد و تخت آن رو بسقوط نهاد و افراد آن از هم پاشان گردیدند و بنیاد وجود خود را ازین بردند.

انسان بسیار ظالم و نادان است

انسان بسیار ظالم و نادان است. انسان بی ثبات و بخیل آفریده شده وقتی که باو شری رسد بی صبر میشود و اگر خیری رسد بخیل میگردد. حرص، طبعیت انسان گشته و گویا انسان حرص نوشیدن خون است. خالق کائنات انسان را

از لطف خود محروم نساخته طوریکه او را خلق کرده دین را ملایم وجودش ساخته. مردم باصول دین تمسک ورزیدند و به توسط آن دارای خصائل شدند که آنرا پسران از پدران قرن بقرن بمیراث برند.

و هر قدر که در آن تغییر و تبدیلی وارد کردند باز هم بقایای آن که بمیراث بردند تا هنوز بر عقول شان انوار معرفت راسی افشاند و بوسیله آن راه سعادت خود راسی یابند و در روشنی آن مدنیت خود را تهداب گزاری میکنند.

گروه نیچریه

گروه نیچریه در هر ملتی که عرض وجود کنند در راه ریشه کنی این اصول و افساد این خصائل سعی میورزد. وقتی که این گروه در ارزی خود کلامیاب شود اساسات ملت ضعیف میشود و در کودال اضمحلال وعدم، سقوط میکند و این گروه در همین وقت راه اسلاف و گذشتگان خود را تعقیب میکند.

عقائد و خصائلی که دین نشان داده است

دین عقول بشر را در سه عقیده بهره مند ساخته و در نفس های مردم سه خصلت را جاداده. که هر خصلت آن اساس موجودیت ملت ها و بنیاد بناء حیثیت اجتماعی و اساس محکم مدنیت آنهاست. و در غریکی آن سوق دهنده موجود است که ملتها و قبائل را به غایه کمال و ارتقا و به ذروه سعادت سوق میدهد و در هر یکی از آن ها ناصح قوی موجود است که نفس ها را از شر دور می سازد و از ارتکاب فساد و از نزدیکی بآن چه زیاده باعلاکت و فناء مواجهش می سازد مانع میشود.

عقیده اولی

عقیده یابنده که انسان فرشته زمینی و اشرف مخلوقات است.

دوم یقین کردن هر صاحب دین باینکه ملت او اشرف ملتهاست و هر کسی که مخالف آن است او در گمراهی و باطل است.

سوم: یقین کردن باینکه انسان در این زندگی دنیا برای استحصال کمال بمعنا آمده چنان کمالی که او را آماده عروج به جهانی می سازد که از جهان دنیا خیلی عالی و وسیع است و او را از منزلگاه خیلی تنگ و معلوم از ناخوشیها که باید خانه غمها و درد هانامیده شود به منزلگاه خیلی وسیع و دور از نا راحتیها و دارای سعادت ابدی و موجودیت دائمی منتقل میسازد.

شخصی دانا و عاقل از آنچه که بر این سه عقیده مرتب می شود خود را غافل نمیگیرد مانند آثار بزرگ در مجتمع بشری و منافع کلی در تمدن ما لم و آنچه که از طریق اصلاح به علایق ملتها تعلق میگیرد آنچه که در بقای نوع تمایل با افراد آن که بایکدیگر زیست مسالت آمیز نمایند دخیل باشد و متوجه ساختن همت ملتها بمنظور ارتقاء بمدارج کمال نفسی و عقلی. واضح و معلوم است که هر عقیده دارای لوازم و خواص می باشد که از آن منفصل و منفک نمیگردد مثلاً عقیده بر اینکه انسان اشرف مخلوقات است البته این عقیده شخص معتقد را با ضروره از صفات بهیمی و حیوانی دور و مقام بلند نصیبش می سازد و بهر معیاریکه اعتقاد قوی باشد از صفات حیوانی دوری می جوید و نفرت نشان میدهد و هر وقت که نفرت زیاد و قوی باشد با روح خود به عالم عقلی بلند می رود و هرگاه که عقل او بلند باشد از مدنیّت حظ وافر نصیبش میشود حتی این حالت او را به مقاسی می رساند که یک فردی از مدینه فاضله باشد و یا برادران هم نوع خود طبق اساسات دوستی و اصول عدالت زیست نمایند. البته این آخرین سعادت انسانی درد نیا و غایه است که اهل خرد و حکماء در تلاش آن هستند. این عقیده بزرگترین مانع انسان است از از مشابیهت او با خرافات و با گاوهای دشتی از نگاه معیشت و معلوم است که حیوانات وحشرات ضرر را از خود دفع کرده نمیتوانند و راه حفظ زندگی خود را نمی یابند بلکه عمر خود را باد هشت و ترس سپری میکنند. این عقیده قوی ترین مانع است که اولاد انسان را از مقاطعه ای که سبب تجاوز و بعضی بر بعضی دیگر می شود باز میدارد

طوریکه بین شیران درنده و حیوانات گوشتخوار و سگان گزنده حملات و تجاوزات بریکدیگر رخ میدهد این عقیده قوی ترین مانعی است که صاحب خود را از مشاکلت و مماثلت با حیوانات در صفات خسیس و منحط دور نگاه میدارد. این عقیده بهترین بیدار کننده و انگیزنده فکر است در حرکات آن و مفیدترین داعی عقل است در استعمال قوت آن، و قوی ترین کارکننده است در تهذیب نفوس که از چرک و پلیدی بدبها پاکش می سازد.

اگر میخواهی در باره قوم می که باین عقیده نمی گروند بلکه انسان را مانند دیگر حیوانات می پندارند فکر کن سپس ببین که چه افعال متنوع دنائت و بدی از آنها صادر می گردد و تا چه اندازه با شرور و فسادها سروکار دارند! و در کدام درجه انحطاط نفسهایشان قرار میگیرد! و چگونه سقوط و تماریل بسوی حیوانیت عقول آنها را از حرکات فکری متوقف می سازد!

سخنان خود را درباره خواص عقیده سوم دوام داد و گفت: بدین منوال که معتقدین آن طوریکه ملتها در فکر غلبه خود می باشند برای کسب مفاخر، عزت و عظمت خود قیام کنند و راجع بکارهای شریف و صفات فاضله مسابقه نمایند و به منظور تقوی همه ملتها با مسائل سزایای انسانی عقلی با شدویا نفسی، معیشتی باشد و یا فکری همه برضا و رغبت خود با هم متفق و متحد شوند. دیگر از مقتضیات عقیده اینست که انسان در این جهان برای این هدف قدم میگذارد که کسب کمال نماید و بواسطه آن بسوی عالم بالا تر سیرار تقاضی نماید و بطرف منزلگاه و سعیت و جایی سحر تر سفر کند. تا در آن ازادانه زندگی کند و از میوه ها و خوبهای آن استفاده نماید.

کسی که دلش با این عقیده سیراب گردد آن دل حکمت های خود را بیرون می میکند و صاحب خویش را متوجه می سازد تا عقل خود را با علوم حق و معارف صاف و درخشان، روشن سازد.

ولی از این باید ترسی و هراسی داشته باشد که مبادا جهالت و نادانی او را بسوی انحطاط بکشانند و بین او و مطالبش حایل واقع گردد. دیگر اینکه سعی و کوشش بخرج دهد تا نیروهای عالی و مدارک عقلی و خواص و معجزات بزرگ را توسط استعمال در آنچه که به منظورش خلق گردیده ظاهر گردد و بدین وسیله کمال او از عالم خفاه به عالم ظهورا شکارا گردد و از در جه قوه بدرجه فعل ارتقاء یابد پس این عقیده قویترین مرشد و بهترین راهنما و قائدهست که انسان را بسوی مدنیت ثابته که بر اساس معارف حقه و اخلاق فاضله امتوار باشد سوق می دهد. و این اعتقاد مستحکمترین اساس و بنیاد است که شکل و صورت اجتماعی تنها و تنها بران بنهاده می شود و آن اینکه هر فرد حقوق خود و حقوق دیگران را بشناسد و راه مستقیم عدالت را انتخاب کند و این اعتقاد موفقترین وسیله است که بین ملتها علائق مستحکم را ایجاد میکند و عقد و میثاقان راستی و انقیاد به سلطه عدالت و وقوف بحد معاملات می باشد. این اعتقاد عطیه رحمت ازلی است که نصیب دلها می شود و سبب اطمینان و مسالمت آن میگردد. مسالمت ثمره عدالت و محبت است و عدالت و محبت و گلهای اخلاق و مجایای خوب سی باشند و این همه ثمره عقیده است که صاحب خود را از اماکن شر، شقاوت و بدبختی هانجات سید هدو او را بغرفه های بلند مدینه فاضله می رساند و بر کرسی سعادت مستقرش می سازد البته برای شما در این اشکالی نیست که آن طبقه سرد می را که از این عقیده محرومند به تحویل خود بیاورید پس به شما آشکارا خواهد شد که در بین این طبقه به چه اندازه از تفرقه، نفاق، حيله ها و فریب ها، رشوت و اختلاس موجود است و به چه پیمانده مشاهده حرص و آز، خیانت، کشتار، ائتلاف حقوق، جنگ و جدال نظر تراخیره میکنند و به چه معیار در آن احساس تعدی بر علم و اخلاقی نور معرفت میکنند؟ این عقیده مناعت و غیرت ملتها را بیدار و بحرکت و فعالیت می آورد تا از علوم و معارف

بر خوردار و مستفید گردند و به ذروه شرف علو شوکت قوی، عظمت و توفیر و تکثیر سواد ثروتمندی برسند.

خصایل سه ساله

یکانه سبب خصایل ملی که مائها آنها از طریق توارث و انتقال نصیب شده صیغه و تائید یمنی است که در نفسها نقش کرده است.

یکی از آن خصایل سه گانه خصلت حیاء است و حیاء عبارت از انفعال نفسی است که به گردن آنچه که سبب ملامتی و سرزنش میشود بمیان می آید و نفس با انجام آنچه که نزد مردم عیب پنداشته میشود متاثر میگردد. حقیقتا که تاثیر این صفت در حفظ نظام مجتمع بشری و منع کردن نفس از ارتکاب اعمال بد نسبت به تاثیر صدها قانون و هزارهاتن پولیس و محسبی زیادتر است زیرا وقتی که نفسها پرده حیاء را بدر دو درگودال خساست و دلائل بیفتد و در اعمالی که از او صادر می شود اهمیت نمیدهد پس با استسناهی کشتن دیگر کدم عذاب و سرزنش خواهد توانست که او را از مفاسد که نظام مجتمع را مختل می سازد مانع شود؟ همین ملا حظه است که سولون - حکیم یونان کشتن را جزای هر عمل قبیح حتی جزای دروغ گفتن ولو که یکمرتبه هم باشد قرار داده بود. شرافت نفسی ملازم خصلت حیاء است. تمامی معاملات به محور خصلت حیاء میچرخد و سلسله نظام بان می پیوندد. حیاء میزان صحت عقول و ملتزم با حکام آن است. حیاء در قول و عملی انسان را سالم و ثوق و اعتماد او است و نیز صفت حیاء بذات خود صفت منع و سبیه غیرت است هر ملتی که غیرت منع را از دست دهد آن ملت محروم پیشرف و تعالی میگردد اگر چه اسباب پیشرفت و تعالی پراش میسر گردد دیگر اینکه سبب کارهای بد که مرتکب میشود از دلائل و هستی خود داری نمیکند با ذات و مسکنت و پرمی شود. ممکن است فرض کنیم قومی که حیاء را ترک گفته باشد پس در این قوم بدون نظا هر به فحشاء. ساقیه دارد منکر اختلال طبائع، فساد

اخلاق و مداومت در کارهای بد و منحط دیگرچه خواهیم دید، راجع به شناخت آنها همین کافیست که آنها را بحالتی می بینیم که شهوات و خواهشات بهیمی بر آنها غلبه کرده، و صفات حیوانی اراده آنها را تحت تأثیر خود قرار داده است و بر افعال آنها تسلط دارد.

خصالت دوم امانت است:

واضح و معلوم است که بقاء نوع انسانی بر معاملات و اشتراك در منافع آن استوار است و روح معامله و مشاركت امانت است. وقتی خصالت امانت در بین معامله داران فاسد شود علائق معامله از بین می رود، و ریسمان مشاركت قطع می شود، باین اساس نظام معیشت مختل می گردد و قوع انسانی به فتنای عاجل مواجه می شود. دیگر اینکه ملتها برای رفاهیت و انتظام امور زندگی خود به حناج به حکومت اند، این حکومت جمهوری باشد یا شاهی مشروطه و یا شاهی مقلده برابر است. حکومت بهر شکلی که باشد در وقتی ثابت و استوار می باشد که مردم اعمال و وظایف مختلف را انجام دهند یعنی بعضی از آنها پاسبانان حدود مملکت باشند که از تجاوز اجانب مملکت را حمایت کنند و نگذارند که کسی بداخل آن قدم بگذارد. و دیگر محافظین داخل مملکت اند که نادانان را از هتک پرده حیاء مانع می شوند. و بعضی از آنها حاملین شریعت و دانشمندان قوانین اند که برمسند حکم بنشینند و خصوصتها و منازعات را حل و فصل می کنند. و بعضی از آنها جمع کنندگان اموال اند که از رعیت و با رعایت قانون خراج را که حکومت تعیین و مقرر کرده جمع می کنند و در بیت المال که در حقیقت خزانه رعیت است میگذارند. و بعضی دیگر آنها کسانی اند که متولی و متصدی خرج کردن این اموال در راه منافع عامه رعیت باشند. و وظیفه هر گروه با اساس امانت بناء یافته اگر این مردم که ارکان دولت اند

امانت را امانت کنند اما من قدرت سقوط میکند . امنیت سلب ، راحت و اطمینان از بین می رود . حقوق محکومین ضائع می شود . در بین مردم قتل و چور و چپاول رخ میدهد . در راه های تجارت مشکلات به میان می آید و دروازه های فقر و فاقه گشوده می شود . خزانه های دولت متضرر و از دولت راه های کامیابی و موفقیت گم میشود و اگر کدام خطری رخ دهد راه های نجات برویش مسدود میگردد .

شکی نیست ملتی که توسط حکومت خائن اداره می شود یا بسبب فساد منقرض و از بین خواهد رفت و یا اینکه ظلم و استبداد یک ملت اجنبی بران مستولی خواهد شد و اجانب با این ملت محکوم تلخیهای اسارت و محکومیت را خواهد چشید . البته این تلخیها از تلخیهای فنا و زوال بمراتب سختتر و ناگوارتر خواهد بود .

فی الحقیقت امانت اساس بقا انسان ، سبب استقرار بنیاد حکومتها ، وسعت دهنده سایه امن و راحت و بلند کننده بنای عزت و قدرت و روح و جسم عدالت می باشد و هیچ یک از این چیزها بدون امانت به میان آمده نمیتواند ، شما فرض کنید و امتحان نمایید اگر ملتی زور این خصلت را از خود دور کند البته در این حالت شما بجز آفات ریشه کن ، مصیبت های کشنده ، و بلاهای مهلکه ، فقر کمر شکن و ذلت عاجز کننده دیگر چیزی نخواهید دید و دیری نخواهد گذشت که بعد از این همه این ملت رهسپار دیار عدم خواهد شد و مصیبت های شدید و مرگبار آنرا بقضاء خواهد برد .

خصلت سوم صداقت است

انسان از غیب به ظهور آورده شده در حالیکه نه غیب را میداند و نه ظهور را . پس این انسان در یک زاویه تاریک شروع به تکامل کردند از چیزی نام می برد و نه کدام آئین و روشی را می شناسد ولی این

انسان با ضعف خود چنان با کائنات آشنایی شود تو گوئی همه آنرا قبل از وجود خود بیاد داشته بود. پس جنگ برای او در کمین شد و برایش آماده مبارزه شد. در هر کنج و کنار برای او بلا و آفتی پنهان و در هر طرف و گوشه مصیبت و غمی در کمین است تا در سختترین مراحل وقت و زمان در قتلگاه با و اصابت کنند و او را ازین برد .

با انسان خواص پنجگانه داده شد که سامعه، باصره، ذائقه، شامه و لامسه اند، مگر انسان با وجود این پنج حاسه که بمنظور هدایت به نزدیکترین حوائج و رفع ضروریاتش با و داده شد، و از آن استغناء و رزیده نمیتواند به کمک حواس بینی نوع خود ضرورت تام دارد و نیز محتاج است که در پرتو معارف بینی نوع خود راه هدایت را بیابد و خود را از بعضی مشکلات و مصیبتهای گزنده نجات دهد .

و در راه تحصیل روزی سعی و زرد تا توسط روزی زندگی خود را استوار و ضروریات خود را مرفوع سازد .

شکی نیست که هدایت شدن بخبر تعلق دارد و خبر در وقتی مسبب هدایت میشود که این خبر از مصدر صدق و راستی نشئت کند تا از موجود بحث کند و از مشهود حکایت نماید .

زیرا اگر چنین نباشد پس خبر بی حقیقت و بی واقعیت مسبب هدایت شده نمی تواند . شخص دروغگو دور را نزدیک و نزدیک را دور می بیند . مفید را در شکل مضر و مضر را در شکل مفید نشان میدهد . پس اینگونه شخصی پیام رمان جهالت و نادانی، باعث گمراهی، پشتیبان شقاوت و مدد کار آفت و مصیبت می باشد .

با سامی که گذشت صفت راستی رکن مهم و جود انسانی، پایه قوی بقاء شخصی و نوعی، و وصل کننده علائق اجتماعی بین افراد ملتها دانسته میشود و بدون آن الفت و محبت اجتماعی و خانوادگی

تحقق نمی یابد. وقتی که یک ملت خصلت راستی را از دست بد هد پس نظر کن که بد بختی چگونه بر آن ملت مستوای میشود ؟ و عوامل خود را در آن نافذ می سازد ؟

و چگونه مقررات خود را در آن انتشار و عمومیت می بخشد ؟ و علائق و صلت و اتحاد آنرا فاسد و از بین می برد ؟

غایه و مقصد از دعوت نیچریه

این منکرین الوهیت در هر ملت و به هر ننگ و قیافه که نمایان شوند همیشه در این سعی و کوشش اند که اساس این قصر مسدس الشکل یعنی قصر سعادت انسانیت را که برشش دیوار سه عقیده و سه خصلت استوار است از بین ببرند .

بادهای شدیدی از افکارشان این بلاء مرتفع را بهر کت و اهتزاز می آورد و آنرا ضعیف می سازد و در میدان بد بختی سقوطش می دهد و از مقام بلند مد نیت انسانی بگو دال وحشت حیوانی سقوط می دهد .

اینها مذاهب خود را با اساس (بطلان همه ادیان) گذاشته اند و ادیان را اوهام باطل و تخیلات بی جا خوانده و گفته اند : انسان بمنزل سائر حیوانات بشمار میرود و دارای کدام مزیت و خصوصیتی نیست که بوسیله آن بر حیوانات تفوق داشته باشد بلکه از حیث خلقت و پیدایش از حیوانات هم بدتر و پایافتار و ادنی ترین فطرت می باشد . باین اساس برای مردم اتباع قبائح و ارتکاب منکرات را آسان گردانیده اند و راه های بهیمیت را هموار و معائب و مسئولیتهای تجاوز را از آنها مرفوع ساخته اند و باین فکر و عقیده رفته اند که انسان بعد از این زندگی بادیگر زندگی مواجه نمی شود و از نباتات زمینی ای که در بهار

می‌رویند و در تابستان خشک می‌شوند و خاک می‌گردند کدام فرقی و امتیازی ندارند و سعید و نیک بخت کسی است که درین زندگی از حظوظ شهوانی بهیچیت بصورت کامل استفاده کند .

توسط این نظریه فاسد مردم را از قیود و مسئولیتهای گناه آزاد و با انواع مختلف تجاوز مانند قتل، سلب اموال و هتک نوامیس دعوت کرده‌اند. و برای آنها غدرو خیانت را آسان گردانیده‌اند. و آنها را بکردن هر عمل زشت و ادا ساختن آن و ازین حقیقت اعراض نموده‌اند که عقل کمال بشری را کسب کند و حقایق را کشف و اسرار طبیعت را بشناسد .

گفته‌اند : حیاء از ضعف و نقصان نفس می‌باشد بزعم اینها واجب طبیعی اینست که انسان در معالجه این ضعف (حیاء) سعی کند تا بکمال قوت که قلمت حیاء است نائل گردد. از این گذشته شاعت زیاد تر در اینست که اینها در اصول خود به اباحت و اشتراکیت مطلق قائل اند . اینها گمان میکنند که همه مشتهیات نفسانی حق همگانی است و مختص ساختن بعضی از آنرا غصب خوانده‌اند . شکی نیست که نظریات این گروه - مروج خیانت‌ها، باعث افتراء و دروغ، و سبب ارتکاب شرور و ذائل میشود و ملتی که در آن این آفات و مهلکات موجود و هر جادیده شود پس سزاوار است که موجودیت آن از ساحه بقاء محوه شود .

طوریکه از خواهشات و مسلک فاسد این گروه بحث کردیم راز پنهان و پوشیده که داشتند ظاهر و آشکارا گردید .

ملت اسلام

بعد از آنکه سید راجع به ملتهای قبل از اسلام که مبادی نیچریها آنرا فاسد گردانیده بود سخن گفت اینک از ملت اسلام که باین مبادی مبتلا شده چنین یادآور میشود و میگوید : شریعت محمدی و دین آسمانی به امت اسلام آمد و عقائد بزرگ آن دلهای مردم را سیراب ساخت و

صفات فاضله و اصول شش گانه را در آن بوجود آورد که قلم از تعبیر آن عاجز است. پس همان مسلمان ها بودند که ملت های بزرگ را از کوه های (آلب) تاد یوار های چین تحت نفوذ خود در آوردند با وجود یک جمعیت شان کوچک و عدد شان محدود بود. خاك ذلت را بر سر اكا سره و قیصره ریختند. این گسترش نفوذ و فتوحات که نصیب آنها شده موجب آن عقائد صحیح و صفات جمیل آنها بود. همین جذب و کشش مقناطیسی اخلاق و فضائل آنها است که در مدت یک قرن صد میلیون نفر بدین آنها گرویدند با وجود یک مردم را در برابر پذیرفتن اسلام و جزیه نا چیز که پرداخت آن سنگینی نمی کرد متخیر می گذاشتند. آری! همین حالت و صفت این ملت شریف مقتدر و با نفوذ بود و وقتی که قرن چهارم بعد از هجرت آغاز یافت در همین قرن نیچر بها (طبیعیون) با سم باطنیه و خزنه اسرار الهی عرض وجود کردند و داعیان و مبلغین خود را بهمه مما لك اسلامی خصوصاً ایران فرستادند.

داعیان و مبلغین این گروه وقتی که این حقیقت را درك کردند که نور اسلام دلها را روشن نموده و علماء دین از عقاید آن حراست می کنند پس برای نشر افکار و نظریات خود راه تدلیس و فریبکاری را به پیش گرفتند، و تعلیمات خ-ود را با اساس تولید شك در دلها بنا کردند تا عقده ها و پیونده های ایمان منفك و عقیده ضعیف و فاسد گردد. شخص را که شاکی می ساختند با و مزده نجات، هدایت و یقین ثابت میدادند. و وقتی که شخص بآنها منقاد میشد از او عهد و پیمان می گرفتند و با و تعلیمات و هدايات خود را كاملاً تقدیم میکردند. اولین چیزی را که بیک شخص شكار شده خود تلقین میکنند همین است که اعمال شرعی ظاهری مانند نماز، روزه و غیره بر آنانی فرض گردیده که به حق رسیده نمیتوانند و حق مرشد کامل

است . وقتی که به حق و اصل شدی باید از ذمه خود بار مسئولیت اعمال بدنی را فرو گذاری و خود را از آن مبری سازی . وزمانی که شخصی به طریقه و مسلک اینها مدتی را سپری کند بعد ازین برایش میگویند که جمع اعمال باطنی و ظاهری همچنان سائر حدود و اعتقادات تنها فرض ذمه مصابین امراض ضعف نفسی و نقصان عقلی می باشد اما خودت کامل شده ای و صاحب اختیار می باشی که از حدود تجاوز کنی و از تکالیف خارج گردی و در ساحات وسیع اباحت و لایقیدی قدم بگذاری .

حلال چیست و حرام چیست ؟ راستی چیست و دروغ چیست ؟ و خیانت چه معنی ؟ راستی چیست ؟ این همه الفاظیت که برای معانی تخیلی وضع شده و کدام حقیقت واقعی را افاده نمیکنند (به زعم مرشد) وقتی که مرشد اصول اباحت را در نفسهای اتباع و پیروان خود بنیانگذاری کرد بعد ازین آنها را بر اهانکار از الوهیت ساقی دهد البته مذهب نیچریه (دهریت) با ساس تنزیه بمیان آمده طوریکه مرشد میگوید : خداوند از مشابیهت با مخلوقات منزّه است اگر موجود باشد باید با موجودات و اگر معدوم باشد باید با معدومیات مشابیهت پیدا کند . پس خداوند موجود است و نه معدوم (براسم اعتراف میکنند و از مسمی انکار می نمایند) با وجودیکه این شبهه بالبداهه منقسطه باطل است خداوند از مشارکت در صفات ممکنات منزّه است اما از حیث مطلق وجود در این معانعی نیست که اطلاق وصف (وجود) بر خداوند ممکنات شود اگرچه وجود خداوند واجب و وجود ممکنات ممکن است .

گروه باطنیه مدت زیادی در افساد عقائد مسلمانها مساعی بخرچ دادند و در راه پیشبرد اغراض خود از حیللهای گوناگون کار گرفتند تا آنکه حقیقت موضوع آنها به علماء دین و بزرگان مسلمانها کشف و آشکارا گردید و این علماء و بزرگان به جلوگیری از مفاسد آنها پرداختند

و مردم را از پیروی گمراهی آنها منصرف ساختند و در این وقت این گروه بضد مسلمانها قیام کردند و عده زیادی از صالحین را از بین بردند و خون بسا از علماء و بزرگان مذهب حنفی ملت اسلامی را بر زمین ریختند و همین دهرین اند که اخلاق ملت اسلامی را در شرق و غرب فاسد و ارکان و اساسات عقائد آنها را متزلزل ساختند و فرصتهای طولانی در راه افساد مردم توسط اخلاق بد و مجرد ساختن آن از خصایل حمیده که نصیب اولاد این ملت شریف و نجیب بود با آنها را از موفقیت را بدست داد و ضعف و ذلتی که بعد از قوت و عزت نصیب مسلمانها شد آنهمه سبب کوری بصیرت، فساد نیتها و دلهای آنها و ضایع شدن امانتها و شیوع خیانتها و فریبکاریها و تغافل از مصالح ملی بود.

ضرر های انکار از الوهیت

از آنچه که گذشت معلوم گردید که گروه نچر بها - دهرین وقتی که در یک ملت دیده شوند توسط حیلها و فریبکاری های خود اخلاق آن ملت را فاسد و عقول افراد آنرا مختل می گردانند و دلهای آنها را می ربایند و ملت را بچنان دیگر گونیها مواجه می سازند که اساس آن ضعیف و اجزاء بنای آن از هم تفکیک و متلاشی گردد و اخلاق فاسد جا طلبی، پیروی از خواهشات سؤ نفسانی، جرأت بارتکاب خیانتها موجودیت آنرا باز وال و فتنه مواجه سازد و نام و نشان آنرا از صفحه وجود محو نماید و اولادان بطور دائم با فقر و بردگی بسر برند ولی عدد کمی از این گروه مخفیانه مقاصد خود را عملی می گردانند که اینها با حیین و اشتراکین اند. و این عده در ظاهر با انکار از الوهیت و روز جزاء اکتفا ورزیدند. البته بعضی از کم خردان گمان میکنند که در این موضوع وسعت فکر و آزادی موجود است. لذا خواستم بگویم که این مفکوره فاسد به تنهایی کافیست که حالت موجودیت اجتماعی را فاسد گرداند و اساسات مدقیت را متزلزل سازد. البته

از این مفکوره باطل دیگر کدام چیزی که در محو فضائل و ایجاد خباثت و رزائل تاثیر بزرگی داشته باشد سراغ شده نمیتواند و ممکن نیست که برای شخص واحد خیال دهریت با فضیلت امانت و صداقت و شرافت همت و کمال مراد نگی یکجا پیدا شود زیرا در وجود هر فرد انسان با اساس فطرت قوه های شهوانی گذاشته شده و انسان توسط آن بمشتملیات و مرغوبات تمایل نشان میدهد و براه تحصیل و برآوردن آن می افتد و به تحصیل و برآوردن آن نفس خود را آراسی و تسکین میدهد. گویا انسان درد خواهش و طلب خود را از راه رسیدن بمطبوب علاج و مداوا میکند ولی طبیعت هرگز راه معینی را که صاحبان رغبت از آن به خواهشات و مقتضیات نفسی خود برسند معین نکرده پس در اینصورت راه حق و راه باطل، راه فتنه و فساد، و راه هدایت و ارشاد، و راه خونریزیها و اغتصاب حقوق، و راه اخلاص و پرهیزگاری در قبال است و همه برای طلب کننده میسر و برای سالک غیر مهتبع می باشد. پس متوقف ساختن نفس بطریقه نشان داده شده و متوقف ساختن خواهشات آن بحد و معینه و منع کردن آن از تجاوز از حد اعتدال و راضی ساختن هر صاحب غریزه نفس بحقیقتش و منع کردن او از اعتداء و ظلم بر حقوق دیگران اینهمه و همه باین چهار چیز تعلق دارد :

چیز ها ئیکه توسط آن نفس لزوماً بحد و عدالت متوقف میگردد :

یا بایدهر صاحب حق وسیله حربی را بدست بگیرد شمشیر خود را از غلاف بکشد و سپر خود را بالای سر بگیرد اند، شب و روز از حق خود دفاع نماید و یا شرافت نفسی طوریکه صاحبان خواهشات گمان می برند، یا حکومت، و یا عقیده به اینکه برای این جهان یک صانع قادر، دارای علم محیط و نافذ الحکم موجود است. و هر صاحب عمل را به جزای عملش می رساند. کسی که باندازه یک ذره عمل نیک و یا عمل بد

کند آنرا پوره می بیند و او را در حیاتِی که بعد از این حیات دنیوی می باشد یا ثواب مزید است یا عقاب شدید

۱ - دفاع شخصی: زد و خورد، جنگ و جدال است که نسل بشری را از بین می برد .

۲ - شرافت نفسی: صفتی است که صاحب خود را از کردن آنچه

که بد پنداشته می شود و در انظار مردم قبیح است منصرف می سازد.

۳ - حکومت: انسان از قوت حکومت نمی ترسد زیرا قوت و سلطه

حکومت مانع تجاوز و ظلم اشکار می شود اما اختلاس، تزویر، باطل

مترین، فساد مألوس را که از صاحبان غرائز شهوانی دیده می شود حکومت

چسان می تواند که جلوگیری کند و از حیل های مخفیانه و دسایس و

خیانت های دور از نظر اطلاع یا بد و از فساد و اضرار آن جلوگیری نماید

ممکن است که حاکم و اعوان او بلکه اکثر آنها که بودند و می باشند

بدام خواهشات نفسی و غرائز شهوانی بیفتند . پس در این صورت کدام

قوه است که دست صاحبان قدرت را بگیرد و آنها را از متابعت غرائز

شهوانی که بر عقول آنها تسلط یافته باز دارد؟ و کدام فریاد رس و

کمک کننده است - که ضعیفان و بینوایان را از شر این صاحبان نفوذ

و از حرص و آژشان نجات دهد ؟

هر آئینه حاکم در خفاء رئیس دزدان آشکارا و علنی بزرگ غارتگران

می باشد و اعوان او آل های اند که آن را در راه ظلم و استبداد استعمال

میکنند و وسائلی اند که بار تکاب فساد و شر از آن استعانت می جوید

بنا بر این حقوق بندگان خدا را پشت سر میگذارند . بنوامیس آنها بی

حرمتی میگذارند . اموال آنها را بغنیمت می برند . تشنگی غرائز خود را

با خون ضعیفان تسکین میکنند و قصرها و عمارات خود را بخون دل فقرا منقوش

می سازند . خلاصه اینکه سعی بلیغ شان برای هلاک مردم و خرابی

مملکت می باشد .

(۳) اعتقاد به الوهیت :

وقتی که برای غرائز شهوانی مهارى و برای خواهشات نفسانی کمتر و لی باقى نماند پس موضوع دیگر ایمان است یعنی ایمان با اینکه برای این جهان صانعى موجود است که از مکنونات ضمائر و خفیات دلها و اسرار نفسها پوره واقف است و دارای قدرت بزرگ و ممتاز می باشد. و نیز باین عقیده که برای خیر و شر جزا را مقدر ساخته که بعد از این زندگی در زندگی دیگر بصاحبش پوره داده میشود. حقیقتاً این دو عقیده چنان قوه های اند که نفس را از غرائز شهوانی مهار میکنند و از تجاوز ظاهری و باطنی باز می دارند. و نیز مانند دو شمشیر بران اند که آثار غدر و خیانت را از بین می برند و فریب دادن و ریاکاری را ریشه کن می سازند و هر دو بهترین وسیله اند که حق را ثابت و صاحبش را برحد خود متوقف می سازند. و نیز امنیت را قائم و راحت و آرامی را تضمین مینمایند و بدون این دو عقیده موجودیت مجتمع انسانی بطور سالم و درست نمیتواند تقریر یا بدو زندگی جامه مدنیت را به تن نماید نظام معاملات مستقیم نمیکردد و علائق بشری از شائبه غش و خیانت صاف نمى شود. پس وقتی که دلها از این دو عقیده خالی و بی اثر گردد شکى نیست که در آن شیاطین رذائل اشیا نه می سازند، و بروی آنها راه های فضائل را مسدود می سازند.

پس چنان سکر جزا از خیانت دست بردار خواهد شد و یا از دروغ غدر، تملق، و نفاق خودداری خواهد نمود. ثابت است که علت غائی برای اعمال انسان خود اوست پس اگر این انسان به ثواب و عقاب و حساب و عتاب آن روز یکه بعد از این روز است عقیده نکند. پس چه خواهد بود که او را از افعال قبیح مانع شود خصوصاً وقتی که به اخفاء و پنهان نمودن اعمال خود قادر شود و از جزای اعمال خود در دنیا مطمئن گردد

و یا منفعت حاضر و موجوده خود را بر رفتن در راه رذائل و عدول از منن فضیلت ببینند؟ و کدام قدرتی خواهد بود که او را به معاونت، مهربانی، سروت و علوهمت و مانند این صفات اخلاقی که اجتماع از آن دور مانده نمیتواند وادارد؟

طوری که تذکر یافت معلوم گردید که اولین تعلیم نیچریها (دهریین) ابطال این دو عقیده میباشند (یعنی یکی عقیده بخدا و عقیده بزنده گی ابدی) که اساس هر دین است و دیگر تعلیمات ابا حیت و اشتراکیت . هیچ شکبی باقی نماند که دین یگانه سبب سعادت انسان دانسته شده گردینی که بر اساسات و امر حق الهی استوار است و با دین خرافات و باطیل نیچریها خلط نشود شکبی نیست که همچو دین سبب سعادت تام و نعمت کامل میگردد و معتقدین خود را به کمال صوری و معنوی و بمقام شامخ فضیلت ظاهر و باطنی میرساند و بروی پیروان خود بیرقهای مدنیت را باهتزاز می درآورد و صاحبان تمدن را از کمال عقلی و نفسی که سبب سعادت دوجاهانی آنها میگردد برخوردار می سازد . خداوند هر که را خواهد براه راست هدایت میکند . آنچه که از رساله رد برد هریین نقل کردیم اینجا خاتمه یافت .

در حکمت

علت حقیقی سعادت انسان

جمال الدین افغانی حکیم اسلام

هر آئینه ممکن با مکان خاص آنست که از وجود و عدم آن محال لازم نشود. وجود او بوجو د علتش و عدم آن بعدم علتش می باشد و شکبی نیست که سعادت از ماهیات ممکنه با مکان خاص می باشد . آری اسعادت علت غائی برای حرکت هر فرد انسان دانسته شده خواه

این حرکت حسی باشد و یا معنوی. اگر مساعی انسان در شب و روز و مسائل کار او در ساحه های زراعت، صناعت و تجارت همچنان کوشش او در راه تحصیل علوم و هنرها و متحمل شدن تکالیف او به منظور رسیدن برتبه ها و مناصب در نظر گرفته شود بدون اینکه سبب این همه مساعی و تلاشهای او سببی جز طلب سعادت ندارد.

آری! اگر چنان شخص را نمی یابی که این سعادت نصیب او شده و یا بان نزدیک گردیده باشد و لو که در مراحل کارهای خود از یکرتبه برتبه بالاتر انتقال نماید سبب آن اینست که نزد این شخص علت سعادت موجود نیست پس بر ما لازم است که علت و اسباب عدم تحقق سعادت را سراغ نمائیم تا سبب گمراهی طلب کنندگان سعادت معلوم شود پس میگوئیم:

هر آئینه بین سعادت و صحت مشابیهت کلی موجود است و طوریکه صحت جسم نتیجه و معلول تناسب طبیعی بین اعضا و جوارح آن جسم و اعتدال کامل اعضا و حسن انجام وظیفه هر عضو با مراعات نمودن همه لوازم و شروط خارجی مانند زمان، مکان، خوردن، نوشیدن و لباس می باشد و زوال صحت بزوال این همه لوازم و شروط و یا بزوال بعضی از آن می انجامد همچنان سعادت انسان معلول تناسب حقیقی در اجتماعات خانوادہ و قیام هر عضو خانواده با دادر کردن وظیفه خویش و تعادل در اتملاقات مدنی مانند تمدن حرفه ها و صنایع آن بقدر ضرورت و کفایت و حسن تعامل بین صاحبان صنایع می باشد و نیز همه احکامی که در آن خورد و بزرگ، آمو و مامور با هم مساوی می باشند با سامان عدالت استوار است. دیگر علائق متعادل بین الدول است که هر دولت حد خود را بشناسد، و بر حقوق دیگران تجاوز ننماید. و به منظور تعاون و تساند کامل راه های علائق را بین خود و بین دول دیگر بلکه بین همه بنی نوع هموار سازد.

راز همه دیگر منتفع گردند .

پس حصول سعادت هر دولت مربوط به حصول این همه امور و فقدان سعادت آن منوط به فقدان همه این امور و یا به بعضی از آن می باشد با وجودیکه حصول این امور ممکن است و مردم هم تا می توانند آنرا از طریق سعی و کوشش بدست آورند . ولی یک مانع در راه وصول بآن موجود است که آن اعتقاد به کمال خود و نقص دیگران ، و خوب پنداشتن افعال خود و بد پنداشتن افعال دیگران است . و دیگر اینکه گمان کند که وی از حد اعتدال تجاوز ننموده و در واجبات خود قصوری وارد نکرده و در اداء واجبات انسانی خود بی همتی و تکامل نورزیده و برای اثبات این مفکوره بآن پراهمین و ادله استناد کند که نقش آنرا برایش خوب و مفید و انمود سازد . و اگر با تکلیف و بد بختی مواجه شود آنرا از قصور دیگران بداند و خود را از اسباب آن تبرئه نماید حتی اگر از کدام کار و عملی غفلت ورزد گمان کند که راه های امکان آن مسدود و انجام آن برایش مشکل گردیده . و اگر کدام بی حرمتی از وی صادر شود ادعا کند که وی را در آن اختیاری نبود مجبوریست او را کشانیده ولی دیگران را معذور نمی داند و نه برای آنها به مجبوریست قائل میشود بهمین سبب در نظریات ، حرکات و افعال و هر یک بر ضد دیگران کار میکند .

پس تناسب و تعادل از بین رفت . و علائق از یکدیگر منقطع گردیده به حال پدری با پسر و به حال با داری با خد مه نظر کنید که هر یک با وجودیکه میداند سعادت خانواده منوط به اداء کردن واجبات خود اوست و حرکت او متمم حرکت دیگران میباشد اما با افعال آن پسر و یا آن خادم مخالفت نشان میدهد . و نظریه او را غیر مفید میخواند . و عقیده میکند که اگر آن شخص در اداء کردن حقوق لازم خود قصوری نورزد

هر آئینه راحت و سعادت خانواده برقرار و تکلیف و مشقت مرفوع میگردد. اینست حال مشترکین در زندگی اجتماعی ز پرا هریک با وجودیکه یقین دارد که راحت و کامیابی به تقویه صنعت و تهذیب آن و حسن تعامل ، و بازداشتن دست شر و خیانت ، و احترام عهود و موثقی ، و اجتناب از دروغ و چنگ زدن بر یسمان صداقت و وفاء می باشد خود را در مقابل اینهمه هیچ مغل نمیداند و گمان میکند که زوال سعادت مدنی و اجتماعی بسبب اعمال دیگران صورت گرفته است .

همچنان حال ملوک و سلاطین را بار عایای آنها مورد نظر قرار دهید می بینید که اینها یکدیگر خود را با نحراف و عدم اعتدال و هتک حرمت و حقوق متهم می سازند و خود را پاک و پری میداند .

پس ملوک علاوه بر اینکه رتبه شاهی را رتبه آسمانی میداند و فکر میکنند که ید عنایت الهی بسبب خوبی عنصر و پاکی باطن آنها داده و این مفکوره در دماغ شان رسوخ پیدا کرده ، عقیده میکنند که ملت بدون وجودشان بپای خود نمی تواند استقامت و نه از آن میتواند استغناء ورزد . زیرا آنها اموال و خون ملت را حفاظت میکنند . و هر صاحب حق را بحقش می رسانند . و انتقام مظلوم را از ظالم می ستانند . و حدود را بمنظور جلوگیری از ضررهما جمین حراست میکنند .

پس باین ملحوظات ظاهری خود را سزاوارسی بینند که در اموال و خون آنها حق تصرف را داشته باشند و اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی خود را بر آنها واجب میدانند . و رعیت را در تقصیر از آنچه که واجب برایشان است مقصر میدانند .

ولی امروز مردم رعیت بآنها خطاب میکنند و میگویند :
 شما طوریکه گمان میکنید کدام مزیتی برماند دارید. نه عنصر شما
 پاک است و نه باطن شما صاف بلکه شما مردمی هستید که حب الذات
 بر شما مستولی گردیده و بنده خواهشات نفسانی و اسیر غرائز شهوانی
 گردیده اید. شمارا حرص، ثقلب، وافتخار بسوی سلب راحت خود و راحت
 رعایا مائل ساخته است .

اما اینکه عقیده میکنید که وجود ما بوجود شما معلق است
 پس چطور این عقیده بر شما صدق پیدا خواهد کرد و حال آنکه شما باردوش
 ما گردیده اید . ما نهال می نشا فیم . زراعت میکنیم . می ریشیم . می با فیم .
 تکه جامه را اندازه میکنیم و میدوزیم . آبادی میکنیم و تعمیر می سازیم .
 صنایع را اختراع میکنیم ، و در معارف مهارت نشان میدهیم ولی شما
 میخورید و مینوشید ، میپوشید و زیست میکنید ، و از ملذات حظ میبرید
 و تعلل می ورزیدید که اموال و خون ما را حفاظت کنید این ادعا علامه
 عظمت و تکبر شماست که در نفسهای شما جا گرفته است ، و در دماغ های
 تان خطور میکنند . آیا نمیدانید که بهره دار و حامی حدود از جمله ما
 اند . و نگهبان قانون و شریعت حقه از ما می باشد و شما بتنفيذ و تطبیق
 آن مکلف هستید . اگر بصورت درست با اساس قانون و شریعت وظیفه
 خود را انجام دهید پس شما بر ماحق دارید تا بقدر کفاف و مشروع از
 اموال ما استفاده کنید اما این چسان است که با اموال بازی کنید .
 و خون ما را عبث و هدر بدانید . و ما را به گودال شقاوت و هتک نامائید ، و باز
 از ما طلب اطاعت کنید و ما را در واجبات مقصود سهل انگار بشمارید .

آنچه را که ذکر کردیم در صورتیست که در ماحول ملوک اشخاص با نفوذ و متغلب باشند که این اشخاص از حیث جنس و مشرب مخالف رعیت باشند اما ملوک متغلب و اشخاص متغلب هر یک از اینها گمان می‌برند که وی وسیله قوت دیگر و واسطه مصلحت اوست و هر چه که جانب دیگر است نیکی او را به بدی و منفعت او را به ضرر معامله میکنند تا آنکه گفت: در کارهای دانا یان، حکماء و عاقلان فکر و مذهب که حق را فی نفس الامر یکی میدانند و اینکه واقعیت متعدد نمی‌باشد و بعد از این اتفاق خود که قواعد و اساسات منطقی را میزان نظر میدانند و توسط آن شناختن فکر صحیح و فاسد را و نمود ساخته اند فکر کن که چطور مسلک و طریق علیحده را اختیار کرده اند و بضد یکدیگر میکوشند و عقیده میکنند که دلائل بر آن میزان گامها منطبق میشود و دلائل دیگران بر آن منطبق نمیشود. همچنان با حوال دزدان و قاتلین و آنتهایی که در جهان انسانی مرتکب اعمال و افعال قبیح و شنیع میشوند نظر کن البته می‌بینی که این اعمال و افعال که متفقاً قبیح و شنیع دانسته شده از فاعل علی‌حد و می‌یابد که با اساس این خصیلت بکمال ذاتی خود عقیده میکنند. و با اعمال و افعال خود بچشم رضایت می‌بینند، ضروری است وقتی که فعل بعد از اراده با اساس ترجیحش بر ترك آن بمیان آید و وجودش نسبت به ترك آن بهتر

است و این عین رضایت بآن است .

از آثار عجیب و غریب این خصلت اینست که این خصلت برای حقیقت واحد در نظر شخصی واحد بحسب اختلاف مرتبه ها و کار هایش باشکال و صور مختلف دیده میشود مثلاً (توزید) را که يك فرد از افراد بشر است بريك رتبه و مقامی میبوی که با فقراء مهربان ، با ضعیفان دلسوز ، بر مظلومین مشفق ، بدگوینده بخل و ممسکی ، توصیف کننده کرم و سخاوت ، بر آورنده حوائج مردم ، طلب کننده عفت و پاکدامنی ، بد بیننده انهماك در خواہشات نفسانی و غرائز شہوانی ، تمسخر کننده بر زیادت طلبان مال و فخر کنندگان بربیکدیگری ، بیغض غرور و تکبر ، متنفر از ارتشاء گریزنده از اہمال در مصالح عامه و تکاسل در واجبات ، اہانت کننده نظریات مستبدین و اقوال و افعال خود بینان ، تقبیح کننده ترجیح مفضول برفاضل باسناد اغراض شخصی ، انتقاد کننده اعطاء مراتب بغير اہل و محروم ساختن مستحقین ، سلامت کننده غضب و تعجیل عقوبت ، دور شوئے از بدی و بدگوئی ، دوست دارنده وطن ، حامی حریت و آزادی می باشد و به گمان خود میگردد اگر اصراری بمن سپرده شود بغير و بعبود مردم سعی و کار خواہم نمود مگر باز ہمین شخص وقتی کہ به يك رتبه بلندتر ارتقاء می یابد او را در باره فقراء قسای قلب می یابی و این را شخص گمان میکند کہ فقراء اشخاص عاطل و بغرض دوری از متاعب و تکالیف کسب و عملی گدائی را پیشہ خود ساخته اند و همچنان در باره مظلومین دارای مزاج خشک میباشد و استدلال میکند کہ مظلومین صاحبان مکر و حیله و ریاء می باشند و بخلاف باطن خود تظاهر و خود نمائی میکنند و خود را کہ نقاب مسکنت فقر می پوشانند و بر حقوق دیگران با امید تقلب و تسلط می باشند از بخل و ممسکی کاری گیرند و باین تمسک می ورزند و میگویند کہ از مقتضیات ہوشیاری و دوراندیشی جمع کردن اسواک و گذاشتن آن تا وقت لازم در مخازن می باشد تا آنکہ گفتہ: دیگر از عجیب ترین آثار آن خصلت

اینست که صاحب آن با وجودیکه به بدترین اخلاق و شنیعترین خصلت متصف باشد از این گوراست که خود را بآن صفت متصف ببیند مثلاً خودش قسی القاب میباشد مگر خود را مهربان می بیند و متکبر می باشد اما خود را متواضع می بیند همچنان دیگر صفات. ولی اگر شخص دیگر را بجزئی ترین خصلت بدی متصف ببیند فوراً او را باین صفت بد تشهیر میکند حتی هر يك را طوری می بیند که به يك چشم خود میگرداند و میگوید تا از سری ترین عیب هم زیست آن خود اطلاع یابد و چشم دیگر دورین ترصد (تلسکوپ) میگذارد تا اعمال و کردار اشخاص دور از وی پوشیده نماند و هر يك گوش خود تملقون گذاشته تا از اخبار مردم اطلاع یابد و از نقائص آنها بی خبر نماند و هر دیگر گوش خود فونوگرافی (نگهبان صوت) گذاشته تا از قبائح مردم از وی چیز دور نباشد و در وقت ضرورت باستحضار آن قادر باشد .

وقتی که دولاب حقد و کینه او با وجودیکه قریب ترین اشیاء بوجود او میباشد حرکت کند عیوب آنرا دیده نمیتواند پس او کورولی نظر تیز دارد و کراست مگر قوی السمع است . پس باید بداد همچو خصلتی که به نقص انسان و به فساد حال او تمام شود و او را به تکلیف و بدبختی ها متضرر سازد .

در اعمال بی راهی و در اقوال بی نظمی رابه بار آرد . حق را به باطل قلب (ناچل) رابه صاف . گران قیمت رابه ردی و خراب پوشاند و بد را خوب و خوب را بد . کج را راست و راست را کج نشان دهد .

و کسی که به چشم حق ببیند و در حقایق به نور بصیرت غور کند برای این خصلت (اعتقاد بر کمال نفس خود و نظر کردن باعمال خود به نظر رضا بیت) بد و نحب ذات دیگر کدام علت نمی یابد و حب ذات دارای چنان تأثیری است که بر چشم عقل پرده می شود و او را از استطلاع و واقف شدن از حقایق و استاد شدن بحد صواب و حقیقت در سیر افکار مانع می شود بر همه احساسات نفسانی غلبه میکند و آنرا تغیر میدهد از حد احساسات نفسانی با احساسات اجتماعی تجاوز می کند پس

شما می بینید وقتی که يك شخص قبیح الوجه ، مختل الخلقه دا رای لباس کهنه و فرسوده و ناپاک در آئینه بخود نظر کند متغیر نمیگردد ولی باز وقتی که به يك شخص دیگری که بهمین حالت بلکه از وی چیزی خویتر باشد نظر کند فوراً منفصل میشود و از وی متنفر میگردد .

و این صفت (حب ذات) که علت بد بختی و تکلیف و از صفات لازمه ذات انسان است ما دامیکه موجود است از انسان متفک نمیشود و نه انسان آنرا از خود دور کرده میتواند پس در اینصورت هیچ حیل و چاره خلاصی از آثار بد آن دیده نمیشود ولی وقتی شده میتواند که انسان از عقل خود کاربگیرد و در هر امر و موضوع بآن رجوع کند و از حلقه عبودیت قوه حب ذات خود را بیرون سازد و احکام آنرا رد نماید و آن اینکه بر خود بآن حکم کند که در آئینه دیگران می بیند نه در آئینه خود (ای انسان معجب ! چقدر زیبا هستی در آئینه نفس خود و چقدر قبیح و بدمنظر هستی در آئینه دیگران) آنچه را که تذکر دادیم علاج حقیقی و وسیله بزرگیست که هر انسان را بعد خود متوقف و برای استکمال نفس او را به سعی و کوشش وادار می سازد .

وقوف بعد خود و استکمال نفس خود هر دو مدار و محور سعادت می باشند . ما جمیع اقسام حب ذات را بد نمیگوئیم زیرا بعضی از آن به سعادت يك گروه و یا يك ملت تمام میشود و آن حب ذاتیست که سبب کسب خصایل خوب و نیکوئی میگردد و صاحب خود را بمقام بلند می رساند تا فکرو اعمال خود را بمصالح عمومی متوجه سازد و بدون صفت نیک و ذکر جاوید دیگر کدام غرضی نداشته باشد . زنده باد کسی که از حق و هدایت متابعت نماید و عقل را بر خواهشات نفسانی ترجیح دهد . این مقاله است که مهد به جریده مصر بیان کرده و سلیم النقاش و ادیب اسحاق ، دو ادیب شور یائی این جریده را با صرا و اصدار نموده اند .

فلسفه تربیه

در شب (۱) یکشنبه گذشته درسی استاد جمال الدین افغانی انعقاد یافت و در حلقه اوعده زیادی از طلاب دانا و فاضل جمع شدند و در این اجتماع راجع به تربیه ملت و آنچه که برای آن لازم است مقاله مهمی را شنیدند. چون دران فائده زیادی موجود بود خواستم تا آنرا درج راب (۲) کشور بغرض اتمام فوائد و بیان مقاصد نیک آن نشر نمایم.

اینست مطلب گفته‌ی او:

وقتی که عقل - نظراً اعتبار را با اجسام حیة نباتی، یا حیوانی و یا انسانی متوجه سازد درک می‌کند که اساس وقوام زندگی این اجسام حیة به تفاعل عناصر داخلی آن بحسب بناء و قوامش تعلق دارد و با اساس تفاعل متناسب هیچ یک از این عناصر از حیث غلبه از متبایعی عناصر خود متمایز نمی‌گردد تا خواصی آن برخواص متبایعی غلبه نماید. پس باین تناسب مزاج معتدل برای روح زندگی بمیان آمده و بدن زنده را

(۱) ۱۱ - جمادی الاخر سال ۱۲۹۶ هـ .

(۲) این مقاله را شیخ محمد عبده در جریده مصر که در اسکندریه به چاپ می‌رسید و نمایانگر افکار و حکمت‌های سید و میدان اقلام پیروانش بود نشر کرده است .

تکمیل میگرداند اگر یکی از عناصر بر متابولی غلبه نماید و خواص متابولی در آن سضمحل و مغلوب گردد مزاج منحرف و از حد اعتدال بیرون میشود و مرض بر بدن مستولی می گردد.

و طوریکه اختلال و فساد بنیه به سبب غلبه بعضی عناصر بر دیگران حادث میشود - همچنان است غلبه حوادث خارجی بر مزاج مانند سرما و پروت شدید که روح حرارت غریزی را از بین می برد و مانند گرما و حرارت شدید که موجب احتراق و تحلیل رطوبت ضروری سبب خشکی و خشکی بیم دهنده مرگ و فناء می گردد.

به همین سبب علوم نباتات، حیوانات و طب بشری و بیطاری را بجمان آوردند تا در پرتو این علوم آنچه شناخته شود که توسط آن بین بساطت که از آن جسم ترکیب یافته موازنه حفظ شود و از تسلط حوادث خارجی جلوگیری بعمل آید و مزاج اگر از حالت اعتدال بیرون شده باشد بعد اعتدال آید تا حکمت خداوندی در بقاء انواع تا سوا عید محدود خود که بحکمت ازلی می باشد اتمام یابد. زارعان زمین را برای زراعت و نهال شانی آماده می سازند. و برای هر نبات فصل و هواء مناسب را در نظر میگیرند و در زمین کو دو غیره مواد لازمه تر به نباتات در می اندازند.

همچنان اطباء در طلب و تلاش مواد غذایی هستند و آنچه که برای هر مزاج مناسب است غور میکنند و اضرار و فوائد طبائع هوسها را درک میکنند و با اساس تجارب درست ادویه مفید و وسائل مفید علاج را برای اعاده و حفظ صحت بدن درک می کنند. البته به طبیب وقتی طبیب گفته شده میتواند که علم تاریخی طبیعی و علوم نباتات را کسب کرده باشد و در پرتو علم خواص نباتات را بشناسد و بین مفید و مضر آن تمیز کرده بتواند. در باره اختلاف اسزجه و مقتضیات آن و آنچه که برای هر مزاج مناسب است و دارای بصیرت و تجربه باشد. همچنان از علل امراض و اسباب و کیفیتهای آن از حیث قوت و ضعف و از تارین آن از حیث قدامت و قرب واقف باشد

تا هر يك را بهر قسمی كه مناسب است معالجه كند. و اگر باین چیز ها علم نداشته باشد پس فقدان آن از وجودش بهتر می باشد زیرا طبیب نادان فرستاده مرگ است. البته طبیب در حالت نادانی چنان ادویه را استعمال خواهد كرد كه سبب زیادت و شدت مرض گردد.

و چنان طعماسی را هدایت خواهد داد كه هر مریض دشوار و سبب علا كش شود در حال كه بدون دوا احتمال شفا موجود است و طو ريكه برای طبیب لازم است كه بهمه آنچه تذكر دادیم عالم و دانا باشد همچنان لازم است كه مشفق، مهربان، صادق و امین هم باشد.

و طو ريكه روح حیات بدنی در جای تجمع اصول مختلف استقرار می یابد و از غلبه جوئی این اصول مزاج معتدل كامل بمیان می آید و به غالب شدن یکی از آن - تركیب فاسد میگردد و روح حیاتی ازین می رود همچنان روح كمال انسانی در وقتی می باشد كه اخلاق متضاد و سلكات مخالف باهم جمع شود و از اختلاف و تضاد آن حقیقت فضیلت معتدل كه اساس منزل سعادت انسان و بر آن مدار زندگی فاضل می باشد بمیان می آید. پس اگر یکی از دو خصلت بر دیگر خود غالب گردد نظام فضیلت فاسد می شود و رذیلت قوی میگردد و او در این حالت بدبخت می شود و در گودال تكلیف و ماندگی های می افتد و هلاك میشود.

آیا نمی بینی كه نفس انسانی از خصلت جرأت و خصلت ترس خلاصی ندارد و هر دو خصلت باهم متضاد هستند ولی باید مقاومت هردو با اساس اعتدال باشد یعنی از هر يك در جای مناسب استفاده شود تا شجاعت تحقق یابد زیرا اگر ترس بر شجاعت غلبه كند صاحب آن در معرض تعدی همه حیوانات قرار میگیرد و از خود دفاع كرده نمیتواند و زندگی اش دایماً با خطر مواجه می باشد برعكس اگر جرأت بر ترس چنان غالب شود كه آثار ترس هم ازین برود درینصورت جرأت تهور گردیده

وصاحب آن بی پروا میشود و خود را بدون عاقبت اندیشی و سراغات حکمت حق و ناحق و بدون اینکه فائده با او و مملکتش هاید گردد به گودال هلاکت پرتاب میکند. دیگر خصلت اسساک و اتفاق است و این دو خصلت با هم مخالف و متعارض هستند و از غلبه جوئی هردو در وقت اعتدال در نفس فضیلت سخاوت پیدامی شود ولی اگر همسگی برضد خود غالب شود و آنرا مضمحل گرداند در این وقت انسان چنان ممسک میگردد که حتی از برآوردن لوازم ضروری خود هم دست میگیرد و از طعام و لباس مناسب استفاده نمیکند بلکه بضرر بدن خود کار میکند همچنان باداء کردن حقوق زن و اولاد خود که در زندگی با هم شریک اند نمی بردازد و هم با همسایه و اهل قریه خود تعامل و رویه با همی نشان نمیدهد همان است که بین آنها مخالفتها بروز میکند و آنها را با بدبختی و ناراحتیها و غیره مفسد بی شمار دچار میسازد و اگر خرج کردن غالب گردد هر آینه همه مال خود را در راه مفید و غیر مفید به صرف خواهد رسانید و در اینصورت نادار و بیهلاکت مواجه خواهد شد. همچنان همه ملکات فاضله انسانی بین هردو طرف متضاد موقعیت وسطی دارد و باید هر یک بحد اعتدال بماند آید زیرا به غالب شدن یک طرف نظام فضیلت مختل و منزل سعادت دینی یا اخروی حتماً منهدم میگردد و این موضوع گنجایش تفصیل را ندارند. و طوریکه در نفس بغالب شدن یک ضد برضد دیگر عناد پیدا میشود همچنان به غالب شدن یک چیزی که از مزاج فضیلت خارج باشد سبب پیدایش آن میگردد مانند غلبه تربیه فاسد که عنصر فاسد را تغذیه میکند و این تغذیه بواسطه خلطیت با صاحبان ملکات و استعداد های بدو غرائز ناقص و به منفعل و متأثر شدن مردم بحرکات و سکنتات ایشان و به تقلید از اعمال و عادات ایشان یا به شنیدن سخنان اغشواء کننده ارباب خواہشات و به سخنان مغشوش کننده صاحبان اغراض فاسد و بدی باشد که افکار فاسد را نشر و عقائد باطل را تأیید میکند و عقاید باطل آنها سبب خرابی اخلاق

وفساد زند میگردد، پس برای نفسها همانند بدنهای امراض موجود است. بناء علوم تربیه و تهذیب که بمیان آمده باین مقصد و غایه بود که فضائل نفسانی را حفظ نماید و اگر نفس علیل و از فضا ئل بسوی نقصان و اعوجاج منحرف شده باشد فضائل را واپس بان اعاده نماید طوریکه طب و اوزم آن برای حفظ صحت ابدان وضع شده است.

پس حکما عملی که وظیفه تربیه و ارشاد را انجام میدهند و منافع و مفساد اخلاق را بیان میکنند و نفسها را از حالت نقصان بحالت کمال انتقال میدهند بمنزله اطباء هستند و چنانکه بر طبیب لازم است که تاریخ طبیعی، نباتات، حیوانات و علل امراض درجات آنرا از حیث قوت و ضعف بداند همچنان می یابد که حکیم روحانی (طبیب نفسها و ارواح) حینئ که بر منبر خطابه و ارشاد ایستاد می شود از تاریخ ملتی که اولاد آنرا رهنمائی میکند و نیز از تاریخ ملل دیگر واقف باشد دیگر اینکه خود را از مراحل ارتقا و مراتب پیشرفت آن مطلع سازد و عمق و ژرفای اخلاق آنرا بمقیاس حکمت اندازه میکند تا باسباب امراض نفسانی آن معرفت پیدا کند و درجات دوا را درک نماید یعنی بداند که این دوا جدید است یا قدیم؟ در نفسها تاثیر قوی دارد و یا ضعیف؟ و علاج مناسب با هر حالت چطور می باشد؟ و طوریکه طبیب ابدان را لازم است که راجع به فوائد اعضا و غایه آن دارای علم تام باشد همچنان باید طبیب روحانی در باره فوائد اخلاق و اضرار آن حسب واقعیت علم داشته باشد و نیز باید طبیب مشفق، مهربان، صادق و امین باشد و چیزهای بی ارزش را اهمیت ندهد از مقاصد هست خود داری کند همچنان لازم است که ناصحان و مرشدین دارای استقامت فضیلت و همت و مقصد عالی باشند فضیلت را به متاع دنیوی نفر و شند تا مرشدین حقیقی باشند و ملتی که مرشدین حقیقی داشته باشد پس آن ملت را سروده سعادت بدید و اگر ملت عوض طبیبان حقیقی طبیب نماها یعنی طبیبان جاهل، غیبی، هست فطرت و هست مقام داشته باشند پس آن ملت را از بدبختیها و تکالیفات و عواقب ناگوار

بترسانید زیرا مرشد گمراه و ناصح نادان عوض فضائل، اخلاق بد را در نفس تولید میکند و در آن با سم اصول خیر جرائم شر را غرض مینماید شاید مقصد او خیر باشد و بدون خیر دیگر چیز را نخواهد ولی نادانی او را از دریافت راه خیر کور و از سائش دور می سازد. بنّا ارواح بجهل مرکب که از جهل بسیط شریوید تراست دچار می شود.

پس در این حالت بدون شك عدم همچو مرشدین از وجود آنها خوبتر و بهتر است.

همچنان اگر خائن و پست باشد و با اسور منحنط و بی ارزش علاقه نشان میدهد و یا اینکه فاقد شفقت و انسانیت باشد و نصیحت را جهت رسیدن باغراض فاسد و مطالب شخصی نردبان قرار میدهد و باین فکر نباشد که مردم بحالت خیر اند و یا بحالت شر، نفسها پاک شده و یا ناپاک، معیار اخلاق بلند رفته و یا پائین، ارواح صحت یافته و یا علیل پس در اینوقت آله دست اشرار و صاحبان اغراض می باشد که او را بمنظور بر آوردن مقاصد خویش در راه فساد و خرابی ملت و قوم استعمال میکنند.

اما کسانی که رهنمائی میکنند و گروه اند: یکی از آن خطبا و واعظ و دیگر آن نویسندگان سولفین اند. وقتی که اینها بهمین اوصاف کامل که ذکر کردیم و مناسب مقام شان است باشند پس اینها قابل احترام و تعظیم و در هر دل قابل تمجید هستند. زیرا اینها بخدست کشور و اولاد وطن خود قیام کرده اند و رنه سزاوار اخراج و تبعید می بودند تا به مرض وبائی و سرایت گننده خود - مملکت را فاسد نگرداند.

فلسفه صنعت (۱)

استاد فاضل وفلسوف کامل سیدجمال الدین افغانی متوجه تدریس گردید بخواندن شرح اشارات رئیس ابن سینا شروع کرد. این کتاب درباره حکمت عقلی دارای اصول بزرگ است که از مدت هزار سال در ممالک شرق غرض شده است مگر فروع و شاخچه های آن در غرب نمود کرد و میوه آنرا دیگران چیدند.

جمال الدین افغانی در تدریس خود تدقیق شرقیها و تبسیط و توسعه غربیها را با هم جمع کرد. اصول را با فروع، مقدمات را با نتایج و مجملات را با تفصیل منظم ساخت. و هم اقوال خود را بر اساس براهین ثابت و دلائل قوی بنا کرد و در تدریس خود (خداوند اورا دوامان خود حفظ نماید) این رایان و ثابت نمود که انسان یکی از انواع حیوانات زمینی می باشد نه آنطوریکه صاحبان و هیات چینی و قدما فارس بنی نوع انسان را از اولاد آسمان می دانند. آری! مدتها بر انسان گذشت او بروی زمین زندگی میگرد. زیر سایه درختان می نشست و استراحت مینمود. در خانه ها و مغاره ها بسر می برد. لباس پشمی و نخی نداشت. از نباتات و از میوه هائیکه دست قوه های طبیعی بقدرت الهی برایش

(۱) سخن اینجا قلم استاد محمد عبده صفحه (۷) و ما بعد ۱.

(ج) متن تاریخ الاسلام استاد الامام می باشد.

آماده می‌ساخت و دست‌صنعت و تربیه اجنبی بآن تعلق نمی‌گرفت استفاده می‌کرد. مکروه‌هله رانمی‌شناخت و نه از علم و تدبیر سراغی داشت مگر آنقدر شعور داشت که اورا صبح‌گاه بطلب روزی و استفاده از گیاه و میوه درختان بکشاند و شامگاه بسوی جای ره‌ایش تا از نظر حیوانات مضروا ذیت‌کننده پنهان شود و از مضرات حسی بماندگوسفند از گرگ - و خرگوش از روبا دوری کنند و دارای چنان قدر و منزلت بلند نبود که اورا بر تخت سلطنت وجود می‌نشانید و بر هر چیزها کم می‌کرد. و پایه مطلبی دعوت می‌کرد که او خلاصه عالم و منتهای سیر حقائق و پایه جهان کائنات است و همه بساطت و مرکبات برای او خلق شده. همه کواکب و سیارات در راه خدمت او در حرکت اند بلکه ضعیف ناتوان نادان - های پرنده بود. هر حادثه و واقعه اورا در ترس می‌انداخت و از هر صدای خفی بیم می‌کرد. و از هر شکل و صورت بخوف اندر می‌شد. شا هدا این مدعا احوال و تاریخ آن ملتها یست که بحالت ابتدائی انسانیت در جنوب افریقا بر قله‌های کوه‌ها و تپه‌ها و جنگلات دور از مدنیت بسر می‌بردند و آنها را حیوانچه و ضروریات از یکجای دیگر جابجاء ب انتقال مجبور نمی‌ساخت زیرا آنها دارای حیوانیت ساده و فطرت بسیط بودند بمفهوم ارسال خط و جواب نمی‌فهمیدند مگر آنچه که از ضروریات زندگی مانند تحصیل قوت ساده و مدافعه از خود در مقابل حیوانات اذیت‌کننده بود با وجودیکه تاریخ طولانی داشتند و بر روی زمین مدت زیادی را سپری کرده بودند از آنچه که يك انسان متمدن آنها کمال و انسانیت میداند از آن دور و بی‌نصیب بودند باز هم وقتی که خالق کائنات این نوع حیوانی را از حیث عجز فقر و احتیاج که همه لوازم زندگی او را بیرون از وجودش بمیان آورده تا آن همه را از راه سعی و تکلیف بدست آورد. از دیگر حیوانات ممتاز گردانید باوقوه عاقله که متصرف تام و شاملی هر قول است اعطا نمود و تربیه این قوه را به تعلیم مدرسه وجود کلی مربوط ساخت و هنر نبات و حیوان بلکه هر موجود مشهود بر انسان را حق استادی و سابقه فضیلت داد زیرا انسان بسبب حرکات و اعمال و آثار این موجودات راه هدایت را دریافت

نمود و مرحله به مرحله قدم گذاشت. گاهی به هدف اصابت میکرد و گاهی نمی کرد زمانی حق برایش تجلی میکرد و زمانی از وی غائب می شد گاهی موانع قدرت و اراده او را از ادراك حقائق و وصول بان مانع می شد و گاهی قوه های دافعه او را مجبوراً به تقابلی می رسانید همین است که احوال و آثار عجب و غریب او را مشاهده میکنی سپس او (خداوند نگهبانش باشد) چنین واضع ساخت: انسان چگونه اینطرف و آنطرف سیرو حرکت می کند و راه سخت و دشوار را می پیماید پرده های نادانی را می دردد و راینهمه تابع قائدها و ضرورت می باشد و او سرش را بجا می آورد و راه آنرا تعقیب می نماید. گاهی بسوی کمال ارتقایی یابد و در آجابه مقام ریاست کاینات و سلطنت وجودی نشیند. و به کمالات گوناگون و اختراع صنایع رهنمائی میشود و یا اینکه او را به جحیم و اوهام فرو می برد و در چاه خرافات می افکند و به حلقه های عقاید ضعیف و باطل مقید می سازد و دست هایش را برنجیرهای عادات و افکار فاسد بسته میکند.

اساسات صنایع

انسان در همه مراحل زندگی خود در بین موجودات تنها به پایه های صنایع راست استناد شده میتواند و این صنایع چنان صنایع است که قوه کامل عاقله او را با اختراع آن هدایت و رهنمونی کرده است و این صنایع آن لوازم سلب شده ضرورت و حاجت و کمالات را تعویض میکنند که با اساس فطرت به غیر او (از قبیل حیوانات) داده شده است و انسان بوجود این صنایع خوف و ترس را احساس نمیکند زیرا صنعت بافندگی قائم مقام پوستهای ضخیم و محکم و روپاننده سوی و پشم است که بدن را از شدت سرما و گرما و قایم کرده و قائم مقام سپر است که اصل و جوهر بدن را از خطر تجاوز حفظ میکند.

صنعت آهن و اسلحه بمنزله قوه مولد جنگال و دندانهای حیوانات و طیور درنده است، همچنان بقیه صنایع و آنکه قائم مقام ضرورت یا حاجتی نباشد قائم مقام کمال است که در آینه بیان میشود.

صنعت و اقسام اولی آن

چون صنائع قوام و اساس نوع انسانی بوده و بهر درجه و سرتبه که باشد مدارقا اوست لازم دیدیم که صنایع را معرفی و آنرا باقسام اولی اش طوریکه حکماء قدیم تحقیق بخشیده و فلاسفه متاخر آنرا واضح ساخته اند بیان نمائیم تا شرافت هر صنعت ظاهر و آشکار گردد بطور اجمال میگوئیم :

صناعت قوه فعال را مخیست در يك موضوع با فکر صحیح و دارای غرض محدود الذات . پس قوت بطور مطلق منشأ يك اثر است خواه فعل باشد و یا انفعال مثلاً معلم صاحب قوه فعل و متعلم صاحب قوه انفعال است مگر در حقیقت قوه تأثیر و قبول صنعت محسوب نمیشود از همین سبب قوه به فعالیت مقید گردید همچنان هر قوه فعال صنعت دانسته نمیشود تا آنکه این قوه در يك موضوع رسوخ پیدا نکند و از آن اعمال بصورت منظم با استمرار صادر نگردد و تا وقتی که فعل آن تحت حاکمیت فکر نباشد شامل مفهوم صنعت نمیشود مانند افعال طبیعی از قبیل سوختاندن آتش و تمدید حرارت و غیره و اگر فکر صحیح نباشد فکر سو فسطائی که از بدیهیات علوم انکار میکند یا اینکه فکر بطرف غرض غیر محدود الذات باشد مانند اعمال جدلی که بر نفس خود لازم کرده باشد که قولاً بر آن اقرار نکند و آن حق باشد و یا باطل پس برای آن حدی نیست که بر آن توقف نماید بلکه قوت او بطرف معارضه مقابل متوجه می باشد . اگر منفی کننده بود او مثبت کنند، و اگر مثبت کننده بود او منفی کننده می باشد . بنأ صنعت دانسته نمی شود بعد از این اگر شخص در عالم وجود کلی نظر کند بعلم الیقن میداند که او گرچه صور و کمالات او تحت قوای طبیعی مانند قوه نمو - جذب (کشش) و دفع و یا قوه احساسیت مانند قوه طلب غذا مثلاً در حیوانات یا گریختن از آنچه که جسم را متالم می سازد و بدرد می آورد واقع شود مگر اینکه همه افعال او به ترتیب محکم عقلی واقع می شود .

غرض ما از ترتیب عقلی اینست که باساس مراعات غایه ها ، حکمتها و فوائد کمال که به نظام کلی بر میگردد و به بقا آن باقی می ماند بناگردد . زیرا عقل بخلاف حس او لا به کلی باقی نظر میکند و بعد از آن بجزئی و بعکس نمی باشد .

قوه عقل

واضح این نظام عمومی با انسان قوه عقل عطا کرده که بغیر اوداده نشده است و این قوه را محور صلاح و رستگاری او گردانیده البته این در وقتی شده میتواند که آنرا بطرف حقیقی اش سواجه سازد و اگر آنرا تنها برای مقاصد طبیعی و یا حسی استعمال کند مانند اینکه بواسطه آن بدن خود را نشو و نما دهو یا آنچه را برای خود بخواهد که با ذوق و ارزوی او برابر نباشد . پس در اینصورت این قوه عالی و شریف را ضایع می سازد . میوه اش را بهد رسیده و آنرا تا درجه حیوانات بلکه تا درجه نباتات که دارای این عطیه بزرگ نمی باشد منحط و هائین می آورد . اما شخص که خود را از سقوط حفظ نمود و حق این خاصه یعنی عقل را مراعات نمود پس همین شخص به کلیه عالم بزرگ نظر میکند و میداند که نوع انسان و سایر انواع از لوازم کمال اوست و یا از متمماتش دانسته میشود و متیقن میگردد که نوع انسان بقاء خود را در این جهان حفظ نمیکند بگریه حفظ همنوعانش طوریکه خداوند لطیف و خبیر ما را مطلع ساخته است و آن اینکه در بدن ما از قوای سوله مصوره گذاشته و متحقق است که حفظ همنوعان بواسطه اجتماع صورت میگردد زیرا هر فرد در زندگی حوائج زیادی دارد که به تنهایی برآورده شدن همه حاجات او در روزگاران متمادی در آن واحد از دائره قدرت او خارج می باشد .

طوریکه سیببنی سواد غذایی با ساس مراحل زراعت ، درو ، سیده گردن ، خمیر نمودن و پختن و غیره بدست می آید و همه آن به صنعت های متعدد از قبیل آهنگری ، نجاری و غیره و لوازم پوشیدن در مقابل برهنگی و ضروریات مدا فعی و مبارزه با حیوانات گوشتخوار

مضره—مربوط می باشد و اینهمه—اعمالیست که برای يك شخص به منظور تعلم آن— فرصت کافی بکار است و این علاوه بر آنست که به تحصیل غایه هر عمل بهر دزد پس چگونه به تنهایی خواهد توانست که ثمره همه اعمال را که محتاج بانست روز بروز بلکه ساعت به ساعت تحصیل نماید بناء لازم است که در اعمال تعاون موجود باشد و همه از ثمره عمل یکدیگر استفاده نمایند البته باین اساس مجتمع انسانی مانند يك بدن باند امها می باشد که هر عضو برای مصلحت بدن کار میکند البته اگر طلب او اختصاصی باشد با وجودیکه بقاء او بدون مجتمع میسر شده نمیتواند پس در اینصورت بطور لاشعوری طالب فقدان موجودیت خود می باشد پس اگر همه دارای این احساس باشند پس هر يك میخواند که عضو حقیقی و بنیاد ثابت مجتمع باشد که بانجام دادن يك کار خیر وفائده آن از حیث کمیت اولاً همه افراد و بدرجه دوم بخودش برسد ببداء این عمل آنست که بنام صنعت یادش میکنم پس شخص که دارای عمل حقیقی نباشد که خیرش به مجتمع انسانی برسد و از راه انتظام موجودیت کلی و اجتماعی را کمک نماید پس او مانند عضو فلج شده و عاطلیست که خیر وفائده اش به بدن نمی رسد مگر اینکه آنرا با تکلف متحمل گردد البته در این حالت نسبت به تحمل آن قطع و دور کردن بهتر است. بلکه اگر عمل نمیکند و در عدم عمل دیگران سعی میورزید مانند ابا حنین نه عقیده میکنند که هیچکس نه در مال و نه در ناسوس دارای ملکیت می باشد وقتی که گرسنه شوند میخورند و یا غریزه شهوانی آنها زیاد شود آنرا اشباع مینمایند و افکار خود را در بین افراد بنی نوع خود بخش مینمایند تا از افعال آنها پیروی کند و مانند آنها رفتار نمایند اعتماد شان به داشته دیگران می باشد زیرا داشته دیگران را برای خود مباح میدانند. وقتی که افکار آنها غلبه پیدا کند صنایع باطل و دست داشته خود آنها و از دیگران از بین می رود پس به روزی ضروری محتاج میگردند ولی روزی را نمی یابند پس هلاک میشوند.

پس همچو اشخاص مانند امراض ساری از قبیل جذام، زهری می باشند وقتی که باین امراض کدام عضو مبتلا شود پس قطع کردن عضو مصاب و انداختن آن در آتش ضروری می باشد تا مرض به باقی بدن سرایت نکند و از این قبیل اندا اشخاص فاسق و فاجر اگرچه ابا حیین نباشند پس اعمال اینها برای دیگران مصدر پیروی میگردد و ضرر اینها مانند ضرر آنها بمیان می آید. لذا لازم است بکیفر اعمال خود برسند و با تادیب شوند تا راست شوند.

حقیقت توکل - و متصوفین

اما اشخاص کسل و تنبل و کسانی که اسباب را ترک گفته و خود را به توکل دروغین سپرده اند و وقتی که معنی توکل را تحقق نه بخشیدند و گمان کردند که توکل عبارت از مقابله کردن سنت و قانون خداوند است که در بین بندگانش گذاشته است و آنرا به انقطاع و روی از عالم ظاهر تعبیر کردند اینها تا گرفتن کچکول سوال و دور کردن لباس خود داری از سوال بمنزله سوی زیر بغل اند که کثرت و انبوه آن بدون اینکه سبب تکلیف و پیدا شدن بعضی از تعفنها نشود چیزی دیگری از آن بوجود نمی آید پس باید از بین برده شوند و شکل و صورت اجتماعی از چرک آنها پاک گردانیده شود اگر سخن اینها باین مرحله میرسد که بسوی آن دعوت کرده می شود و با زاینها نزد مردم میروند و آنها را از اعمال منصرف می سازند و تسبیح مکر و حیل را بگردن آنها میکنند، و لباس تزویر را به تن آنها میکنند و آنها را تشویق می نمایند که عصای شر را زیر بغل و ساغر طمع را بدست بگیرند.

و نفسهای آنها را با اخلاق شیاطین از قبیل حب ریاست دروغین، و طلب کردن هر نوع متاع خسیس و نیروی حقد و دشمنی عادت میدهد و این همه را بزیر پرده ها تبلیغ پنهان میکنند و بعد با آنها میگویند که دستهای خود را از همه اشیاء بکشید. البته مقصدشان بغارت بردن اموال مردم و بلست آوردن ثمره کسب آنهاست.

و این باسم اینکه هر آئینه ایشان اند و ایشان اند - طوریکه می بینی - پس لازم است که اینها باحیث ملحق شوند و برای صاحبان شعور و حس حتمی است که در ریشه کن ساختن اصل و بنیاد اینها سعی ورزند تا افکار عامه و اعمال آنها را فاسد نگردانند و شر و مصیبت آن عام و خاص را در برنگیرد. خلاصه اینکه واضح گردید که انسان بدون صنعت خود را استوار کرده نمیتواند و کسیکه اسور صنعت را مختل می سازد هر آئینه او بنیان انسانیت را منهدم می سازد و لازم است که صنعت او را از دروازه های خود براند و نام او را از کتاب خود محو نماید.

اقسام صنعت و شرف آن

صنعت باساس تعریف گذشته بد و نوع تقسیم می شود:

یکی مفید و ضروری و دیگری غیر ضروری و یا اینکه نفع آن زیاد و یا کم و متمم برای فعل طبیعت و یا مزین آن می باشد.

نوع اول: مانند آهنگری که همه صنعتهای عملی بان ضرورت دارد.

دوم: مانند خیاطی.

سوم: آنچه که غایه آن نفع انسان باشد نه چیزی دیگر مانند علم و حکمت که وضع کننده قوانین و نمایاننده راهها و وضع کننده همه انتظامات، و تعیین کننده همه حدود، و بیان کننده همه معیارهای فضائل و زائل خلاصه اینکه اساس کمالات عقلی و خلقی.

چهارم: (آنچه که با واسطه خیر باشد) مانند زراعت و کتابت که ما سوای خود انسان دارای غایه ها و مقاصد می باشد و این غایه ها و مقاصد با ینگونه صنعت تعلق میگیرد.

پنجم: (که فائده اش زیاد باشد) مانند نجاری و تاجرات.

ششم: مانند صنعت شکار و امثال آن.

هفتم: مانند علم طب که متمم افعال قوای حیوانی و مساعد آن در اتمام وظائف باشد.

هشتم - مانند رنگریزی - نقاشی و رنگ آمیزی و غیره

دیگر اینکه شرف هر صنعت و فن به عمومیت موضوع و بشمولیت غایه آن -
تعلق دارد که از حیث موضوع از عام ترین اقسام آن صنعت حکمت است طوری که
تذکر دادیم این صنعت از همه آنچه که برای انسان در اعمال اخلاق و افکارش
لازم است بحث میکند و این صنعت شریفترین صنعتها است و آهنگری گرچه عام
است ولی نسبت به حکمت بمنزله - خاد است که به بادار حاکم و آسر خود مستفاد
و تابع باشد .

دین وضع الهی است

دین وضع الهی و معلم و داعی آن بشر است که عقول این دین را از بسشرین منذرین
(بهشارت دهندگان و ترسانندگان) فرا میگیرد و این دین نصیب اشخاصی می شود
که خداوند آنها را بوحی برگزیده باشد و از آنها توسط تبلیغ و تدریس تعلیم و تلقین
به دیگران انتقال می کند.

دین بنزد همه ملتها اولین چیز است که بادلها استخراج می یابد و در آن
رسوم پیدا میکند . و نفوسها را بقائد خود می آراید و به تعقیب آن در آن ملکات
و عادات را بمیان می آورد و بدنها را بآنچه که از آن اعمال بزرگ و کوچک صادر
می شود عادت می دهد اولین سلطه آن بر افکار و بر آنچه که از افکار مانند عزائم
و ارادات نشئت میکند - می باشد .

دین فرمانروا و رهنمای روح است و دین روح را بآن چیز رهنمائی میکند که
بآن تدبیر بدنش رامی نماید .

شکی نیست که انسان در اول خلقت و پیدایش خود مانند لوحه صاف است
و اولین چیزی که در آن ثبت می شود نقش دین است.

و بعد از آن انسان بدعوت و ارشاد دین بسوی همه اعمال حرکت میکند و آنچه
که بر نفوسها غیر از دین طاری می شود شاذ و نادر می باشد حتی اگر شخصی از

دین خارج شود باز هم نمی تواند از اثری که دین در او گذاشته خارج گردد بلکه اثر دین در او باقی می ماند بطوریکه اثر زخم پوست بدن - بعد از جوری باقی می ماند.

* * *

اساس دین اسلام بر طایف کردن غلبه فتح و عزت و بربرد کردن هر قانونی که مخالف شریعت آن باشد و بر دوری از هر قدرتی که صاحب آن به تنفیذ احکام آن قادر نباشد - گذاشته شده است .

کسیکه با اصول این دین نظر کند و با کسیکه یک سوره کتاب منزل آن را تلاوت نماید . بدون شک حکم میکند که معتقدین آن از صاحبان ملت - جنگی می باشند و در اختراع وسائل حربی و اتقان علوم عسکری و فنون دریا نوردی مانند طبیعی ، کیمیا ، هندسه و جبر ثقیل و غیره پیشقدم می باشند .

کسیکه در آیه (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة) به تعمق فکر کند متیقن خواهد شد که هر شخص باین دین رنگ بگیرد هر آئینه علاقمند پیروزی میشود و وسیله ای که راه را بسوی پیروزی سهل و هموار می سازد به تحصیل آن می پردازد و حسب توان بشری بمنظور آن سعی می ورزد خصوصا در مقابل دیگران به وسائل مناعت و استحکام جنگ میزنند و این همه خاصه طبیعتش می گردد .

و کسیکه ملاحظه نماید که شریعت اسلامی رهن را باستثناء سابقه اسپدوانی و تیراندازی در دیگر چیزها حرام و ممنوع قرار داده برایش منکشف و معلوم خواهد گردید که شارع ناچه اندازه در شناختن و تمرین فنون عسکری علاقه نشان داده است سگر باوجود این همه احوال پیروان این دین در این عصر و زمان او را در دهشت و تعجب می اندازد زیرا وقتی که آنها را می بیند در راه حصول قوت و لوازم آن مساهله و تکامل نشان میدهند و از فنون جنگ و اختراع و وسائل آن کدام مقصد و غایه در نظر نمیگیرند همین حقیقت است که ملتها بر آنها در اینباره تفوق پیدا کرده اند.

در حالیکه باید آنها بسبب احتیاج باینگونه فنون و وسائل پیشقدم می بودند به تقلید
 این ملتها مجبور شدند و زیاده تر آنها تحت ساطه و حاکمیت مخالفین خود قرار گرفتند
 و در مقابل شان ذلیل و تابع احکام شان گردیدند.

آیا از مسلمانها در وقتی که در قوت دین خود بودند چنان اعمال دیده نشد
 که چشم ها و انظار را خیره و عقول را بدهشت می آورد؟ آیا از آنها مانند فارس،
 عرب و ترك نبودند که ممالك را متصرف و بر تخت قدرت و سیادت مستولی می شدند؟

بلی مسلمین در جنگهای صلیبی مانند توب و سائل آتشین داشتند که مسیحین
 از آنها در هراس بودند و آن وسائل را نمی شناختند.

ملکام سرجم انگلیسی در تاریخ فارس متذکر شده که سلطان محمود غزنوی
 بابت هرستان هند با توپها می جنگید و با همین توپها و وسائل سهم جنگی بود که
 در سال ۴۰۰ هـ ق آنها را شکست داد. وقتی که مسلمانها در هنگام نشاط و قدرت
 دینی خود در آرزوهای خود موفق شدند و از هر کمال حربی نصیب وافر بدست
 آوردند و در عسکری از افتخارات سهم بزرگی را نائل شدند در فنون جنگ و وسائل
 مبارزه هم بر سایر ملتها سبقت ورزیدند - بعد از آن در بین این مسلمانها اقوامی پیدا
 شدند که در لباس دین تبارز کردند. در دین بدعتها را جادادند و در اساسات آن چیز
 های دیگری را دخیل ساختند حالانکه دین از همچو چیزها سببري بود.

در بین آنها عقیده جبر (۱) بمیان آمد و این عقیده افکار آنها را متاثر ساخت و با
 نفسهای آنها امتزاج یافت و جلب اعمال آنها را بدست خود قبضه نمودند و آنها را
 از اعمال مانع گردیدند.

این عقیده را زنادقه در قرن سوم و چهارم بمیان آوردند همچنان سرفسطائیه.

(۱) هر چیز را بقضا و قدر حواله میکردند و انسان را در افعال خود مجبور و بلا

اختیار میدانستند و از کار و عملی دست میگرفتند (مترجم)

از مظاهر وجود انکار کردند و همه را چیزهای خیالی تصور نمودند یعنی اینهمه که بنظر می آید حقائق آنرا ثابت نمیدانند و نیز آن احادیث جعلی را که ناقلین دروغین وضع کرده بودند بصاحب شریعت (حضرت محمد صلی الله علیه وسلم) نسبت دادند و همچو مطالب را در کتب خود درج نمودند که همه آن مطالب زهر آگین و کشنده روح غیرت و ضعیف کننده عزائم و ارادات بود و در زمینه تحقیق اهل حق و قیام شان بغرض بیان نمودن صحیح و باطل تاثیر حرکات و فعالیت های مخالفین دین و مغرضین را از بین عامه مرفوع نساخت باز خصوصا وقتی که در تعلیم شان نقصان بوجود آمد و در وظیفه ارشاد و رهنمایی مردم باصول حق و مبادی ثابت دین که بآن حضرت پیاسبر و اصحابش دعوت کرده بودند مقصر گردیدند یعنی تدریس دین بطریق درست وجود نداشت و اگر بود آنهم در چند جای محدود و بین اقلیتهای ضعیف صورت میگرفت البته همین علت رکود و عقب ماندگی آنها دانسته می شود و همین است که امروز از سبب آن با مشکلات و تکالیف مواجه هستیم و از آن امان و نجات می طلبیم. مطلع باید شد که اینهمه عوارض که چهره واقعی دین را پوشانده است و دلهای مسلمانها را از رعایت آن منصرف ساخته گرچه پرده آن غلیظ است مگر بین این عوارض و بین عقائد صحیح که یکسره از آن محروم نشده اند مبارزه دائمی و غلبه جوئی بر یکدیگر بطور غیر منقطع و مبارزه بین حق و باطل مانند مبارزه بین مرض و قوت مزاج موجود است.

آری! دین حق اولین رنگیست که خداوند بآن نفسهارا پیراسته و تاهنوز روشنی برق آن در دلها میان این ابرها که موجود است دیده می شود و حتما روزی خواهد رسید که در آن روز روشنی آن به تابش درآید و ابرها را پراکنده سازد. البته تا وقتی که قرآن بین مسلمانها تلاوت می شود و کتاب منزل پشوای حق و مراقب و نگهبان آنها باشد و آنها را بحفاظت مملکت خود و دفاع از آن اسر میکند و آنها را دستور می دهند که بر متجاوزین غلبه و کامیابی و در ره راه زندگی

قوت جویند و قوت خود را به یک طرف و به یک راه تخصیص ندهند پس متیقنیم که آنها بحالت اولی - خود بر میگرددند و برای اعاده آنچه که از آنها سلب شده بود به اساس مقتضیات وقت و زمان برسی خیزند و در فنون جنگ مقابله و مبارزه با دیگران بغرض حفظ حقوق و عدم قبول ذلت و صیانت ملت از ضائع شدن پیشقدم می شوند.

عواقب امور بخدا بازگشت میکند.

نظریه اورا جمع با دیان سه گانه

مردم بمقابل ادیان سه گانه - موسوی، عیسوی و محمدی البته آنرا یکی از دو مرد نوشته است:

یا مرد یکه عقیده میکنند که خداوند صاحبان ادیان سه گانه را برسانت
سبعوث کرده و بآنها تورات، انجیل و قرآن را وحی نموده است منظور ازارسال
آنها و همنائی مردم بسوی حق و نشان دادن راه راست در همه امور تعبیدی و
بیان نمودن حلال و حرام و حفظ مصالح بندگان است بان شریعتی که برای آنها
مقرر کرده است و برانها لازم گردانیده است که طبق آن عمل نمایند.
یا بطور اجمال گفته میشود که منظور ازارسال پیا میران بیان نمودن مشیت
خداوند است بآنچه که از مخلوق خود مطالبه مینماید و اراده آنچه که مخلوقش
برآن عمل نماید.

باین اساس اراده خداوند یکی است شیشیش یکی است کتاب های وحی و
آنچه را که بر پیا میران نازل کرده بصورت قطعی در مقصد و غایه متفق اند و در
جوهر آنها هیچ اختلاف دیده نمی شود و نه اینکه بعضی از بعضی دیگر مخالف
می باشد. وقتی که موضوع اساسی که درباره عبادت در تورات آمده و آنچه را
که خداوند در آن از بندگان خود مطالبه نمود نظر کنیم می بینیم که خداوند از
جانب طور موسوی ندا کرده و با او چنین مکالمه نموده است: (انی انا الله لا رب
سواي فاعبدني انت و بنی اسرائیل) یعنی هر آینه من الله هستم. غیر از

من دیگر هرورد کار نیست، تو و بنی اسرائیل مرا عبادت کنید مختصر آنچه که در تورات آمده اینست که طاعت و عبادت خداوند و عمل بر آنچه که پیغمبر آنرا تبلیغ میکند این همه علاوه بر سفاد دنیوی سبب حصول ثواب و سعادت ابدی اخروی او نیز می باشد .

انسان با اساس حب ذاتی نمی خواهد و نمی پسندد که چنین عقیده داشته باشد که بعد از مرگ مهمل و فراسوش قرار داده شود زیرا این چنین عقیده ناراحت کننده نفس و روح است در حالیکه او باین ارزو است کی بعد از مرگ ظاهری زنده شود و زندگی ابدی نصیبش گردد .

همچنان به انجیل و آنچه که مسیح گفته نظر میکنیم پس می بینیم که او باین معنی گفته است :

(اعطیتنی سلطانا علمی کل جسد لا عطي حياة) بدیه لکل من اعطیته - و هذه هي الحياة الابدية . . . ان يعرفوك انتم الاله الحق يقی وحدك ، و يسوع المسيح الذی ارسلته (۱)
یعنی بر هر جسم مرا قدرت عطا کردی که بهر که بخواهم زندگی ابدی عطا کنم و این زندگی ابدیست که ترا بشناسد که معبود حقیقی تنها توئی و یسوع مسیح فرستاده تو است، پس عیسویت نیست که برای اتمام ما قبل خود - تورات همان آمده است ، طوریکه مسیح گفته است : جئت لاكم

الهاموس لالانضه... الخ (۱) یعنی من برای این منظور آمده‌ام که دین را با تمام پیرمانم نه برای اینکه آنرا نقض نمایم.

پس بدین محمدی نظر میکنم می بینیم که قرآن به توحید خداوند و لزوم طاعت او مملوء است. طوریکه خداوند میگوید:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (۲) یعنی جن و انس را مگر نیافریدیم برای اینکه مرا بپرستند.

(قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا) (۳) بگو! هر آینه ما سرور شده‌ام که خدا را عبادت کنم و با او شریک نیارم (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (ایا که نه عباد و ایا که نستعین) آری! هر سه دین را بدون جزوی ترین اختلاف در امور تعبدی با هم متفق مییابیم.

(۱) در انجیل در فصل ۱۲ از صفحه ۲۸ تا ۳۳ آمده است: یکی از نویسندگان نزدیک شد و شنید که آنها با یسوع مباحثه داشتند و یسوع بآنها خوبتر جواب داد و او را چنین پرسیدند: اولین وصیت کدام است؟ یسوع جواب داد: اولین وصیتها اینست: اسمع یا اسرائیل ان الرب لهنا واحد فما حبيب الرب الهك بكل قلبك، و كل نفسك، و كل ذهنك و كل قدرتك و كل قدرتك، این اولین وصیت است و دومی که مشا به باول است اینست: احبب قریبك كنفسك. از این دو وصیت دیگر کدام وصیت بزرگ نیست. نویسنده گفت: بسیار خوب ای معلم. حق گفته‌ای. خدا یکی است و دیگر خدا وجود ندارد. و در هر دل، هر عقل، هر نفس و هر قدرت محبت او است و محبت قریب مانند نفس است که هر دوازده همه محركات و ذبائح بهتر است.

وقتی مسیح جواب حکیمان را شنید برایش گفت: لست بهید اعن ملکوت الله یعنی از ملکوت خداداد و رنستی.

محمودا بوریه

(۲) سوره الذاریات - آیت ۵۶ (۳) سوره الرعد - آیت ۳۸ -

سپس به سعاسلات و بانچه که ادیان آنرا مجازو یا ممنوع قرار داده نظر کنیم می بینیم آنچه را که موسی آورده و یا آن وصایای که خداوند با او تعلیم کرده هر آینه مسیح بر آن عمل کرده و از آن چیزی نکاسته است همچنان محمد بحیث مصدق تورات و انجیل آمده است .

گفتیم که مردم در مقابل ادیان سه گانه و کتب آن بحیث یک-ی از دو مرداند: مردی که بوحی عقیده میکند . با نبیاء و رسل ایمان می آورد . و مردی که از وحی انکار میکند و با نبیاء و بعثت آنها که از جانب خداوند است ایمان نمی آورد . اگر مرد مؤمن است کتب هر سه دین را مطالعه کرده . در آن غور و تدقیق نموده . بعضی را با بعضی دیگر مورد تطبیق قرار داده می یابد که در آن هاجزوی ترین اختلاف بنظرش نخورده و همه را در مقصد و غایه با هم متفق یافته است .

اگر مرد کافر و منکر و وحی است میگوید : دنیا و حوادث آن از حیث حقیقت دارای کدام چیزی نو پیدا نیست و آنچه را که — نو پیدای بینی — بشکل ظاهری و بصورت القاء و تلقی است . البته در یک قرن از قرنهای صاحبان بصیرت و خرد و تیزهوشی بمیان می آیند و به شکل خاص و بطریقهای معلوم خود تعلیم می کنند و تعلیم در دایها به تمام معنی جای می گیرد اگر بشکل تعبدی باشد عبادت آن کرده میشود و اگر در قالب تعلیمی باشد بر آن عمل می گردد تعلیم توحید خداوند و تقدیس او تعالی به نزد قدمای مصر که بقرنها پیش از موسی بودند معلوم و معروف است و تثلیث از تعلیمات بت پرستان است و فیثاغورس فیلسوف یونانی (. . ه) سال قبل از مسیح به بت پرستی عقیده کرده است . مرد منکر میگوید که موسی ، عیسی و محمد اشخاص دانا و حکیم بودند . از دیگران امتیاز پیدا کردند عقائد پیشینیان را جمع نمودند و آنرا در کتب درج کردند پس معقول نیست که از طرف خدای آسمان آمده باشند .

این منکر میگوید : اگر قبول کردیم که در کتب ادیان فائدهئی موجود است این

فائده نسبت بان ضرر یکه آنرا در بین خود اهل دین وادیان دیگر از قبیل اختلاف، تنافر عداوت و بغض می بینیم بی ارزش است زیرا اگر این کتب از طرف خدای بود پس اینها را بر آن متفق میگردد و اختلاف نمی ورزیدند و مستحیل است که در آن از خرافات چیزی دیده شود.

این منتهای قول و دلیل منکر است در این بحث ما سطلب از آن ایمان بوحی و بانبیاء نمی باشد بلکه مطلب اینست که آیا هر سه دین در تعلیمات جوهری و در مقصد و غایه خود متفق اند و یا نه ؟

اما اتفاق و عدم مخالفت آن ثابت گردید و هیچکس از آن انکار کرده نمیتواند و اما آنچه که منکر می بیند و ما هم آنرا می بینیم که آن اختلاف اهل ادیان است پس این اختلاف از تعلیمات آن نشئت نکرده و نه در کتب آن کدام اثر اختلاف دیده میشود بلکه این اختلاف کار بعضی از بزرگان این ادیان است که بدین تجارت میکنند و در مقابل آیات آن پول بسیار ناچیز می گیرند و بدست آنچه که میکنند.

بزرگان ادیان (چه در مفید است و وقتی که صالح گردند و چه در مضر است وقتی که فاسد شوند)

ادیان در اصل و جوهر خود باعث و ناصح بزرگ و دواء مفید برای بسا امراض بشر است و مؤثریت دوا در وقتی است که اطبا (در اینجا بزرگان ادیان اند) دوا ی مفید را با دوا ی مضر مخلوط نسازند و استعداد و قابلیت عقول را قبل از ابدان سر اعات کنند و دوا را با اندازه معلوم، با هدایت واضح و بیان معقول بدهند :

یکی از نواب هند راجع به چیزی که آنرا اشتباهات تصور میکرد دو قریب بود که به عقیده اسلامی او خلیلی وارد کند و او را در شک و تردید اندازد از من پرسید: وقتی که قرآن

کلام خداوند و این قول او (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهید) حق باشد پس چرا اسلام را در این عصر باخرین درجه تهقیری و پسمانی و انحطاط و خلاف صریح آیت پده میشود ؟

برایش گفتیم: بدان که هر دین باید حق باشد.

اسلام اسم و مسمای آن حق است. پس اگر شخص نزد تو بیاید و اسم او (عالم) ولی در حقیقت جاهل باشد آیا بمجرد اسم وعدم مطابقت آن به مسمی از فضیلت مسمی انکار می‌ورزی و میگوئی که اسم این شخص عالم ولی جاهل است پس باینصورت علم فضیلت ندارد اگر میلیونها نفر با اسم اسلام به نزدت بیایند طوریکه در همین عصر حاضر این حالت دیده میشود و اینها حق مسمی را حقیقتاً مراعات نکنند آیا مناسب است که به مجرد مخالفت اسم از فضیلت مسمی انکار بعمل آید که آن حقیقت اسلام است. هرگز چنین نیست از همین سبب خداوند گفته: (وَدِّينَ الْحَقِّ لِيُظْهَرَ الْاِلَیَّةُ وَ نَكْفِتُ: من تسمی بدین الا اسلام لیظهره... الخ یعنی کسیکه بدین اسلام خود را مسمی کند تا او را غالب گرداند....

آری! دین اسلام و آنا نیکه بان منقاد و حقیقتبان عملی نمودند کامیاب و پیروز گردیدند روی زمین را روشن و از عدالت محلو گردانیدند پس کامیابی و غلبه برای حق و حقیقت است و اسلام اسم مجر د نیست.

امروز که مسلمانها را در حالت پسمانی و عقب ماندگی میبینی این - پسمانی و عقب ماندگی آنها از حقیقت دین اسلام نیست بلکه نادانی مسلمانها است که از حقیقت اسلام واقف نیستند.

در این آیه **لِيُظْهَرَ عَلٰی الدِّینِ کُلِّهٖ** ما را تفهیم مینماید که (کل از بعض) است پس ادیان در مجموعه خود (کل) و اجزاء آن (موسوی، عیسوی و اسلام) است و هر که از همه این ادیان برحق باشد پس برای همین شخص غلبه و کامیابی محقق است.

زیرا غلبه که موعود به دین است آن دین حق است طوریکه گفتیم و هرگاه یکی از ادیان یهودیت نصرانیت و اسلام تنها با اسم مجرد خود باقی بماند مگر کسیکه از اینها بحق عمل کند پس آن وقت (دین خالص) است

خداوند فرموده: (اَنَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، فَاَعْبُدْ اللَّهَ (۱) مَخْلَصًا لِدِينٍ . . .
 الا یه) یعنی هر آئینه ما کتاب را برستی بتو فرستاده ایم پس خدا را بندگی کن
 در حالی که در بندگی برای او مخلص باشی شخص از او پرسید و گفت: در نصرانیت
 تعلیم توحید نیست بلکه اساس آن بخلاف سو سویت و اسلام بر تملیت بناء یافته و انجیل -
 بهر هم چو اقوال مسیح شاسل است (۱) **نَافِی وَالْاِبَ الْاِبَ فِی** من در پدر و پدر در من است
 و (وایها الاب مجد لبنتك لی مجدك اینک ایضا) ای پدر! پسر را بزرگوار گردان
 تا پسر تر اتمجید نماید. پس جمال الدین گفت: مسیح اساسی تعلیمات و غایه
 آمدن خویش را باینطور گذاشته که دین را تکمیل نماید نه اینکه ازان چیزی را بکاهد
 و دین موسی بر توحید بناء یافته است. پس درست نیست که این اساس را متهم
 ما زد اگر چه در بعضی اقوال ذکر شده که در ظاهرا هر مخالفین اساسی باشد.
 پس لازم است که بناء و پلش مراجعه شود. طوریکه پیشتر یاد آور شدیم که باید
 به هیچ دین نسبت ضعف نشود.

اما امثال قول مسیح (۲) **نَافِی وَالْاِبَ الْاِبَ فِی** (از او این گفتار را نیز نقل شده: (ابی
 وایکم - کلهم ابناء الله یدعون) یعنی پدر من و پدر شما، و همه آنها ابناء الله اند و
 دعا میکنند. و در تورات آمده: (اسرائیل ابی ابراهیم) یعنی اسرائیل پسر کلانم
 است و این همه اقوال تصوف محض است. در کلام متصوفان مسلمان مانند قول
 شیخ اکبر محی الدین بن عربی، خواص جنید، حلاج و بکری و غیره اقوال دشوار
 ورد یافته است. شیخ اکبر در مناجاتهای خود میگوید:

«اللهم یا من لیس حجابہ الا النور. ولا خفاؤه الا شدة الظهور. السائلک بک فی
 مرتبه اطلاقک عن کل تقید لتی تفعل فیها ما تشاء وترید و یکشفک عن ذالک با
 لعلم التوری. و تحولک فی صور اسمائک و صفاتک بالوجود الصوری» .
 بار خدا یا! ای ذاتی که حجاب تو بجز نور چیزی دیگری نیست - و خفای

تو بجز ظهور اشکارا چیزی دیگری نیست. مطلقاً و تنها ترا از تو چنان میخواهم که
 دور از تنبید هر چه را که بخوایی و اراده نمایی بکنی. و ترا میخواهم بظهور ذاتت بوسیله
 روشنائی علم. و ترا میخواهم از تحول و تنوع اسماء و صفات به وجود صوری.
 و بکری چنین میگوید: (نعم العبد الذی به کمال الکمال و عابد الله بالله بلا حول
 ولا اتعاد ولا اتصال ولا انفصال) یعنی نیک است بنده ای که با و کمال کامل است،
 نیک است عابد خدا که خدا را تنها عبادت میکند بدون حول، بدون اتحاد، و بدون
 اتصال و بدون انفصال. و حلاج چنین میگوید: (ما فی الوجود غیر الله) یعنی در قیام من
 بدون خدا دیگر چیز نیست. (۱)

می بینیم که از این کلمات که در ظاهر متناقض معلوم میشود توسط آن
 حلول داتی رانفی کرده است.

پس اول حلول را نفی کرد و اگر چنین نباشد و از آن مفهوم ظاهر گرفته
 شود و در عین وقت متصل منفصل باشد پس چطور این کلمات حسب مفاهم
 ظاهری معقول پنداشته خواهد شد؟!

پس به معانی تصوف - گرچه غالباً مغلق است بدون صاحبان ذوق ادراک
 کننده دیگران پی نمی برند بلکه همگان را مشکل می باشد پس بی جانیست که
 که در آن تاویل تقریبی بعمل آید تا غیر معقول را منتفی سازد. بهترین مثالی که
 در چنین حال مفهوم را به عقل قریب می سازد آئینه است که یک چیز را
 برای ما بصورت تمام تمثیل میکند و باین مثال مغلفات و پیچیدگیهای کلام متصوفین
 را واضح می سازد.

مثلاً وقتی که آئینه بمقابل آفتاب قرار گیرد - مادامی که آفتاب را در آئینه می بینیم.

۱- تحقیقات در نسخ قدیمه نشان می دهد که منصور حلاج این کلمات

را نگفته است و مخالفان برو تهمت بسته اند (مترجم)

آئینه می بینیم و در اینصورت بدون طریقه حلول در آئینه و بدون صورت اتحاد و یا اتصال و یا انفصال اینکه افتاب است برای انسان جزوی ترین شبهه پیدا نمیشود و حقیقت این سرئی (افتاب) اینست که در آئینه بشفاف بودن خود تجلی کرده و بواسطه این شفافیت بدین طریق این انطباع بمیان آمده است نه اینکه افتاب در آئینه حلول کرده و به صورت اتحاد یا اتصال و یا انفصال بمیان آمده است.

و قتی که دانستیم تجلی افتاب در آئینه بسبب شفاف بودن آن می باشد همچنان ذات خداوند در مخلوق خود تجلی میکند و این ظلمت خاکی جسمانی لطافت پیدا میکند و روح شفاف و صاف و به عالم خود اتصال پیدا میکند و در مشاهده خود چنان ذوق را درک میکند که بغیر از آن بدون متناقضات ظاهری صورت گرفته نمیتواند. طوریکه گذشت و در آن تناقض نمیشد و سخن مسیح غایه تصوف است و حمل و فهم آن بصورت ظاهری درست نیست و اگر نه اساس دین موسوی که مسیح برای اتمام آن آمده است ناقص خواهد گردید پس درست نیست که تورات از طرف خداوند بر موسی برای توحید و انجیل بر عیسی برای تثلیث بیاید. و قول مسیح را جمع به اصل و جوهر اعتقاد بطور صراحت بزرگترین دلیل این قول ماست. (هر آئینه هر سه دین در مقصد و غایه متحد اند).

نظریه سید جمال الدین در باره آینده دین

سید محمد توفیق بکری شیخ مشائخ طریقه های صوفیه در مقاله تحت عنوان (المستقبل للاسلام) که در مجله منار به نشر رسانده چنین گفته است: روزی به سید جمال الدین افغانی گفتم آینده دین چیست؟ برایم گفت: این آیه کتاب الله: (ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصارى والصائبین من آمن بالله والیوم الاخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون) (۱) هر آینه آنانی که ایمان آورده اند و آنانی که یهود شده اند و نصاری و صابی ها هر که

از ایشان بخدا و روز قیامت ایمان آورد و عمل نیک انجام دهد پس برای ایشان نزد پروردگار شان اجر است و هیچ ترسی برایشان نمی باشد و نه اندوهگین شوند. محمد و سید رضا گفته است: این موضوع را از یحیی بن یحیی و امام و همشای ما گفت: سید برای او گفته که این آیت را براهرام (۱) جیزه نقش نمایند تا آینده بیاید و آنرا تفسیر نماید.

اتحاد اسلامی

(عنوان این مقاله)

(و اطیعوا الله و رسوله ولا تنازعوا فیه فتمشوا)
تذهب ریحکم (۲)
خدا و رسولش را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که در اینصورت ترسو شده و قوت شما از بین برود.

پس از عروج اسلام و فتوحات زمان اولی و حدود سرزمین آن، واز آبادی و مد نیت، علوم و علما و مساکر و وسایل جنگی آن و به تعقیب اینهمه از حالت اسروزه مسلمانها با وجود کثرت شان و سبب انحطاط، سقوط و ضعف شان و طرق علاج بیان میگردد و در اول این مبحث و تئیکه از مقصد جامعه اسلامی تذکری داده میشود برای این حقیقت استدلال میگردد که ما یک شاهد آنرا نقل می کنیم و اینست آنچه که گفته است:

(۱) در منطقه جیزه شهر قاهره سه اهرام که اولی بنام اهرام ملک خوفو و دومی بنام ملک حفرة و سومی بنام منقرع می باشد تقریباً چهار هزار سال قبل از میلاد ساخته شده است مساحت قاعده اهرام اولی دوازده جریب ارتفاع آن (۱۳۶) متر و سنگهایی که در آن بکار برده شده و از منطقه اسوان آورده شده بعضی از آن بطول شش متر و وزن چهل تن بالغ میگردد. (مترجم)

(۲) سوره الانفال آیه - ۳۷ -

برای ضعف قوت اسبابی موجود است که بزرگتر بن آن مخالفت طلب کنندگان سلطه با یکدیگر است زیرا ما بیان نمودیم که برای مسلمانها سلطت از حیث دین است پس تعداد سلاطین مانند تعداد روسا در یک قبیله اند و سلاطین بشکل واحد با اغراض متباین و مخالفت و غایات و مقاصد متعارف را عاوه را از راه غلبه جوئی یک خصم بر خصم دیگر مصروف ساختند و آنها را بمنظور تهیه و تألی غلبه جوئی بر اه انداختند و بعضی را به بعضی دیگر مغلوب گردانیدند این غلبه جوئی ها که باستازعات داخلی شباهت تام دارد به پژمردگی علوم و صنایعی که کسب نموده بودند تمام گردید. و این علاوه بر آن تقصیر است که در راه ضروریات که هنوز بر آورده نشده بود رخداد و مشکلات و موانع در راه پیشرفت و تعالی بمیان آمد.

از این حالت - احتیاج وفاقه نشئت کرد و به تعقیب آن قوت یا ضعف و انتظام باخلل مواجه شد و تنازع اسرا بر مسلمانها، سبب اختلاف و تفرقه گردید. و در مقابل تعرضات اجانب بخواب غفلت رفتند. اینست موقف اسرا مسلمانها که در میدان جنگ فرد فرد بودند و در آن ضراشکارا موجود بود در حالیکه دیگر ملتها بدینطور نبودند زیرا وقت و زمان در نفسهای اسرا مسلمانها تاثیر نمود. حرص و طمع بیجا در طبیعت آنها جا گرفت همان بود که بسبب خواهشات نفسانی از راه منحرف شدند. مجد و عظمت درخشنده را از دست دادند. بالقاب فرمانروائی و اسما سلطنت و به ظاهر تفاخر غلط و عیش و عشرت افراطی قناعت کردند. و دوستی اجانب را که با دین و سلطت آنها مخالف بود برگزیدند. و بمنظور پیروزی بر دیگر خود و بغرض بقا شیخ کهنه خود و نعمت های زائل شونده به کمک اجانب التجا کردند همین چیزها مسلمانهای اندلس را از بین برد. و اساسات سلطنت تیموری را در هند منهدم ساخت و آثار آبادیهای آنرا محو نمود.

و عوض آن انگلیسها سلطنت خود را در آن سرزمین استحکام بخشیدند

همینطور خواهشات جهلا باسمالك اسلامى بازى سىگردد وارزوهاى دروغين آنها اين ممالك را به گودالهاى ضعف سقوط داد. قبيح است آنچه كه كرد ندو بدامت آنچه كه ميكنند اين صاحبان لهو و لعب شهوت پرستان همان اشخاص اند كه اتحاد ملت را از بين بردند. شان وعظمت آنها ضايع و بر باد كردند. حركت علمى را دران متوقف ساختند. انقطاع و بازماندگى را بسبب بستن دستهاى فرزندان در اعمال مفيد مانند زراعت، صنعت و تجارت بميان آوردند خبردار و آگاه باشيد! خداوند حرص خستها و هلاكت جوئى را ناپود سازد. چقدر بزرگ است ضرر اين دو و چقدر بد است آثار آنها! كلام خداوندى را پشت سر گذاشتند و از بزرگترين فرضهاى آن انكار ورزيدند، باهم مختلف شدند در حاليكه دشمن در دروازه هاى آنها ايستاده است. بايد به يك كلمه باهم متحد شوند تا حملات بيگانهگان را از خود دفع كنند و بعد بكار هاى خود رو گردانند. ببالغه در اطماع و مسابقه در چيزهاى بى ارزش با آنها چه فايده اى نرساند بلكه آنها را پشيمانى دائمى اين زندگى و بدبختى ابدى بعد از مرگ و نام بد كه روزها آنرا سحوه کرده نمیتواند نصيب گردانيد .

اما بعزت حق و سرعدالت قسم است اگر مسلمانها بر عقايد خود ثابت ماند و علما عامل را سراعات كنند پس ارواح شان بايكديگر معرفت پيدامى كند و افراد شان باهم اتلاف سى ورزند مگر افسوس دريى آنها اشخاص مفسد موجود اند كه اينها همه سعادت را در ملاقات با سىرو شاه ميدانند ولو كه امير و پادشاه يك قريه باشند و در آن نه اسرى سوجو دپاشه و نه نهى اينها همانگونه اشخاصى اند كه رويهاي مسلمانها را از آنطرف كه خداوند با آن متوجه ساخته بود بدىگر طرف گردانيدند تا آنكه در بين آنها شناخت يكديگر از بين رفت و خواهشات و تمايلات مختلف بميان آمد .

مليت و دين اسلام

اصول دين اسلام تنها مردم را بحق دعوت نميكنند و نه تنها سلاخظه احوال نفسها را از جهت روحانى بودن آن از اين عالم ادنى با آن عالم اعلى مطلوب ميداند

بلکه این اصول که صفت جامعیت دارد بطور کامل حدود معاملات را بین بندگان وضع نموده و حقوق را بصورت کلی و جزئی بیان نموده است و سلطه باعنه و مدبره را که بتنفيذ احکام و اقامه حدود و تعیین شروط آن می پردازد تحدید مینماید و با اساس ملاحظه شروط زمام قدرت اجراء و تنفيذ احکام را بدست شخصی میدهد که او نسبت بدیگران زیاد تر بر آن تابع و منقاد باشد و این مقام و قدرت را از راه توارث و امتیاز نوعیت، یا قبیله، یا قوت بدنی، یا ثروت مالی نایل نشده باشد بلکه با اساس مراعات کردن احکام شرعی و قدرت تنفيذ و رضای ملت باشد پس باعث تدبیرکننده امور مسلمانها شریعت مقدس خداوندی می باشد که بین يك نوع و نوع دیگر بمنظور توحید آرا و نظریات ملت - تمیز نمیکند و در تنفيذ احکام با اساس حرصش در حفظ شریعت و دفاع از آن برای هیچ شخصی باندنی ترین استیازی قایل نمیشود.

شارع هر اختیاری را که به سبب نسب و حسب باشد در حفظ حقوق، ارواح، اموال و نوایس غیر موثر میداند و برای آن بکدام ارزش قائل نمی شود بلکه هر رابطه ای که بدون رابطه شریعت حقه نباشد آنرا محقوت و بیغوض می یندارد و اعتماد کننده آنرا بد و نامطلوب می داند و در اینباره آیات منزله و احادیث نبوی باندازه زیاد موجود است. البته امتیاز انسان بکرامت و احترام می باشد که بر د یگران بتقوی و متابعت شریعت مقام بهتری و برتری پیدا میکند

(ان اکرمکم عندالله اتقاکم) یعنی معززترین شما بنزد خداستقی

ترین شما می باشد.

پس چنین میگوید:

به توتکرا ر آسگوم که سبب آن دین اسلام است و این دین مانند دیگر ادیان تنها به آخرت توجه ندارد بلکه آنچه را نیز آورده که بان مصالح دنیوی بندگان تضمین میشود و آنها را از سعادت دنیوی و نعمتهای اخروی بر خوردار می سازد و از آن باصطلاح شرعی به (سعاده الدارین) تعبیر شده است و این دین با حکم خود بین نژاد ها و رنگهای متباین

و ملتهای مختلف مساوات را بمیان آورده است

گذشته و حاضر ملت و علاج علت‌های آن

(سنة الله في الدين خلو امن قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا)
 ای چنان ملتی را دیده‌ای که زمانی موجود نبوده و از او نام و نشانی - برده نمی شد - بعد از آن پرده و نقاب عدم برداشته شد و به صحنه وجود آمده بحمايت هر فرد قیام کرد و دارای نظام بدیع و اساسات قوی و بنیاد محکم گردیده بدیوار قوت و مناعت احاطه شد. در ساحات آن باد‌های شدید مصیبت‌های خاموش شد گروه مشکلات را بادست‌های تدبیرها نموده شاخچه‌های عزت آن بعد از آنکه اصول آن ثابت و ریشه‌های آن محکم گردیدند نمودار انکشاف نمود. سلطه و قدرت آن به اماکن نزدیک و بعید امتداد یافت. شان و شوکت آن نفوذ کرد. سخن آن شنیده شد و قوت آن تکمیل گردید. ادب آن بر ادب دیگران مستولی شد. اخلاق و عادات آن نسبت به گذشتگان و معاصرین بمقام سیادت و نفوذ رسید. مشاعر ملتهای دیگر را احساس کرد و درك نمود که این ملتهای وقتی دارای سعادت میشود که راه و شریعت آنها را تعقیب نمایند و این ملت با وجودیکه عدد آن کم است مگر دارای ساحات زیاد گردید گویا برای جهان روح مدبر و جهان برای آن بدن عامل است. بعد از این همه اساس آن ضعیف گشت. نظم آن پراکنده شد. در آن خواهشات مختلف بمیان آمد و وحدت آن از بین رفت. علائق تعاون و روابط تساند منقطع گردید. عزایم افراد آن که سبب حفاظت می شد به ضعیفی انجامید. هر يك در محیط محدود جا گرفت و در مناظر آن روشنی حقوق کلی و جزئی را نمی دید از ضروریات خود دور گردید مگر آنچه که توسط دست افراد ملتش - نصیب می شد. حال آنکه او نسبت به تقویه بازوی خود به تقویه بازوی آنها و نسبت به روزی خود باز دیاد روزی آنها محتاج تراست.

گویا دوری او بحالت خواب می ماند حال آنکه بیننده او را بیدار تعجب می کند و به حالت افسردگی می ماند حال آنکه مغرور او را بحالت خود پسندی می بیند. ما یومی از روزهایی این ددهوشان را ازین برده و درین آنها قناعت - حیوانی و رضایت بهر حال را بمیان آورد

قسم است اگر مفکوره یکی از آنها را بسوی حق متوجه گرداند یا داعی قلب او را با آنچه که سبب شرف ملت میشود و یا میجویش و کت آنرا عاده میکند دعوت نماید آنرا هوس و عبث میدانند و به ضعف مزاج و یا خلل بنیه مصاب گردیده است و یا گمان میکند که اگر داعی - ذمه واری را اجابت کند او را با عذاب و هلاک مواجه خواهد ساخت و یا قریبترین سبب زوال نعمت و سختی زندگی اش خواهد گردید و برای خود زنجیر های جبن و قیود ما یوس را محکم میکند پس دستهای او از عمل و قدمهای او از سعی و کوشش باز میماند و بعد از این از هر خیر و صلاح به ستهاد درجه احساس عاجزی میکنند و نظر خود را از رک آنچه که گذشته گان بان رسیده اند قاصری میگرداند و فکر او از فهم آنچه که پدران انجام داده و بعد از خود میراث مانده اند جامد گردید و این مرض ملت را بان حدود درجه رسانیده است که زود است هلاک شود و بر بستر مرگ بمنظور شکار هر متجاوز و لئمه هر خورنده دراز بکشد بلی! بسا ملت هارا دیدم کی وجودند اشت و بعد عرض وجود نمود. به ذروه اوج رسید و بعد رو با تحطاط گذاشت - قوت داشت و بعد با ضعف مواجه شد - دارای عزب بود و بعد ذلیل گشت - صحت داشت و بعد مریض شد. ایا برای هر علت دوا نیست؟ بلی! هست. افسوس! چه قدر مرض شدید است؟! و چه قدر دواء مشکل؟! و چه قدر شناسندگان طرق علاج کم اند؟! چسان میتوان شد که بعد از تفرقه و جدت بمیان آید. و سبب - تفرقه مصروف شدن هر شخص بکار خود می باشد - استغفر الله! اگر اودارای کاری می بود که بآن مشغول شود هرگز از برادر خود که از حیث عضویت با او اتصال قوی دارد جدائی اختیار نمی کرد بلکه - مشغول کارهای دیگران شده و کارهای دیگران را از کارهای خود میدانند چگونه همتها بعد از مردن زنده میشود؟ و این همتها وقتی مرد که تا مدت زیاد بحالت سکون ماند و این سکون لازم شأن این همتها نبود. ایا براه آوردن شخص گمراه کار آسانست در حالیکه آن شخص گمان میکند که کامیابی در غیر این راه می باشد؟! خصوصاً که مقصد به پشت سر بوده و در هر قدم گمان کند که بآن

نزدیک است. غرق خواب رفته چطور بیدار می‌تواند شد؟ چنان خواب رفته که بخواهد علاقه‌مند و گوشه‌ایش سنگینی داشته باشد، وحس لاسه او بافتن و وضعف مواجه شده باشد؟ آیا اندائی خواهد بود که در دلها افراد متفرق را بگوید و بیدارشان سازد و این افراد همچو ملت بزرگی باشد که دارای اطراف دور و حدود وسیع باشد و عادات و طبایع آن از دیگران مختلف باشد؟ یا صدائی موجود است که خواهشات و نظریات متفرق را در وقتی که نادانی متر اکم و غبن متسولی گردیده جمع نماید و عقول باین تخیل باشد که هر قریب را بعید هر آسان را مشکل بداند؟ قسم بخدا. این چیز مشکلیست که بعلاج آن طبیر حاذق مانده می‌شود و حکیم بینادر حیرت می‌ماند. آیا ممکن است که بدون وقوف و اطلاع بر مرض و اسباب اولی و عوارض آن دواء تعیین گردد؟ وقتی که مرض در ملت موحود باشد پس چنان ممکن است که علل و اسباب آن درک گردد؟ البته این در وقتی شده می‌تواند که عمر آن و تنقل احوال و تنوع مراحل آن فهمیده شود. آیا ممکن است که طبیب آن شخص را که تحت معالجه قرار می‌دهد برای این شخص یک نوع علاج را قبل از شناختن عوارض که در زندگی بآن مواجه شده - تعیین نماید؟

اگر چنین نباشد پس بسا امراضی موجود است که در یک مرحله از مراحل عمر میکروبیهای خود را تولید می‌نمایند و بعد در مرحله اخیر به ظهور می‌رسند و این به سبب سببیت که قوه طبیعت بر ماده مرض غالب می‌گردد و در اینحال آثار آن دیده نمی‌شود.

هرگز اینچنین نیست. وقتی که برای یک طبیب ماهر تشخیص مرض شخصی که سالهای عمر او محدود و عوارض زندگیش منحصر باشد مشکل تمام شود پس تدابیر آن شخص که دارای حالات طولانی و زیاد باشد چگونه خواهد بود؟ لذا در آئینه زیاد وجود همچو اشخاص به ندرت دیده می‌شود که ملت را بیدار و بزرگی و عزت آنرا اعاده نمایند اگر چه برنگ و قیافه آنها بسا اشخاص موجودند ولی وقتی که شخص طبیب نما در تشخیص امراض بدنی قاصر باشد علاج اگر بصورت

اتفاق و تصادف نباشد به شدت مرض می انجامد. همچنان حالات کسا نیست که راجع به احوال و موجبات علالت ملتها و طرق و انواع این علالت و همچنان راجع به عادات و مذاهب و معتقدات افراد ملتها و اقاعات و حوادث مسلسل ملتها در اساکن مختلف زمین و همچنان راجع به منزلت اولی عالی و منزلت موجوده منقط و پائین آن و پاییه به پایه موقوف تدریجی آن بین این دو منزلت بدون تجارب اندوخته به تعدیل و اصلاح اختلاف ملتها می پردازند

البته در این صورت که طلب کننده اصلاح طوریکه متذکر شدیم حقیقت را که نکند و ابا عث مرض میگردد و وجود با فنا رو بروی شود.

پس کسیکه دارای خط و کمال انسانی است و از دل خود موضوع الهام خداوندی را سحود نموده و بی آنچه که آنرا تریه ملتها و اصلاح فسادش می نامند و او در ادای این امر بزرگ علمای اعمال ادنی ترین قصور را حس میکند جرأت نمیکند و الا نه از جمله آن کسانی خواهند بود که علاقمندان عیش و عشرت باطل بوده و در سایه وظایف حقوق آنرا درک نمیکند.

سپس از سخن خود فارغ گردید تا آنکه گفت:

پس حیل و وسیله چیست و قوت تنگ و کار بزرگ و خطیر است؟

پس کدام نداه بلندی خواهد بود که خوابیدگان را در بسترهای غفالت بیدار سازد، کدام بادشدید خواهد بود که طبایع جامد و افکار رخاسوش را بحرکت درآورد، کدام نفخه خواهد بود که ارواح را در اجساد بسازد و اجساد را به موقوف صلاح و رستگاریش سوق دهد؟ سرها بطرف قدمها مایل است و یا بطرف ایمان، معجزانه حرکت میکنند؟ چشمها پیشروی رانمی بیند. گوشها نمیشنود، نفسها رغبت نشان نمیدهد، ولی خواهشات حکومت میکنند، و سوسه ها قدرت دارد، وقت کوتاه است، اشخاص ترسو چه خواهند کرد؟ و ایشان چه تلاش دارند؟ پراخطرها آنها را احاطه کرده؟ بکدام اسباب

تمسک میورزند حالاً نکه فرستادگان مرگ درد روازه های آنها استاده اند.

دین د وای یگانه

موضوع را بطوالت نمی کشانم و نه ترابه ساحه های وسیع بیان نمی برم مگر به سببی متوجه می کنم که همه سبب ها را با هم جمع می کند و بوسیله متوجه می سازم که بر همه وسائل احاطه دارد. نظر ترا بحالت ملتی جالب مینمایم که بعد از بیداری بی هوش، بعد از قوت ضعیف، بعد از کمیت محکوم و بعد از قناعت و عزت عاجز و ذلیل گردیده است.

و این سبب و وسیله عوامل نهضت اولی را بیان می کند تا غرق خلل و میکروب های علالت ها دانسته شود. در بین ملت و حدت را بمان سی آورد. افسر اد آنرا با همت میگرداند. آنرا به مقام رفیع و بلند می رساند تا از آن مقام بر همه ملل سایه افکند. و همه را بحکمت رقیقانه خود اداره نماید. هر آینه آن سبب و آن وسیله دین است که دارای اصول ثابت، اساسات محکم و حکمت های متنوع است همچنان این دین باعث الفت، دعوت کننده بسوی محبت، پاک کننده نفسها و دلها از چرک خساستها، تنویر کننده عقول بشر اقیانوس حق از مطامع قضایایش، متکفلی همه احتیاجات انسان از قییل میانی اجتماعات بشری و محافظت وجود آن سپیاشد و پیر و ان خود را به همه فروغ مدنیت دعوت میکند. و قتی که، شریعت آن چنین باشد و برای همین نازل شده باشد و همه از آن صدور یافته باشد پس سبب خلل و انحطاط آن چیست؟

شکی نیست که سبب آن ترک کردن اصول آن و ایجاد بدعتها نیست که از اصل دین نمیباشد.

مردم با اعتقاد خود آنرا از اصول دین قرار داده اند و از آنچه که دین به آن رهنمائی میکند بمنظور آن پیمان آمده و حکمت خداوندی آنرا خواسته است اعراض نمودند بلکه احساسات که پاد می شود و عبارت است که خوانده میشود. پس اینگونه

مسکالمت بین ملت و بین حق که احیاناً به نداء آن مستشعر می گردد حایل واقع میشود. پس علاج مفید اینست که با اساسات دین رجوع شود و مانند اول با حکام آن چنگ زدده شود. و همه مردم بمواضع کافی آن رهنمائی شوند تا دلها پاک و اخلاق مهذب گردد. و آتش غیرت مشتعل شود. و اتحاد بمیان آید. و ارواح بفرض شرافت ملت فدا گردد زیر اتمخ دین از از منة قدیم توسط وراثت در نفسها بذر شده و دلها به آن اطمینان دارد و در زوایای آن نور مخفی محبت آن جا گرفته است پس کسیکه ملت را بیدار میسازد تنها به یک نفخه ضرورت دارد تا این نفخه و دم بزودترین وقت در همه ارواح سرایت کند پس وقتی که صاحبان آن بکارهای خود اقدام کردند و در راه کاسیایی خود قدم گذاشتند و اصول حق دین را نصب العین خود قرار دادند پس هیچ چیز مانع سیر آنها بسبب کمال انسانی نمیشود. و کسیکه اصلاح ملت را بغیر این وسیله بخواند پس حال او چنان خواهد بود که ذکر کردیم یعنی براه باطل و دروغ روان خواهد شد و مؤخر را (۱) مقدم خواهد گردانید. تریه معکوس و نظام وجود مخالف واقع خواهد شد. پس مقصود دیگرگون و ملت بابدبختی و سیه روی مواجه خواهد شد.

ای خواننده! آیا از سختم در تعجب هستی! هر آینه اصول حق دین که از بدعتها پاک و منزه میباشد. در بین ملتها قوه اتحاد را بمیان می آورد. شرف را بر لذات دنیوی ترجیح میدهد. ملت را به کسب فضایل و توسعه اثره معارف دعوت میکند و آرزو آخرین غایه مدنیت میرساند. اگر تعجب میکنی پس تعجب از تعجب تو زیاد تر است. آیا تاریخ ملت عربی را فراموش کرده ای؟ این ملت قبل از بعثت (حضرت محمد صلی الله علیه و سلم) به حالت وحشت - تشمت و ارتکاب منکرات و دنااتها بسر میبرد تا آنکه دین ظهور کرد. و دین این ملت

(۱) یعنی غیر ضروری را بر ضروری مقدم و کارها را معکوس انجام خواهد داد. (مترجم)

و این خود متحد ساخت . تقویه نمود . مذهب گردانید . عقول آنرا تنویر کرد و اخلاق و احکامش را استقامت بخشید پس بر جهان سیادت و حاکمیت پیدا کرد و سر دم را بعدل و انصاف رهبری نموده و عقول او لاد این ملت را که از لوازم مدنیت و مقتضیات آن در غفلت بود به شریعت بیدار ساخت و آنها را به طلب علوم و فنون متنوع و به تبحر در آن دعوت نمود و آنها طرب بقرط و جالینوس و هندسه اقلیدس و هیئت بطليموس و حکمت افلاطون و ارسطو و آنچه که قبل از دین بران بودند همه آراهه ممالک خود را انتقال دادند و هر ملت تحت این بیرق روان گردید و هر قوت و مدنیته که داشت همه در تمسک باصول دین آن بود .

برای گوینده است که بگوید: اینست دولت جاپان و جاپانی ها ملت شرقی اند و این ملت بعزت و پیشرفت و ارتقاء نائل شد . عامل این همه تمسک چیزهای خوبتر و تقلید از پیشتران مدنیت بطریقه احسن و انتخاب نمودن مفیدترین راه ها می باشد . عبادت بتان را ترک گفته و به تصحیح عبادت پرداختند ، و با یک قسمت آنرا لغو کردند به عقب علم دنیوی نیز شتافتند . از بزرگترین ملتها بصورت صحیح و دقیق تقلید نمودند . در مملکت خود اساسات مدنیت سالم را گذاشتند . و آنچه را که در غرب عادی بود و با طبائع شان در شرق موافقت نمی کرد ترک گفتند ، و راه پیشرفت تدریجی را به پیش گرفتند . و وسائل ارتقا را برای قوم خود نردبان گردانیدند . به تربیه موالید و نوزادگان پسریا دختر اهتمام ورزیدند و گوشیدند تا آنها را اولاد برای قوم و ثانیاً برای انسانیت افراد مفید به بار آورند . جاپانیها به آرزوی خود موفق شدند و کم شده خود را در زودترین وقت و در کوتاهترین زمان بدست آوردند .

بلی ! جاپانیها از بت پرستی بنام اینکه دین آنها است استفاده نکردند ، زیرا بت پرستی ، اگر چه از اخلاق و اداب خالی نباشد ، دارای چنان اصول خاصه نیست که از آن در احکام امور دنیا استفاده بعمل آید . اگر دین در اصول خود بسوی

سعادت سوق میدهد و با اساسات خود بمقام بلند عزت می‌رساند پس این دین که از اعمال مجرد باشد پس بران کدام اثری مرتب نمی‌شود و نه از آن پیروانش چیزی سود و منفعت می‌بینند بلکه بسبب اهمال اصول آن از جای بلند عزت پچقوری ذلت سقوط میکنند دینی که با اصول خود در اسوردنیوی مفید واقع می‌شود. دینی که اصول آن در اسوردنیوی مفید واقع می‌شود ضروری و لا بدیست که این دین بآراستن بافضائل و به کسب سزید اخلاق بزرگ و صفات حمیده تشویق میکند و همچنان به تحصیل علوم و فنون مفید دعوت سینماید. در قرآن کریم راجع به طلب علم تشویق بعمل آمده و از فضائل آن تذکر رفته است و نمیشود که شخص نادان عاقل باشد. خداوند بزرگ فرموده است:

(وَمَا يَعْزِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ) (۱) یعنی نمیفهمد این مثالها راه سگردد انایان. همچنان بین دانا و نادان مساوات وجود ندارد و در اینباره چنین فرموده است. (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (۲) آیا آنانی که میداند پانانی که نمیدانند برابر اند.

همچنان احادیثی موجود است که در آن راجع به طلب علم تشویق مزید بعمل آمده است.

البته عامل بزرگ پیشرفت ملت جاپانی رغبت (سیکادو) امپراطورست که برضا و مساعی خود حکومت را بقانون مقید ساخت و شوری را قبول نمود. موصوف چند تن از افراد خانواده و یکعه از دانا یان رعیت خود را جهت فرا گرفتن علم راجع باشکال و اساسات حکومت پارلمانی قانونی باروفا فرستاد و فرانسو اجوزیف امپراطور اتریش از این اقدام او تعجب نمود و به پسر عم میکا دو که در ضیافت او در فینا

(۱) سوره العنکبوت آیه ۳۳.

(۲) سوره الزمر - آیه ۹

بود گفت: از اسپرطور شمادر تعجبیم که چگونه در کشور خود به تاسیس حکومت قانونی پارلمانی سعی میورزد و ما در اروپا باین آرزو هستیم که اگر ممکن شود از حکم وسلطه وکلا در کشور رهائی یابیم؟

شهزاده چاهانی جواب داد: اعلیحضرت سیکادو (یعنی عدل). چهار چیز را دوست دارد:

۱- کشور خود را - ۲- رعیت خود را - ۳- عدالت را - ۴- راحت نفس خود را و هر چه را که دوست دارد آن بحکم قانون پارلمانی واشترک ملت بوده وبغرض پیشرفت وحفاظت آن می باشد.

سید از بسا اسباب پیشرفت چاهان یاد آوری کرد و ما با آنچه که تذکر دادیم اکتفا ورزیدیم.

تاسیس دولت به دو قوه ضرورت دارد

سید گفت:

تاسیس وسلطه دولت به دو قوه ضرورت دارد:

قوه سلطت: این قوه بمنظور غلبه بر دیگران، باتحاد دعوت میکنند. و توان غیرت، عصبيت و پیروزی همجنس موجود می باشد. دیگر قوه دین است که بمنظور اتحاد، وحدت نظر وغلبه بر مخالفین قائم مقام سلطت است.

وقتیکه در اینباره بطور مثال عرب ماقبل اسلام را در نظر بگیریم می یابیم که آنها دارای مردانگی، شجاعت و قوت سلطت بودند. ولی تاسیس دولت وسلطه که همه را با هم جمع و متحد سازد برایشان میسر نگر دید زیرا قوت ملی و نژادی در بین همه قبائل منقسم و پاشان گردیده بود. هر قبیله در نفس خود قوه ملی و نژادی راجع میکرد و جمعیت و کتله خورد توسط قوه ملی و نژادی بر قبائل غلبه جوئی میکرد و بدین شکل عرب از قوت ملی و نژادی بحیث یک ملت استفا ده نیکر دند

بلکه باخسران وزاین سواجه گردیدند زیرا قوت ملی و نژادی عوض اینکه آنها را با هم جمع و متحد سازد آنها را پراکنده و پاشان گردانید. و آنها عوض اینکه این قوت را بدیگران متوجه سازند بخود متوجه ساختند قوت ملی و نژادی عرب بد پهنوال مانند سلاح شخصی که بان خود کشی میکند مشابَهت داشت تا آنکه اسلام ظهور کرد و عرب بهمین حالت بود. یعنی قبائل پراکنده بودند. خواهشات مختلف داشتند آتش جنگ ها بین آنها بشدت مشتعل می شد. هر قبیله با دیگر قبیله از راه تعصب پیش آمد میکرد یک بر دیگر حمله مینمودند. میکشتند و زنهای یکدیگر را اسیر می ساختند اسلام اینها را بدینی دعوت کرد که هوسها و آرزوها را با هم جمع میکند بین آنها وحدت را بمیان می آورد. دعوت عصیبت و قومیت را مانع شد و عوض قوت ملی و نژادی اساسات خود را رسوخ بخشید و آزادی را بمعنی کلی و مساوات را بر در سترین اساس آن و عدالت عمومی استوار ساخت خلاصه هر چیز که نفس را پاک و شعور را نظیف می سازد بمیان آورد.

عربها با ذکاوت و ذهنیت قوی خود با ین دین دسته دسته گردیدند و توسط اسلام قدرت و جرات مزید نصیب ایشان شد. ملتها بدعوت دین شان قانع و متقاعد گردیدند و شاهان در حلقه طاعت شان داخل شدند و اکامره در مقابل شان ذلیل گشتند.

عظمت و مقام شان رو به تعالی و ارتقاء گذاشت و مملکت شان در ایام خلفاء راشدین و اسو و عبا سیها تازمان رشید و مامون توسعه یافت و در همین وقت شان و عظمت دولت اسلامی باوج خود رسید. بعد از ان مدتی توقف نمود و سپس به قهقرا یها و انحطاط سواجه شدند و بدون رسوم و القاب دیگر چیزی برای شان باقی نه ماند مسمی را از دست دادند و معنی آن منعکس گردید. پس ایا این قهقرا یها و انحطاط بدون سبب بود؟ هرگز نه.

ایا این واقعت به سبب قلت تعداد مسلمانها بمیان آمده؟ هرگز نه بلکه تعداد

مسلمانها در زمان انحطاط نسبت بروز هاي عظمت و قوت شان بمراتب بيشتر بود . پس سبب وعامل بزرگ سقوط شان مهمل پنداشتن سبب عظمت و قدرت می باشد که آن ترک کردن حکمت دین و عمل نکردن بر آن است . زیرا همین حکمت دین است که آرزوهای مختلف و امور متفرق را جمع نمود . و این حکمت دین برای مملکت نسبت به عصبیت و قوت ملی و نژادی بمراتب قوی تر بود .

بلی ! وقتی که جهالت و نادانی در بین خلفاء (۱) عمو سیت پیدا کرد و خلفاء از حقیقت و حکمت دین دور شدند و از آن فاصله گرفته اقتدار و قدرت آنها با ضعف مواجه شد و قوی ترین اساس آن متزلزل گردید در این وقت رؤساء و قواد به توزیع قوه های ملی و نژادی و به متفرق ساختن عصبیتهای قبایلی دیگر چیز یکه بز یادت ضعف خلفاء آنجا میدمصبیت کثرت اجانب و تعویض قوه ملی و نژادی به قوه اجنبی بود . همان بود که بسا سمالیک و بیگایگان مقامات بلند عسکری و ریاست دوا وین را اشغال نمودند . مالهای زیادی بدست آوردند . قریه ها و شهر را تحت نفوذ خود در آوردند و در اسوال دولت حسب خوا هشات خود تصرف نمودند .

خلفاء قوه دینی و قوه ملی و عنصری را از دست دادند . البته این فقدان قدرت سبب انحطاط بلکه سبب انقراض و تباهی گردید و همینطور بوقوع پیوست (و ما ظلمنا هم ولكن كانوا انفسهم يظلمون) (۲) یعنی ما بر آنها ظلم نکردیم بلکه آنها بر نفسهای خود ظلم نمودند .

همچنان مملکت ها را در وقت تاسیسش که اهل آن دارای عصبیت و غیرت سلطه و حفاظت آن بودند قوی و معزز می بینی و بنا صب و بزرگ و سهم با شخص

(۱) در اینجا منظور از خلفاء آن خلفای هستند که بعد از خلفاء راشدین بمیان آمده اند

(۲) سوره هود - آیه - ۲۰

اجنبی داده نمی شد. بلکه بانها هیچ احساس ضرورت بوجود نبود. بالعکس در وقت قهقر او همسانی که اولین آثار آن دیده شد استخدا م اجنبی است که در مقابل او صفت تعلق و تقرب و عاجزی را که نفسهای اهل عصبیت باین اخلاق او به نظر کراهیت می دید اظهار می نمود و بان اجنبی تقرب می جست و توسط او بصورت تدریجی مقاصد و متاصب را نائل میگردید. همچنان دیگر اشخاص هم جنس و هم قبیله اش چنین عادت نشان میدادند تا آنکه اخیر الامر سلطه و مملکت بدست اجانب می افتاد و در اینباره در تاریخ مثالهای زیادی موجود است - مانند افشین و دیلیها و آل بویه و غیره.

و آنچه که بردول عربی اسلامی در وقت تاسیس و انحطاط آن گذشته است بر عثمانیها و دیگر دولتها نیز گذشته است. و زمانی که دشمن غربی را دریافتی که در دولت سرایت و نفوذ میکند و متاصب بلند و مهم دولت را اشغال می نماید پس این دولت را به عاقبت و انجام بد، زده بده اجتماع بشری از دو سلطه زمانی و روحی استغنا ورزیده نمیتواند در روزیکه سید به سبب اطلاعیه سری شیخ الاسلام حسن قهمی افندی و کمک اعوانش که براس آنها ابوضلال صیادی قرارداد داشت و یک جمعیت شریر بودند استانه را ترک گفت - علماء و اشخاصی فاضل دورش جمع شدند و به سید راجع به پلان شیخ الاسلام اظهار تأسف و عدم رضایت نمودند. در اینوقت یکی از مدرسین بزرگ در خطابه خود عصبانیت گردید و به شیخ الاسلام و اعوانش طعن زیاد گفت و وانمود ساخت که اینها به کرامت دین بی حرستی گذاشتند. در این اثنا سید جمال الدین بحالت غضب استاد شد و گفت:

بنظرم از این دیگر خطای بزرگی نیست که یک فرد از اتباع این دین بمجرد یک عمل بان بی حرستی میگذارد. متیقنم که اجتماع بشری از دو سلطه زمانی و روحی استغنا ورزیده نمیتواند و این دو سلطه در اصل وجود هر خود - به یک غایب منتهی می شود. بلی! امکان دارد که به یکی از آن دو خلل وارد شود که

در اصل وضع آن نباشد ولی لازم است که باصلاح این خلل و بجلوگیری از شخص سیر و مغل اقدام شود تا باصل مجبوراً بر گردد. سلطه زمانی قدرت و سلطه خود را از ملت استمداد مینماید تا اهل شر را مغلوب سازد و حقوق عامه و یا خصوصی را حفاظت کند و بسبب بیداری و مراقبت از امنیت برای همه راحت نصیب شود. و عدالت مطلقه حسب اسکان و قدرت بمنظور منافع عامه تعمیم یابد. اما اگر این سلطه و قدرت بدست شخصی مقرر، نژادان و متمرد سپرده شود پس قومی که دارای اخلاق فاسد و مجهول النسب است او را در بغل گرفته و با سلطه و قدرت طور یکه خواسته باشند بازی میکنند و بعد از آن بر ملت چنین احتجاج مینمایند: ارا ده سلطه قانون مملکت است:

این قول بدین حالت از آن چیز هایست که باید ملت در مقابل آن قیام نمایند و بهمه قدرت بان مبارزه نمایند. زیرا در اینجا حق اینست که اراده ملت مجبور و مسکوره نمی باشد و همچنان آزادی اش قولا و عملا سلب شده نمیتواند و این قانون آن ملت است که باید از آن پیروزی نماید و قانون نیست که باید هر حاکم خادم آن باشد و در تنقید آن اما نتکار باشد.

موسها با همه ملت بازی میکنند. ملت به گروه گروه و طائفه تقسیم گردید و ذاتی و انانیت بر افراد آن حکومت میکند و بمقابل فرد مسلط با سم ملت تجارت میکند و ثروت و دارای همگانی را بقرض رضایت او و اینکه زندگی کافی داشته باشند سلب مینمایند. پس این ملت مانند حیوانات چرند و یا گمراه تر از آن است و صد ا قش این گفته است: (اساس ظلم اساس خستید بسمیان او رده اشك)
« اراده ملطه قانون مملکت است ».

سپس گفت: و همچنان است در باره ملطه روحی یعنی مقصد از سلطه نفوذ معنوی هر دین است که بر پیروان خود دارد و این سلطه در بعضی از موانع خود نسبت به قوه سلاطین و بیداری پولیس و عدالت حاکم بر مسند حکمش و نیز

از قصاصیکه در بعضی اوقات باساس دلائل واضح نافذ میشود نافذتر و مؤثرتر است زیرا با وجودیکه قصاص با دلائل واضح صورت سیگیر د ممکن عوض مجرم بر بیگناه تطبیق شود و قتیکه دین بحقیقت خود بر نفس حاکمیت داشته باشد و بمراقبت سلطه زمانی ضرورت نداشته باشد پس در این وقت سلطه روح مؤثر واقع میشود و انسان را از دزدی باز میدارد اگر (دزدی کند کسی بر آن گواه نخواهد بود) همچنان انسان را از قتل نفس سانع میشود - اگر شخصی را بکشد حاکم زمانی بقصاص او قادر نخواهد شد.

این بعضی از فوائد روح دینی است و در هر سه دین چیزی را که مخالف نفع همه افر ادبشری باشد نخواستی یافت بلکه بالعکس هر سه دین انسان را به کردن خبر مطلق بابر ادر و قریش دعوت میکنند و او را از عمل شر با هر شخصیکه با شد مانع میشود. اما اگر این سلطه معنوی منحرف و از مواضع خود بی جا شود و جوهر وضع اصلیش مختل گردد. باید جلو آن گرفته شود و با هر قوتیکه باشد با صلش باز گردانیده شود. و قتیکه دین باساس غایه زمانی خود سیر و حرکت داشته باشد سلطه زمانی از ان اظهار سیاس سینماید. و حینیکه دین به اساس غایه شرافت و عزت خود سیر و حرکت داشته باشد بدون شك سلطه زمانی به حمد و شکر ان آن سیر دازد. و زمانی که سلطه زمانی به غایه مقصودی خود که عدالت مطلق است سیر نماید سلطه روحی حمد و سیاس آن را بجای آورد و این دو سلسله از هم مختلف نمی شوند سگر آنکه از محور لازم و موضوع مقرر خود بر آیند و منحرف نگردند این آخرین سخن جمال الدین است که بعد از ان آستانه را ترك گفت و بعضی از هم راه افش او را به رفتن مصر و ادار ساخت. و به اول بجر م سال ۱۲۸۸ ه مطابق ۲۲-۲۳ رچ سال ۱۸۷۱ م به مصر آمد.

انحطاط و غفلت مسلمانها و سبب آن

(۱) (واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا) (۱)

بر یسمان خدا و ندهمه چنگ ز نیدو متفرق مشوید .

مسلمانها بدین خود محکم، و در ایمان خود دقوی و در یقین خود ثابت هستند و بدینو سیله بر دیگر ملتها سباهات میکنند و عقیده آنها دارای اسباب قویست که یکدیگر را با هم بر تبط میسازد .

در نفسهای آنها که عقیده بخدا و آنچه که پیاسبر بر ای شان آورد هاست جای گرفته و د آنرا سخ گر دیده اند . این عقیده متکفل سعادت دو جهانی میباشد و کسیکه از ایمان محروم باشد هر دو سعادت را در یافت خواهد کرد .

هم مسلمانها بحکم شریعت و نصوص صریح آن به نزد خدا مکلفند تا قلمرو خود را حفاظت نمایند .

بین قریب و بعید و بین عناصر متحد و عناصر مختلف کدام فرق و جو دنده دارد بلکه حفاظت آن فرض عین هر فرد میباشد و اگر مسلمانها سملکت خود را حفاظت نکنند البته در اینصورت همه آنها سر تکبیر گناهان بزرگ پنداشته خواهند شد . دیگر از واجبات آنها در راه حفاظت فرمانروائی بذل اسوال وارواح و متحمل شدن هر مشکل و ایستاد شدن در مقابل هر خطر است به هیچ صورت مجاز نیست که با آنها نیکه بر ایشان غلبه جوئی بخوانند از در مسالمت پیش آیند بلکه سعی و مبارزه لازم است تا حاکم فرمائی و ابدست آرند و از قیود دیگران آزاد گردند . شریعت بمنظور طلب سیادت و حاکمیت بر مخالفین تاکیدات زیادی نموده است و اگر مسلمان از آزادی خود از سلطه دیگران عاجز گردد پس لازم است که از دار حرب هجرت نماید .

این اساسات ثابت شریعت اسلام است که اهل آنرا بخوبی میشناسند و تا ویلات

صاحبان هو سهواً مددگار ان شهوات هیچوقت آنها را از این اساسات بر در اندیشه نمی توانند. هر مسلمان از هر دو پهلوی خود آواز منادی را حس می کند و باو آنچه را که شریعت آنرا از وی مطالبه می کند یاد آور می شود و ایمان آنرا بر وی فر ض می گرداند و آن سندی حق است که باو الهامات دین را القاء می کند مگر باو جو داین همه اهل این دین را در این روزها سی پیغم که از ضر و ریات و مهمات دیگر ان غافل اند و از در دانه احساس ناراحتی نمی کنند و حالانکه مسلمانها باین عقاید تمسک و زیدند و در نفسهای خود داعیه حق را احساس می کر دهند پس اینگونه احساس و حالت موجودشان سبب تعجب است و انسان را بحیرت می افکند و به بیان سبب سببات می ورزد اینست مجمل آن :

افکار عقلی و عقائد دینی و همه معلومات و مدرکات و وجدانیات نفسانی گرچه اینهمه باعث اعمال و حکمت های آن است ولی همه به تقدیر خداوند قادر و دانا صدور می یابد و اعمال آنرا در نفسها تثبیت و تقوی می نمایند و بر آن نفس را عادت می دهد تا آنکه ملکه و خلق گردد و بر آن آثار مناسب مرتب گردد .

بلی ! انسان بفکر و عقائد خود دانسان می باشد. آنچه از مشاهدات نظرو مد ر کات حواسش در آئینه عقلش منعکس شود در او تاثیر زیاد می کند . پس هر چیز مشاهد فکر و تولید می کند و هر فکر در داعیه اثری می گذارد و از هر داعیه عمل نشئت می کند و بعد از عمل بفکر عودت می نماید و تا وقتیکه احوال در اجساد موجود است و هر قوم و قبیله بر ای دیگر خود پایه است بین اعمال و افکار فعل و انفعالی نیز موجود است . هر آئینه سبب می گون مسلمانها با تعصب دینی ای که دارند و علت تکامل آنها در کمک برادران خود در حالیکه آنها نسبت بدیگر مردم بر عقائد خود ثابتر اند اینست که در مجتمع آنها غالباً تنها عقیده بدون عمل موجود است . بین آنها سلسله تعارف منقطع گردیده . یکدیگر خود را بطور ناسطوب تر لگنه اند. علما که مسئولیت حفظ عقائد و رهنمائی مردم را بعهده دارند بین آنها علائق و صلت و مراسلات

موجود نیست. عالم ترکی از حال عالم حجازی، و عالم هندی از اسور عالم افغانی اطلاع ندارد بلکه همچنان بین علماء يك کشور ارتباط دیده نمیشود و نه کدام علاقه موجود است که آنها را با هم جمع نماید و اگر چیزی است آن هم بواسطه دوستی و قرابتی باشد اما بشکل کلی بین آنها وحدت وجود ندارد. بلکه بین آنها علائق نسبی موجود میباشد و هر يك به نفس خود می بیند و بدیگر آن متوجه نمیشود گو یا راه هر يك علیحد است.

این مقاطعه و روی گردانیدن از یکدیگر و رفتن هر يك بر اهلیجده بین مسلمانان عمومیت پیدا کرد. تا آنکه بین يك قوم و قوم دیگر و بین يك کشور و کشور دیگر آنها علاقه موجود نیست و اگر هست پس احساس آن ضعیف است یعنی احساس میکنند که دیگران مانند ایشان دینی دارند و مانند ایشان عقیده میکنند و ممکن موقعیت های کشور های خود را به یکدیگر در موسم عمومی حج که تصافاً با هم ملاقی میشوند معرفی نمایند.

همینگونه احساس قابل تأسف و دل تنگی است.

این انحلال و ضعف در روابط ملل اسلامی و قتی بظهور پیوست که در آغاز قرن سوم هجری مذاهب و اختلافات؛ یاد بمیان آمد و این کثر مذاهب و اختلافات بعدی رسید که مثال آن در هیچ يك دین دیده نشده است همان بود که وحدت خلافت از بین رفت و بچندین قسمت تقسیم گردید خلافت عباسی در بغداد، فاطمه در مصر و مغرب و اموی در اندلس عرض وجود کرد و باینگونه وحدت ملت پاشان گردید و مقام خلافت بمقام شاهی تنزل یافت. و هیبت عظمت آن از دلها رخت بست. و طلب کنندگان قدرت و سلطنت از سائل قوت و شوکت کار گرفتند. باین اساس هر يك به تنهایی بکار خود مشغول شد و جمعیت آنها به واحد مفرق گردید و مردم گروه گروه تقسیم شدند و هر گروه یا به منظور سلطه و یا به منظور مذهب به پیروی

يك داعی پر داختند .

پس آثار عقائد كه بو حدت و تقو بهر و ابط سی انجامید ضعیف شد و مفكوره آن بحيث صور ذهنی در مخازن خیال جای گرفت و قوه ذاكره آنرا در وقت عرضه شدن خزینه های معلو ماتی نفس ملاحظه می كند و از آثار آن بدون تأسف و نداشت كه در وقت دچار شدن بعضی مسلمانها عصبیتها حسب قضاء پیدامی شود و خبر آن در هر وقت و از مان بگو شهای میرسد دیگر چیزی نمانده است . البته این غمگینی و حز نیست بر چیز یكه از بین رفته مانند اقارب كه بر مر دگان خود اظهار حزن و غمگینی مینمایند و این حزن و غمگینی بر ای تدارك صصیت و دفع شر به هیچ حرکت دعوت كرده نمی تواند . پس واجب علماء است كه حسب حق و راثت كه به آن شارع شرف آنرا نصیب شده اند به احیاء رابطه دینی قیام كنند، و اختلافی را كه در كشور ر خداده بسبب اتفاق كه به آن دین دعوت میکنند از بین ببرند، و مساجد و مدارس خود را اماكن عهد و مو ائیق اتفاق گردانند تا هر مسجد و مدرسه مهبط و جای نزول روح حیات و حدت باشد و هر يك آن مانند حلقه يك زنجیر باشد تا بحر كت و اهتزاز يك طرف ، طرف دیگر بحر كت و اهتزاز آید و علماء و خطباء ائمه و واعظ در همه اطراف و اكناف زمین با هم مرتبط گردند و بر ای خود در كشور های مختلف بتامیس سر اكز بهر دازند تا باین سر اكز راجع بامور و حدت خود در جوع كنند، و همه سر دم را بر اهی كه به آن وحی منزل و آثار صصحیح و هنمائی مهكند متوجه سازند و اطراف علائق را به يك عقده و گروه یكجا كنند، و سر كز آن را در مقدس ترین و شریفترین سر زمین ها كه بیت الله الحرام می باشد تا میس نمایند تا دارای قدرت شوند و دین را تقویه نمایند و آنرا از آفت های تجا و ز مصئون بدارند و حاجت مندیهای ملت را وقتیکه حادثه رخ دهد بر آورده سازند، و مداخله اجانب را كه بضرر ملت و به كسر شان آن سی انجامد مانع گردند. همچنان

این مرکز بهترین وسیله نشر علوم، تنویر اذهان و حفاظت دین از بدعت‌هایی باشد اگر بدعت پیدا شود این مرکز با اساس و صلت و ارتباط طبقات - بدعت را تدارک و آنرا قبل از انتشارش در بین عامه مخوف نماید و باید صاحبان بصیرت فراموش نکنند که این کار به قوت ملت و علو مقام و قدرت آن به دفع مصیبت‌ها تمام می‌شود. آگاه باشید! اگر علماء و دانایان مسلمانها باین وسیله که قویترین وسائل است توجه نه نمایند و صاحبان غیرت در این روزها به آن التفات نورزند البته به تأسف شدید ما خواهدانجامید. و از اهل غیرت و حق توقع میکنیم که به پشتیبانی این گروه بپردازند و در آنچه که سبب وحدت آنها میگردد و ویرانگر گیهایی آنها را جمع میکند تکامل نورزند البته تجارب زیادی اندوخته‌اند و حاجت به بیان مزید نمی‌بینیم و نیز بر آنها شکل نیست که داعیان را به آنانی که دورا ند بفرستند و کسی که به آنها نزدیک است به آنها صاحبی نمایند و از احوال یکدیگر خودداری و از آنچه که بفائده دین و ملت آنها تمام می‌شود و از آنچه که سبب ضرر میگردد مطلع شوند. البته بدین طریق و عمل فریضه خود را اداء خواهند نمود و سعادت را نصیب خواهند شد و تا که روح باقیست آرزوهایش آمدنی است و بازگشت بسوی خداست.

قضا و قدر

سنت خداوندی در خلقت چنین گذشته که عقائد قلبی برای اعمال بدنی حاکمیت دارد. لذا اعمال که دارای صلاح و یا فساد باشد پس مرجع آن صلاح و یا فساد عقیده می‌باشد و گاهی یک عقیده بر افکار مستولی می‌گیرد و به تعقیب آن عقائد و مبرکات تحت تاثیر آن قرار می‌گیرد. و بعد از آن اعمال که موافق اثر آن که در نفس گذاشته بر بدن اشکار می‌گردد و گاهی یک اصل از اصول خیر و قاعده از قواعد کمال وقتی که از راه تعلیم و یا تبلیغ شریعت بر نفسها عرضه می‌شود در آن برای سامع اشتباه پیدا می‌شود و چیزیکه از قبل آن اصول و قواعد نباشد و اشتباه می‌شود و یا بعضی از صفات بد و یا اعتقادات باطل که بآن روی می‌شود آنرا از آن اصول و قواعد

می‌پندارد و در هر دو حالت شکل آن تغییر می‌یابد و اثر آن اختلاف پیدا میکند و شاید به تعقیب آن عقائد فاسد با ماس خطا در فهم و یا با ماس خبط استعداد - بمیان می‌آید و از آن اعمال فاسد نشئت میکنند و این با ماس عدم علم معتقد است که چگونه اعتقاد نموده و چگونه اعتقاد او را متوجه ساخته است؟

و کسیکه بر ظواهر فریفته شده باشد گمان میکند که این اعمال از اعتقاد بان اصلی و آن قاعده نشئت کرده و از همین انحراف در فهم در بعضی از اصول ادیان غالباً تحریف و تبدیل رخ داده است بلکه در هر دین بطور غالب علت بدعتها گردیده است. و بسا اوقات این انحراف و آن بدعتها ئیکه به تعقیب آن بمیان می‌آید منشأ فساد طبائع و قبح اعمال میگردد حتی بهلاکت و سوء عاقبت شخصی که خداوند او را بان مبتلا گردانیده منجر گردیده است.

این انحراف بعضی اشخاصی را که دارای علم و معلومات نیستند به طعن دینی ازادبان و یابیه طعن عقیده از عقائد و ادرا ساخته و در این باره به اعمال بعضی ساده لوحانها ئیکه بدین و عقیده منسوب اند استناد بعمل آمده است از این قسم، عقیده قضا و قدر است که از اصول عقائد حق دین اسلام می‌باشد و در این موضوع فرنگیان گمراه کنند. گفتنیهای زیادی نموده اند و بر آن قسم قسم گمانها کرده اند و بر عم اینها در نفسای هر قوم که این عقیده جا گرفته همت و قوت آن قوم را از بین برده و گفته اند که مسلمانها به سبب این عقیده در فقر و فاقه می‌باشند، و نسبت بد یگرمسئلهادر قوای حربی و سیمای عقب مانده اند، و در زندگی بخوردن و نوشیدن قناعت کرده اند، و در فضیلت با دیگران رقابت نمیکند، در بین خود میجنگند، و دیگر ملتها از عقب آنها را لقمه لقمه می‌بلعند. ایشان در زاویه های منازل خود به حالت سکون بر گشته گویا که در چراگاه های خود می‌چرند ماری و پناهگاه خود زمین گرسنه اند اسراء اوقات خود را به لهو و لعب و شهوات رانی صرف میکنند، و دارای مسئولیتهای می‌باشند که

عمر های خود را در اداء آن سپری میکنند ، و چیزی از آن انجام نمیدهند ، و در خر ج و انفاق بیجا و بیهوده اموال خود از اسراف و تبذیر کار میگیرند .

همینطور این صفات و احوال را به مسلمین نسبت دادند و گمان نمودند که منشاء آن اعتقاد آنها بقضاء و قدر سی باشد و حکم نمودند اگر مسلمانها بر این عقیده دوام کنند ، پس هیچ اساس برای آنها قائم نخواهد شد و نه عزت را کسب خواهند نمود . و نه بزرگی و عظمت را بخود اعاده خواهند نمود . همچنان بحق تمسك نخواهند ورزید و نه از کد ام تجاوز جلوگیری خواهند کرد . در این وقت هیچ سنی ، شیعی ، زیدی و خارجی دیده نمی شود که بمذ هب جبر محض نظر کند و از خود سلب اختیار نماید بلکه همه ا یسن طوائف مسلمان عقیده دارند که به سبب اعمال برای شان جزاء اختیاری داده می شود که آنرا کسب می نامند و این کسب به نزد همه بحور ثواب و عقاب است و همه بواسطه این جزء اختیاری که خداوند با نهاد اعطا نموده مورد محاسبه قرار میگیرند و آنها با مثال همه او اسر و نواهی الهی که بخیر دعوت میکنند و برستگاری ر هتمائی می نماید مامور گردیده اند .

و این نوع اختیار مورد تکلیف شرعی می باشد و توسط آن حکمت و عدالت با تمام می رسد . عقیده قضا و قدر را دایل قاطع تائید میکند و بان فطرت ر هتمائی مینماید . شخصی که فکر نکرده باشد بسهولت می تواند برای هر حادثه سببی را هر زمان مقارن آن است درک نماید و او آن سلسله اسباب را می بیند که بنزد او حاضر است اما گذشته آنرا تنها بمسدا ع نظام آن میداند و به تقدیر قادر دانا برای هر یک آن در ما بعدش مدخل ظاهری موجود است و اراده انسان يك حلقه از حلقه های آن سلسله می باشد و اراده يك اثری از آثار ادراك می باشد و ادراك انفعال نفس است که بواسطه آنچه که بحواس عارض می شود و به مستشعر شدن نفس بحاجتی که در فطرت آن گذاشته بمیان می آید .

پس مظاهر کائنات بر فکر و ارده سلطه دارد عاقل را چه که حتی ابله هم از آن انکار نمی‌ورزد و بعداً این اسباب که ظاهراً مؤثر معلوم می‌شود به یقین قدرت مدبر بزرگ این کائنات می‌باشد چنان مدبری که همه اشیاء را بر وفق حکمت خود خلق و ایجاد کرده است. و هر حادث را خصوصاً در عالم انسان تابع مشابه آن گردانید که گویا این کار جزایش پنداشته شده است. و قتی که عقیده قضا و قدر از شناخت جبر مجرد گردانیده شود به سبب آن جرأت، اقدام و صفت شجاعت و قوت پیدا می‌شود. این عقیده نفسها را بر ثبات و تحملی مشکلات و سختیها عادت می‌دهد.

همچنان نفس را به جود و سخاوت، ایثار و فداکاری و دوری از آزارگیهای فریبنده دنیوی دعوت میکند. این همه در راه حق است که نفس را باین عقیده دعوت میکند. کسی که عقیده میکند که اجل معین، روزی معهود و اشیاء به یقین قدرت خداوند تعلق دارد و خداوند حسب مشیئت خود در آن تصرف مینماید پس چگونه در راه دفاع از حق خود و اعلاء شان ملت خود و در راه ادا کردن و اجابت ترس و بیمی داشته باشد؟! و نیز چگونه بسبب انفاق مال در راه تقوی و حق و تشییع مجدد و بزرگی، حسب او سر خداوندی و اصول اجتماعات بشری از فقر و فاقه ترس و بیمی احساس خواهد نمود؟! خداوند مسلمانها را باین عقیده توصیف نموده و در این قول حق خود فضیلت آنرا بیان کرده است:

(الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل . فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظيم) (۱)

یعنی کسانی که مردم بایشان گفتند هر آینه برای مقابله شما لشکر جمع

کردند پس از لشکر پترسید پس این سخن ایمان‌شان را قوت بخشید و گفتند خدا بما کافیت و او کار ساز خوب است. پس مسلمانها با نعمتی از خدا و فضل او باز گشتند. هیچ بدی بایشان اصابت نمود و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا خداوند فضل بزرگ است.

مسلمانها در اوائل نشئت خود به مملکتها متوجه شدند مملکتها را فتح مینمود. بران تسلط می یافتند و به سبب غلبه خود عقول را بحیرت می درآوردند و سلطه آنها از کوه‌های پیرنه که بین هسپانیه و فرانسه موقعیت دارد تا دیوار چین باوجود قلت عدد و قلت وسائل جنگی و عدم معرفت مزاجهای مختلف و طبایع ممالک متنوعه - بسط و امتداد یافت. و ملوک و قیصره و اکابر در مدتی که از هشتاد سال تجاوز نکرد مغلوب ساختند. شکمی نیست که این فتوحات و این قدرت از عادات خارقه و دلیل از معجزات عظیمه مسلمانها بشمار می رود.

همین اعتقاد است که برای آنها سیر گردانید تا اولاد و زنهای خود را به میدانهای جنگ با خود یکجا ببرند و چنان می بنداشتند که ایشان به باغها و باغچه ها می روند و گو یا ایشان برای نفسهای خود به توکل به خدا از هر غدر کنندگان مان گرفته اند و نفسهای خود را توسط اعتماد بر خدا از هر دایه و آسیبی در حصن قرار داده اند و زنها و اولادشان در اثناء جنگ به لشکر خود آبسی رساندند و خدمت میکردند و هیچ خوف و هراسی نداشتند. و مردان و بزرگان بدون حمل سلاح از زنها و اولاد خود دیگر امتیازی نداشتند.

گریده ام برگزشتگان است. شما گروه رحمت و صاحبان شفقت کجا هستید؟ شما کوه‌های سروت و قوت کجا هستید؟ شما صاحبان کمک و مردانگی و فریاد رسان مظلومان در روز سختی کجا هستید؟ شما ای بهترین امتهای که به نیکی امر میکنند و از بدی منع مینمایند.

کجا هستید؟ شما بزرگان و درمردان، عادلان، سخن‌گو یا حکیمانه پانیمان ملت کجا هستید؟ آیا از خلل و منافذ قبرهای خود بآنچه که خلف شما میکنند و بآنچه که باو لادتان عارض شده و بکسانی که خود را بآنچه و طریقه شما نشان میدهند نمی بینید؟ ایشان از طریقه شما منحرف شده اند. راه شما را گم کرده اند. طائفه طائفه و گروه گروه گردیده اند و به حالت ضعف رسیده اند که دلها بسبب تاسف ذوب میگردد. و جگرها از غمگینی می سوزد. شکار ملل اجنبی شدند و از مملکت خود دفاع کرده نمیتوانند. آیا از قبرهای شما کسی نداء نمیکند تا غافل را تنبیه نماید، خوابیده را بیدار سازد گمراه را رهنمائی کنند (انا لله وانا الیه راجعون) سپس نظر کرد و باهل زبان ما خطاب نمود و گفت :

ای بقیه مردان ! ای خلف قهرمانان ! ای نسل بزرگان ! ای زبان از شما رو گردانیده؟ آیا قرص تدارك سپری شده؟ آیا وقت نوسیدی رسید؟ هرگز نه. هرگز نه. معاذ الله که آرزوها و خواهشات زسانه از شما منقطع گردد زسینهای ممالك اسلامی باهم متصل اند مردم آن دارای یک عقیده اند و قرآن آنها را باهم جمع می کند و آنها به سبب شجاعت و مردانگی از اهل زسانه هاستانند آیانمی خواهند که برای دفاع و پیشرفت اتفاق نمایند؟ اگر اتفاق نمایند چیزی نوی نخواهد بود زیرا اتفاق از اصول دین ایشان است. آیا حواسشان خراب شده که حاجات یکدیگر خود را حس نمیکند؟ آیا به یکدیگر خود طور یکدیگر خداوند در آیه مبارکه (انما المؤمنون اخوة) حکم میکنند نمی بینند. و دیوار وحدت را تعمیر نمیکند تا این دیوار از همه جوانب از ایشان این سیلابهای خروشان را دفع نماید؟ من با این گفتار خود نمی خواهم که سالک همه اسور شخص واحدی باشد زیرا این ناممکن خواهد بود مگر سیخو اهام که حاکم همه قرآن و سبب وحدت ایشان دین باشد و هر شخص در ملک خود برای حفظ دیگران هم بکوشد زیر ازندگی او در زندگی ایشان و بقای او در بقای ایشان است. مگر این در وقتی شده

میتواند که ضرورت آنرا مقتضی شود و حاجت بر آن حکم کند .
 اینست اتفاق نزدیک شد - اینست اتفاق نزدیک شد اینست اتفاق نزدیک شد . اینست
 اتفاق نزدیک شد . آگاه باشید که زمانه شمارا به فرصتها امیدوار میسازد و این فرصتها
 غنیمت شماست پس در آن افراط نه نمائید . گریه مرده را زنده نمیکنند . تأسف گذشته
 را اعاده نمیکنند . غمگینی مصیبت را دفع نمی سازد . هر آئینه عمل کلی کا میابی
 است . صداقت و اخلاص نردبان رستگاری است .

انسان باجل نزدیک میشود . نومیدی و ضعف همت از اسباب سرگ است .

(وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون) (۱) بگو
(ای محمد !) عمل کرده باشید پس زود است خدا و رسول او و سوسنان عمل شما
 را ببینند و بسوی دانای پوشیده و اشکار بزودی باز گردانیده می شوید پس بآنچه که
 میگردید خبر میدهد . آگاه باشید . مانند آنانی نباشید که خداوند قیام آنها را بد
 می پندارد .

پس خداوند آنها را از اشتراك در جنگ باز داشت و گفته شد که باز نشستگان
 بنشینید بترسید از اینکه تحت حکم این قول خدا قرار گیرید **(رضوا بان یکونوا**
مع الخو الف و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون) (۲)
 راضی شدند که با زنان پس مانده باشند و بدلهای ایشان سهر نهاده شده
 پس اوشان نمیفهمند .

(۱) سوره التوبه - آیه ۶ - ۱۰ -

(۲) سوره التوبه - آیه (۸۸) -

قرآن زنده است نهی میرد

قرآن زنده است نهی میرد و کسیکه در راه آن بسبب سعی تکلیف بیند نیک است و کسیکه به سبب آن عذاب بیند بد است. کتاب خدا منسوخ نگردد یده پس بان رجوع کنید بر احوال و طبائع خود حاکمش گردانید. (وما الله بغافل عما تعملون) خداوند از آنچه که میکنید غافل نیست.

وحدت و سیادت یا توافق و غلبه

دو چیز مهم اند که گاهی ضرورت آنرا ایجاد میکند و گاهی دین بانرهنمائی میکند و آن دو توسط تریبیه و سمارست آداب بدست می آید و هر دو طالب و مقتضی یکدیگر خواهند بود. و باهم لازم و ملزوم می باشند و هر دو سبب انکشاف و پیشرفت ملتها و عظمت، اعتلاء و ارتقاء آن می باشند. یکی آن تمایل بوحده است که اجتماع را بمیان می آورد و دیگران علاقمندی به سیادت است که انحطاط را قبول نمیکند. و قتیکه خداوند اراده کند که ملت بمیان آید و ژاوب و استوار باشد این دو صفت بزرگ را نصیبش میگردد و با اخلاق نیکو آنرا پرورش میدهد و بعد بان معیاریکه در آن این دو صفت رسوخ یافته باشد آنرا بهمان طور تا آخر عمر زندگی دوام می بخشد.

يك ملت در وقتی میتواند موجودیت خود را حفظ کند و در مقابل کسیکه میخواهد ماده حیاتی آنرا قطع میکند قیام نماید که این ملت در تحصیل احتیاجات خود متفق باشد. و قتیکه تمایل يك ملت را بوحده احساس نمائی پس این ملت را مژده بده که خداوند در خفا برای آن باداری و سلطه بر ملتهای متفرقه آماده ساخته است. و زمانیکه تاریخ هر قوم را ورق بزنیم واحوال ملتها را از حیث موجودیت و فناء تتبع و جستجو نماییم این قانون خداوندی را در جوامع بشری در می یابیم که موجودیت نصیب شده آنها باندازه وحدت نصیب شده آنها می باشد و اندازه عظمت

آنها حسب معیار غلبه آنها می باشد. و شان يك قوم وقتی بانحطاط رسیده و قوم زمانی از مقام خود به پائین آمده که آن قوم بادت داشته خود بازی کردند و چیزیکه برای آنها میسر گردید بر آن قناعت کردند و با انتظار کو بنده سوء خود در دروازه های مملکت توقف نمودند. و خداوند آن قوم را هلاک نموده که با مصیبت تفرقه و اختلاف مبتلا شده اند و اینها را با ذلت دائمی و عذاب سخت و به بلاء و فناء مردمی مواجه ساخته است.

اتحاد و غلبه دو پایه قوی و دورکن محکم دین اسلام و دو فرض قطعی آن شخصیت است که باین دو تمسک می ورزد. و کسیکه از اسر خداوند در باره یکی از این دو فرض مضاعف و زرد در دنیا به غضب رسوا کننده و در آخرت عذاب او دچار میگردد.

در قولی صاحب شریعت چنین آمده است :

(الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَمَا لِبَعْضِهِ بَعْضٌ)

یعنی يك مؤمن برای دیگر مؤمن مانند بنا نیست که بعضی آن به تقویّه بعضی دیگر تمام می شود.

هرآئینه مؤمن نسبت بدیگر مؤمن مانند یکی از اعضا اوست باشد که به تالم یکی دیگر متا لم میگردد.

و راجع به برادری چنین نهی کرده است :

(لَا تَقَاوُوا وَلَا تَدَابِرُوا وَلَا تَحْسَدُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ اخواناً)

یعنی مقاطعه نکنید. از یکدیگر رو گردان مشوید یا یکدیگر حسد سوزید. ای بندگان خدا! با هم برادر باشید.

و کسیکه از مجتمع کناره گیری میکند او را از خسران و هلاکت بیم داده است و مثال او را مانند گوسفندی که از دیگر گوسفندان دور میشود و شکارگرها میگردند نشان داده است.

اینهمه بعد از آنست که خداوند بندگان خود را بچنگ زدن بر یسما نش اسر

نموده و آنها را از تفرقه و غبن منع کرده است و آنها را مسرود امتنان به نعمت اخوت بعد از آنکه با هم دشمن بودند قرار داده است و کتاب الهی در باره چنین گفته: (۱) **أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ اخْوَةٌ** (۱) یعنی هر آئیه مومنان برادرانند. و خداوند توسط آیات خود از سخا طبین مطالبه نموده تا در وقت اختلاف با صلاح ذات البینی پردازند و در باره وجوب آن تاکید نموده است و شخصیکه بلغی باشد به جنگ او قیام ورزند و در اینباره چنین گفته است:

(وَأَن طَائِفَاتٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا
بَيْنَهُمْ فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا
الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِي إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ) (۲)

یعنی اگر دو گروه مومنان با هم جنگ کنند پس میان ایشان اصلاح کنید پس اگر یکی ازین دو گروه برد دیگری تعدی کرد پس با آن گروه بجنگید که تعدی میکند تا بسوی حکم خدا رجوع کند. همچنان گفته است: (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ) (۳) یعنی مانند کسانی که پراکنده شدند و بعد از آنکه برای شان احکام روشن آمد بایکدیگر اختلاف کردند میباشد.

و این کتاب مقدس انانی را که از راه مؤمنان منحرف میشوند از عذاب دردناک بیم داده است و چنین حکم کرده است:

**وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ قُولُهُ مَا تَوَلَّىٰ وَنَصَاهُ
جَهَنَّمُ وَسَاءَ مَبْعَرًا** (۱) یعنی کسیکه خلاف راه مسلمانها راهی را
پهروی کند او را بان طرف که اختیار کرده بر میگردانیم و بدوزخ داخلش می سازیم.

(۱) سورة الحجرات آیه - ۱۰

(۲) سورة الحجرات آیه - ۹

(۳) سورة آل عمران آیه - ۱۰۰

(۱) سورة النساء آیه - ۱۱۳

البته اسر صریح آن به نیکی و تقوی تعاون را ایجاب مینماید و از این بهتر دیگر نیکی نیست که به تعاون آن کلمه حق قوت و مناره ملت اعتلا یابد. مخبر صادق (صلی الله علیه وسلم) میگوید: **(ان ید الله مع الجماعة)** یعنی نصرت خداوندی با جماعت است.

وقتی که اجتماع درست گردد و بین آن الفت بهمیان آید پس قدرت خداوندی مدد کافی می باشد. باید اولاد ملت اسلامی با آنچه که شریعت آورده یقین نماید و آیار یقین کننده این دین نیست که بانجام دادن آنچه که خداوند توسط دین بر او فرض گردانیده قیام نماید **(احسب الناس ان يقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فیعلم من الله الذین صدقوا ولیعلم من الکاذبین)** (۲) ایامردی که میگویند ایمان آورده ایم می پندارند که ایشان بدو امتحان خواهند گذاشته شود و هر آئینه ما آنانی را که پیش از ایشان بودند امتحان نمودیم پس البته خدا معلوم و متمیز خواهد کرد آنانی را که راست گفته اند و معلوم و متمیز خواهد کرد آنانی را که دروغگویان اند.

آری! سوسن وقتی خوشنود میگردد که خداوند او را از صادقین محسوب نماید نه اینکه کاذب باشد. و کدام صدق خواهد بود که از فتنه نشئت کند و باز توسط آن صادق از کاذب ممتاز گردد البته صدق صدق در عمل است. آیا مادر حالی که مؤمن و دارای مقام بلند باشیم باین راضی خواهیم شد که با ذات و مسکنات سواجه شویم و در کشور ما و اموال ما شخصیکه بمذهب و مشرب ما نباشد از ظلم و استبداد کار گیرد و احترام شریعت ما را بجا نیاورد و مراعات قرابت و ذمه را نکنند؟

بلکه مقصد بزرگ اوسوق دادن لشکر فنا بر ما و تخلیه کشور از ما باشد و بعد از ما اولاد قبیله و طائفه ملت او جاگزین شود؟

هرگز نه . هرگز نه . کسانی که در ایمان خود مخلص و به وعده نصرت خداوندی ستیقن باشند طوریکه خداوند گفته :

(ان تصنصر و لله ينصر کم و یثبت اقدارکم) یعنی از بذل و اتفاق اموال و ایشا را رواج خود تخلف نمی ورزند حق داعی و خداوند حاکم و حکم ضرور شدنی است پس جای گریز کجاست ؟ کسیکه به نور خداوندی سی بیند می داند که یگانه راه حصول نصرت او تعالی و تقویه دین اتحاد و تعاون مؤمنان مخلص است ایابرای ما جواز دارد که بیرقهای ساسرنگون ، کشورهای با قسمت قسمت گردیده باشد و از جانب درباره سابقی که درد ست ساست قرعه کشی کنند و ما در مقابل هیچ حرکت عم نشان ندهیم ؟ و یا هم متحد نگردیم و با وجود اینهم ادعا کنیم که ما بخدا و یا آنچه که حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) آورده ایمان داریم ؟ چقد رنجناست بزرگیست اگر این حالت بردلهای ما خطور کند و من گمان نمیکنم که این حالت به دل مسلمان خطور کند و بر زبان او شاهد اسلام جاری باشد .

امتحان خداوند مؤمنان را

الهم احسب الناس ان يقرروا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتون
ولقد فتننا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و
ليعلمن الكاذبين (۱) .

بعضی از مردم بلکه اغلب آنها میگویند : ایمان آورده ایم حالا نکه ایمان دارای آثار سی باشد و آنها گمان میکنند که خداوند آنها را و آنچه که میگویند و می پندارند متروک خواهد گذاشت و یا آنها کدام حساب صورت نخواهد گرفت . آیا خداوند حکیم و عادل آنها را طوریکه گمان میکنند بدون ابتلاء خواهد گذاشت ؟ بلکه آنها را مورد ابتلا قرار میدهد تا نفسهای شان برای خود شان معلوم گردد

(۱) سوره العنکبوت - آیتهای ۲-۳ و ترجمه آن در بحث پیشتر بعمل آمده

و بدانند که آیا حقیقتاً مومنان‌اند و یا ادعا است که نفسهای شان آنرا تجویز نموده است و آرزوها آنها را مغرور گردانیده است ؟ هر آئینه اینها در او هام خود سرگردانند . می‌پندارند که بر هر چیز برسانند حالانکه ادعای شان حقیقت ندارد و ایمان در دلهای شان جاگزین نشده است . آگاه باشید که ایشان در گمان خود بخطارفته‌اند و خداوند مغرور کجور را بدون ابتلاء نمیگذارد بلکه او را در ادعا ایمان مورد ابتلاء قرار میدهد تا او تعالی اشخاص مجاهد و صابر را معلوم گردانند و حجت مردم بر خدا باقی نماند .

حاشا ! حکیمی که کتاب نازل کرده، پیاسبران را فرستاده، وعده و وعید نموده، بشارت و بیم داده، و قول او راست و وعده اش حق است باز همین ذات شخصی را با اساس عقیده خیالی که کدام اثری بر آن مرتب نباشد و با اساس گمانی که دارای اساس و حقیقت نباشد صاحب سعادت ابدی و نعمت‌های دائمی گردانند .

هر آئینه مغرور به گمان حیرت آور خود در تاریکیهای او هام خویش که ایمانش او را قدرت تحمل مشقتها و تکالیف نمی‌بخشد خود را از زمره منافقین که خداوند بر آنها حکم شقاوت ابدی و عذاب دائمی نموده دور می‌پندارد . ایمان بر هر هوس و آرزو غالب میگردد و نفس را بدون باعث و سوق دهنده به حصول و طالب رضای خداوندی دعوت میکند .

خداوند که راست‌ترین گویندگان است میفرماید: (لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يَوْمَنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَن يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ عَالِمُ الْمُتَّقِينَ) نما یستأذنک الذین لایؤمنون باللّه و الیوم الآخر و ارتاب قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون (۱) یعنی آنانیکه به خدا و روز آخرت ایمان می‌آورند راجع به تخلف از اینکه

به اسوال و نفسهای خود جهاد کنید اجازه نمی‌خواهند و خداوند برمتقیان دانا تر است. انبیه کسانی از تو اجازه تخلف می‌خواهند که آنها بخدا و رو ز آخرت ایمان نمی‌آورند و دلهای ایشان شک نموده. پس ایشان در شك خود مترددو سرگردانند. این قضاء خداوند و این حکم اوست بر کسانی که راجع به بذل ارواح و اموال خود در راه ادا فریضه ایمان اجازه می‌خواهند خداوند براینها حکم نموده که اینها ایمان نمی‌آورند.

خداوند راست گفته و کتب و رسولانش راست گفته است هر آئینه عقائد راسخ دارای آثار است که در عزائم و اعمال آشکار می‌گرددد در افکار و رویداد تا ثیر میکنند ممکن نیست که معتقدین آرا از نفسهای خود با دامیکه معتقداند دور سازند.

همچنان ایمان در همه شئون و حالات دارای خواصی است که از آن جدا نمیشود و دارای قوه است که از آن زائل نمی‌گردد و دارای صفات بزرگیست که از آن منقذ نمیشود. و دارای اخلاق عالیست که از آن سبایت نمی‌ورزد.

همین عقیده است که مؤمنان صدر اول در آن ممتاز بودند حتی کسی نیکه از عقائد آنها انکار میکردند بر مزیت و علو منزلت آنها اعتراف مینمودند.

بلی! همان کسانی اند که در آتش استحان و ابتلا خداوند ذوب شدند و ایمان شان مانند طلای صاف خالی از هر قسم غش بود. و خداوند در مقابل صبر برای شان نعمت های دائمی آماده ساخت. چه قدر سخت است ابتلا خداوندی! و چه قدر دقیق ترست حکمت او! باید در مقابل ابتلا خداوندی همه عادات بد ترک شود. سختیها تحمل کرده شود. اسوال صرف کرده شود و ارواح قربانی شود. هر خطریکه باعث هلاکت میشود باید از آن دوری ورزیده شود مگر آن خطریکه در راه ایمان باشد باید در این وقت از ثبات و استقامت کار گرفته شود زیرا هرگونه هلاکت در راه ایمان بقای ابدی و هر تکلیف در راه ادا حقوق ایمان سعادت دائمی است.

مؤمن مال خود را در راه مقتضیات ایمان انفاق می نماید و از فقر هیچ خوف و بیمی ندارد گرچه شیطان او را وعده فقر میدهد هر آئینه برای مؤمن بعد از این زندگی زندگی دیگری است و بعد از این لذت لذت دیگری است و بدون آن سعادت که شیطان آنرا برایش مزین نشان میدهد سعادت دیگری است همینطور مؤمن می بیند (اگر ایمان دل او را مس کرده باشد) اگرچه بدرجه نهائی کمال نرسیده باشد. ایمان دارای تکالیف شاقه است. ایمان دارای فرائضیست که ادای آن مشکل است مگر بر کسانی مشکل نیست که خداوند دلهای آنها را برای تقوی امتحان کرده باشد.

قیام کردن بفرائض ایمان با خطر ها پوشیده است و رنجها را در بردارد چطور نباشد و حالا نکه اولین چیزی را که ایمان واجب میگرداند گذشت انسان از نفس، مال و خواهشات است و گذاشتن همه است تحت او اسر خداوند.

مؤمن در وقتی مؤمن حقیقی می باشد که خدا او را رسولش را از نفس خود مجبور بقریداند. اولین احساس که در نفس مؤمن پیدا میشود اینست که خود را در این دنیا بسوی آخرت که از دنیا خو بترودا ثمر است رهگذر می پندارد و اولین قدمی را که مؤمن بدعوت داهی ایمان بر میدارد روح خود را فدا می کند و از ندای حق که به لسان انبیاء می باشد دیگر داعی دارای ندای بلند و حجت واضح نمی باشد خداوند در راه صہانت ایمان سادامیکه های حرکت کرده میتواند و چشم دیده میتواند و دست کار کرده میتواند عذروتعلقات رانمی پذیرد امتحان شدن مؤمن از طرف خداوند سنتی از سنن او تعالی است و توسط آن صادقان را از منافقان تمیز میکند و این قانون خداوند قرن به قرن تا دنیا به پایان می رسد دوام دارد. خداوند در هر قرن مومنان را بسوی جهاد بادشمنان سر سخت و قوی دعوت میکند اگر اسر خدا را بجا آورند بانها اجر نیک نصیب میگرداند و اگر اعراض نمود ندانها را به عذاب دردناک معذب مینماید. پس ترازوی عدالت خداوند تا روز قیامت نصب گردیده و در آخرت پاداش پورده اده پس آنانی که نفسهای خود را به علامه ایمان نشانی کرده اند و بر شکل آن که در

میخیزد آنها قرار دارد - قناعت سی و ررند - باین گمان نباشند که عدالت خداوند آنها را و آنچه را که گمان میکنند ستروک و فرا سوش قرار خواهد داد . هرگز اینطور نخواهد بود بلکه در هر سال مورد ابتلا خواهند گردید . پس افراتیان دین که در سال بخیلی نشان میدهند و ارواح خود را قربانی نمیکنید فکر کنید موقعیت آنها در علم خداوند چگونه خواهد بود ؟ آیا از کسانی خواهند بود که از راستی کار گرفته اند ؟ و یا از کسانی که دروغگو یا نند خداوند مومنان را به وسائلی خیر رهنمونی کرد و از عواقب اسو آنها را رابطط ساخته است .

اسباب حفظ سلطه

«اَفْلَمْ یَسِیْروْا فِی الْاَرْضِ فَتَکُوْنُ لَھِمْ قُلُوْبٌ یَّعْقِلُوْنَ بِہَا وَاَذْاَنٌ یَّسْمَعُوْنَ بِہَا فَانْھَالِیْکُمُ الْاَبْصَارُ لَکِنْ تَعْمٰی الْقُلُوْبُ اَلَّتِیْ فِی الْبُصُوْرِ» (۱)

ایا در زمین نگشتند تا ایشان را دل‌هایی بود که بان سیداستند و یا گو شہاسی بود که بان سی شنیدند پس چشم‌ها نابینا نمی شود و لکن دل‌ها که در سینه‌هایی باشد نابینا می شود .

خداوند بندگان خود را در روی زمین بسیر و سیاحت امر نموده و گفته :

«قُلْ سِیْروْا فِی الْاَرْضِ فَانْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ» (۱)
بگو: در زمین بروید . پس بنگوید که انجام گنهگاران چگونه شد !

البته این امر خداوند باین منظور راست تا به بندگان خود درباره گذشتگان و آیندگان - قضاء حق و حکم عادل خود و ایشان د هد و آنها و اسر او تعالی را اطاعت کنند و حدود و شرائع را مراعات نمایند و بدین وسیله خوبی دنیا و سعادت آخرت نصیب شان گردد .

(۱) سوره الحجج آیه ۶

(۱) سوره النمل آیه ۶

کسیکه دارای دل عاقل، چشم بینا و عقل دانا باشد و حوادث جهان را تتبع و کیفیت انقلاب سلطتها را تدبر نماید و در تاریخ قرن گذشته متعمق گردد و آنچه را که خداوند از کتاب منزل خود بر وی حکایت نموده مورد اعتبار قرار دهد بدون شک حکم میکند که او در باره ملت مرتکب بدی نشده و مات با بلاه سواجه نگر دیده است. و اگر سلتی بادی سواجه شود البته سلت مرتکب ظلم گردیده، از حدود خداوند تجاوز نموده، او امر او تعالی را ترك گفته، از شرائع حقّه متحرف گردیده و احکام او را تحریف و کلامش را حسب خواهشات و غرائز شهوانی تاویل نموده است.

طوریکه بتقدیر خداوند قادر و دانا غذاها و اختلاف فصول و هوا در امرجه تا ثیر دارد همچنان حکمت خداوند مقتضی است که برای هر عمل از اعمال انسانی و برای هر مرحله از مراحل بشری در هیئت و حالت اجتماعی تأثیری باشد و بهمین سبب خداوند با ما سر رحمت خود که بر بندگان خود دارد حدود را تعیین نموده و احکام را بمیان آورده تا خیر از شر، مفید از مضر تمیز گردد، و برای این منظور پیا پیهران فرستاده و کتب را نازل کرده است.

لذا کسیکه از او سر خداوندی مخالفت و رزدوی بر نفس خود ظلم کرده پس برای رسوائی دنیا و عذاب آخرت آماده شود.

ممکن گاهی تأثیر عواصل کونی در مراحل زندگی مخفی مانند حتی طیب ماهر هم مگر تا ثیر احوال اولاد انسان در حالت اجتماعی برای صاحب ادراک که دارای بصیرت کور نباشد سهولت معلوم شده میتواند. ایانده ای که خداوند اتفاق نظر را در مصلحت اجتماعی و اتصال رابه علاقه الفت در منافع کلی سبب قوت و استکمال لوازم راحت این دنیا و مکان وصول بخیر ابدی آخرت گردانیده است و تنازع و غبن را علت ضعف و سبب سقوط در گودال عجز از هر فائده دنیوی و اخروی و باعث وقوع متنازعان در جنگال ملل دشمن.

کسیکه با حوال ملل گذشته و موجوده نظر کند و بمرض قلب و ناپائینی چشم مبتلا نباشد وی اسرار خداوندی را در این قول او تعالی می یابد:

(واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا) (۱) یعنی همه شما بر ریسمان خدا (قرآن) چنگ زنید و پراکنده نشوید.

و نیز در این قول خداوند **(ولا تأماز عوا فتفشلوا و تذهب ریحکم) (۲)** یعنی بایکدیگر نزاع مکنید که در اینصورت بزدل شوید و قوت و عظمت شما از بین برود. خداوند تما یل راه کسانی که با آنها تما دل درست نیست و اعتماد را بر آنچه که بران اعتماد درست نیست سبب اختلال امنیت و فساد حال و انمود ساخته پس کسیکه بر عمل شخصی اعتماد کند و آن شخص مورد اعتماد نباشد و جامعه حقیقی او را شامل نشود و نه با او رابطه صحیحی وصل شود و طبعش او را تنها بر عایت مصلحت و کتمان سرو صرف سیاسی در راه جلب منفعت و دفع ضرر خودش وادار سازد بدون شک حالش فاسد و عاقبتش خراب گردد و اگر سلطان باشد سلطنتش ضائع و اگر امیر باشد امرش باطل میگردد. حوادث شاهد و احوال مغرورین ناطق است پس کسیکه بصیرتش کور نباشد و با ولین التفات سرور از نهی خداوند بزرگ و در این قواش درک میکنند:

(لا تتخذوا عدوی وعدوكم اولیا تلقون الیهم بالموودة وقد كفر و ابما جا کم من الحق) (۱) یعنی دشمنان مرا و دشمنان خود را که بسبب دوستی با ایشان پیغام میفرستید دوستان مگیرید حالانکه بآنچه که از دین راستین به شما آمده است کافر شده اند.

و نیز در این قول خداوند **(لا تتخذوا بطانة من دونكم لا یآلوکم خبا لا و دوا ما عنکم قد بدت الیغضا من افوا ههم و ما تخفی صدورهم اکبر) (۲)** یعنی غیر از خود کسی را که در خرابی شما کوتاهی

(۱) سوره الممتحنة آیه ۱ (۲) سوره ال عمران آیه ۱۱۸

نمیکنند دوست نهانی بگیرد ایشان رنج شمارا دوست دارند به تحقیق از دانهای شان دشمنی اشکارا شده و آنچه که سینه های آنها پنهان کرده بزرگتر است. همه نواهی خداوند با ساس حکمت بالغه بنا یافته و بمصالح هر دو جهان رهنمون می باشد. بر ذمه هر شخص از سلسله لازم است که بانجام دادن فریضه و واجب خود قیام کند تا بواسطه آن در این دنیا زندگی خود را تا بین نماید. آدمی صاحب یک قلب است. اگر جملگی همت خود را محض بسوی یک هدف متوجه نماید همه چیزها از او قوت میگیرد. و اگر در هر دو سها مستغرق گردد و در اسایش مبالغه و افراط ورزد و بوجود نعمتها تکبر نماید آنگاه از فرائض خود غافل و خود را با ضرر مواجه سازد. وسخت ترین عذاب خداوند بر او نازل می شود. بلکه شاید آثار اعمال او به شخص مجاور و نزد یک اصابت کند.

و با احتراق آتش فساد اخلاق - و انحراف از سنن - حق ساکنان قریه و یا ساکنان شهر خود رازیان رسانند این نشانه کردار آسایش جویان هر سلسله است که صدای آنرا گوشهای کر نمی شنود و چشم های نابینا آنرا نمی بینند و اینکه خداوند احوال آنها را بیان نموده در آن بزرگترین عبرت را باید سراغ کرد (و کم ادلمکنا من قریة بطرت معیشتها فتلک مما کنهیم لهم تسکن من بعد هم الا قلیلا و کنانحن الوارثین) (۱) و بسا قریه و گروه را که در معیشت خود از حد گذشتند هلاک ساختیم پس اینست مساکن آنها که بعد از ایشان آباد نشده مگر اندک و ساد را خوارث آن هستیم) حتی اذا اخذنا متریفیهم بالعداب اذا هم بجأرون لا تجاروا الیوم انکم منالانصر و ن) (۲) تا چون اسودگان ایشانرا به عذاب بگرییم در آن وقت ایشان فریاد میکشید عرآئینه شما از جانب ما نصرت

(۱) سوره القصص آیه ۵۸

(۲) سوره المؤمنون آیات ۶-۵۷

نخواهید یافت (ذالکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تفرحون) (۳) این گمراهی - بسبب آنست که در زمین به ناحق - شادمانی میکردید و بسبب آنست که به ناحق بخود نازیدید .

این عواقب کسانی است که خداوند به سبب عیاشی و تن پروری برای آنها لازم گردانیده است (ومن اعرض عن ذکر یمان له معیشة ضنکا و نحشرة يوم القيامة اعمى) (۱) و کسیکه از یاد من رو بگرداند پس هر آئینه او را معیشت تنگ است و او را در روز قیامت کور برانگیزانیم .

بأنسان علم کم داده شده و به تنهایی نمی تواند که همه راه های منافع شخصی خود را درک کند و نه بر همه منافع سودمندی که بران دست یابد سی تواند آگاه شود و نه اضرار خفی و پنهان را می تواند تا از آن خود را حفظ نماید انسان ناتوان پیدا شده و خداوند با و ارشاد نموده تا از هموعان خود استعانت بجوید (وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا) (۲) و گردانیدیم شما را نژاد ها و قبیله ها تا با هم شناسا شوید .

ماخلق شده ایم در حالیکه به کمک محتاج هستیم و پروردگار ما را هدایت نموده تا به یکدیگر خود معاونت و کمک نمائیم .

این است آنچه عقل در مصالح خاص برآن حکم میکند پس آن چنان خواه عذب بود که خداوند یک شخص را بر عایت و سرپرستی یک ملت مقرر کرده باشد ؟ و زمام مصالح عمومی ملت را حسب اراده اش با و سپرده باشد، و این شخص در آن باعث و در انحطاط و ترقی آن سهم بزرگ داشته باشد ؟ شکی نیست که چنین شخص

(۱) سوره المؤمن ایه ۷۴

(۲) سوره الشوری ایه ۳۸

(۳) سوره الحجرات ایه ۱۳

بمشوره و با استفاده از نظریه اشخاص عاقل و دانا محتاج تراست و وسعت دائره احتیاج او بمشوره با اندازه وسعت حکومتش می باشد .

خداوند به پیغمبر پاک خود چنین تعلیم و ارشاد می نماید: (و شاورهم فی الامر) (۱) یعنی با مسلمانها در کار مشوره نما .

و بتا یید مشوره مؤمنان را چنین تحسین می کشد: (و امرهم شوری بینهم) (۲) و کار ایشان باهم مشوره کردن است .

پس کدام چشم امت این راه راست را گذاشته بسوی بیراهه رود؟ و کدام بصیرت است که بسوی این راه راست هدایت نشود؟

(افلم یذبروا القول ام جا هم ما لم یأتا با هم الاولین) (۳) اگر وازع (م) مملکت لحظه بخود نظر کند هر آئینه خواهد دید که مملکتش همه وقت در معرض اطماع طمع کنندگان قرار دارد .

و حرص که در طبائع بشر گذاشته شده امت همسایگان خود را تخریک مینماید تا بر مملکت حاکمیت پیدا کنند و اهل انرا ذلیل و محکوم سازند و از منافع زمین انها استفاده نمایند و ثمرات زحمت آنها را بمردم خود بدهند .

پس بروی و کسی که در امور باوی از پیشه و ران دست اندر کارند و صاحب منصبان و ارباب رأی و ارکان مملکت لازم است که برای دفاع و جلوگیری از پیش آمدهای

(۱) سوره ال عمران آیه ۱۵۹ — ۲ سوره الشوری آیه ۳۸

(۳) سوره المؤمنون آیه ۶۹

(م) اینجا وازع آن شخصیت که در وقت جنگ صفوف راسی اراید و برای هر یک جای مناسب را تعیین میکند و این در حدیث ابوبکر (رض) آمده و حسن (رض) چنین گفته: لا بد للناس من وازع یعنی مردم را از داشتن وازع چاره یی نیست

نا گهانی تجاوز و مصیبت‌های تاخت و تاز بیگانه اساده شوند و اگر در لوازم دفاع
تقصیر ورزند و یا در باره آنچه که سیل اطماع را مانع می شود مساهله نمایند و یا
در باره آنچه که به قوت آنها تمام میشود تکالیف نشان دهند و سهل انگاری پیشه
گیرند هر آئینه مملکت آنها در معرض بر باد قرار میگیرد و خویشین را در گودال
خطر ها پرتاب میکنند .

درین مطلب دانا و نادان حکیم و ابله آگاهند و این سرور از فصاحت
و ابهام است .

خداوند بزرگوار آیه (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة) به تهیه
وسائل قوت اسیر فرموده و بدست آوردن این قوت را به طاقت و استطاعت و به حسب
مقتضیات عصر زمان و تهدید آنها نکه ترس و بیم شر و فساد آنها موجود
باشد و بسته ما ختم است .

فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثا (۲) پس این
سردم را چه حال است نزد يك نیستند که سخنی را بداندند .

این قول خداوندی غافل را بیداری کند و فراموشکار را یاد آوری شود . اعطای
حق به صاحبش و گذاشتن هر چیز در موضوع شایسته اش و تقوی نفس اسور مملکت
بانانیکه بتواند از عهده آن بدر شوند این همه از آن چیز ها یست که مملکت و نظام
داخلی از خلل نگهبان می شود و نفوسهای ملت را از علالتها شفاء می بخشد .
اینست که عقل بر آن بالبداهه حکم میکند و آن عنوان حکمتیست که بر آن
آسمانها و زمین قیام کرده و نظام هر موجود ثابت گردیده و آن عدلیست که بر آن

(۱) سوره المؤمنون آیه ۶۹

(۲) سوره السناه آیه ۷۷

(۳) سوره النحل

فرمان رفته است و خداوند بان در این آیه امر کرده : **(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ)** (۳) خداوند به عدل و نیکوئی امر میکند .

طوری که — ظلم یعنی تجاوز از اعتدال و خارج شدن از استقامت در هر چیز از اجزاء عالم سبب فنا و ضلالت می شود .
همچنان ظلم در همت های بشری رخنه می اندازد . از همین جاست که او را سر خداوند بنده را به عدل می خوانند و در کتاب مجید (قرآن کریم) . ظلم را نازوا می شناسد . حکام اولین اشخاص اند که در این باب بآنها اوامر و نواهی متوجه گردیده است .

عدل آن حکمتیست که خداوند بر بندگان خود بان منت گذاشته و آنها را بخیر کبیر مقرون ساخته و چنین فرموده است :

(وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) (۱) و هر که را دانش داده شد هر آینه نیکوئی بسیار داده شد .

حکمت مظهري از مظاهر صفات بزرگ خداوند بوده و او تعالی حاکم عادل و لطیف خبیر می باشد .

کسی که در زمین سیر و حرکت کند و تواریخ ملل را تتبع و جستجو نماید و دارای قلب با بصیرت باشد ، در خواهد یافت که بناء کشورد و وقتی منهدم و تخت بزرگی آن منقلب میگردد که شقاق و اختلاف بعیان آید یا بر آنکه غیر موثوق است اعتماد کرده شود . یا عنصر اجنبی تفوذ نماید ، یا در رای خود سری پیدا شود . یا از مشوره استنکاف ورزیده شود ، یا در تهیه وسائل قوت و دفاع از مملکت اهمال نشان داده شود .

با اعمال و کارها بشخصی سپرده شود که از عهده آن نمیتواند برآید و هر چیز در غیر موضعش گذاشته شود آنگاه در حکم ظلم و در نظام اختلال رخ میدهد.

در همه این حالات از سنن خداوند انحراف روید هد و غضب او بر گنهگاران نازل می شود و او احکم الحاکمین است اگر در آیات قرآن تدبیر نمائیم و از حوادثی که در ممالک اسلامی بوقوع پیوسته عبرت گیریم هر آئینه خواهیم دانست که در بین ما شخصی موجود است که از او امر خداوند منحرف شده از طریق هدایت گمراه شد. راه راست را که برای خداوند نشان داده و بان ما را دعوت نموده ترک گفته است و در بین ما شخصی سراغ می شود که از هوس های نفسانی و قدسهای شیطانی پیروی میکند (ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ لَمْ يَكْ مَغِيرَ انْعَمَةِ الْغَمِّهَا عَلٰی

قَوْمِ حَتَّى يَغْيِرُوا مَا نَفْسَهُمْ وَاِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

وقتی که خداوند قوم فرعون و دیگران را به سبب گناهان به عذاب گرفتار نمود در این آیه میفرماید:

موجب اینهمه آنست که خداوند هرگز نعمتی را که بر یک قوم انعام کرده تغییر دهنده نیست تا آنکه حالی را که در ذات ایشان است خود بدل نکنند و هر آئینه خدا شنوا دانا است.

واجب علماء

علماء را سخ که روح ملت بشمار می آیند مکلف اند آنچه که خداوند واجب گردانیده است آگاه سازند. دلهای خوابیده را بیدار و از فراغ دین با خبر نمایند و به جاهل تعلیم دهند. نفسهای پژمرده را بحرکت آرند. همه را با آنچه که خداوند بر پدران آنها انعام کرده پند دهند و آنها را به آنچه که خداوند برای به سبب استقامت آماده ساخته ملتفت نمایند و آنها را از سوء عاقبت عدم رجوع بآنچه که بر آن

(۱) سوره الانفال - آیت ۴۴ تفسیر این آیت که قبل از این هیچکس آنرا

طوری که می باید تفسیر می شد تفسیر نکرده است در مقاله دوم می آید.

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم واصحابش (رض الله تعالی عنهم) بودند پتروسانند و آنها را به ترک هر بدعت و عادت بد دعوت نمایند که با نصوص کتاب مجید مطابقت ندارد همچنان علماء مکلف اند که سیدی را با بیان وعده خداوند زائل کنند که می فرماید .

(وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليس تخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلهم من بعد خوفهم امنا) (۱)
یعنی خدا به آنانی که از شما ایمان آورده اند و عملهای نیکو کرده اند وعده داده است که البته ایشان را در زمین چنانکه کسانی سابق ایشان را خلیفه ساخته بود خلیفه سازد و دین شان را که برای شان پسندیده است البته قوت دهد و البته بعد از ترس شان ایمنی را بایشان بدل دهد. مرا پرستش میکنند و چیزی را با من شریک نمیگردانند این وظیفه علما راسخ است وعده ایشان در بین مسلمانان اندک و محدود نیست و نه گمان میکنیم که اینها در آنچه که خداوند بآنها تفویض نموده و بر ذمه آنها لازم گردانیده است تکاسل می ورزند اینها امانت داران دین، حامیان شریعت، برافرازندگان بیرق اسلام و اوصیای مؤمنان اند. خداوند ایشان را بکارهای نیک موفق و مویدان را از ارشادشان مستفید گرداند.

آغاز پراگندگی در روابط ملل اسلامی

سلت جسم بزرگ، قوی، انبیه و صحیح المزاج بود سپس با عوارض مواجه گردید و ارتباط اجزای آنرا ناتوان ساخت و اجزای پراکنده و افحلال گذاشت و نزدیک بود که هر جز علیحده گردد و بمثل این حالت صورت جسم مضمحل گردد این انحلال ضعف روابط ملل اسلامی وقتی آغاز گردید که رتبه های علمی از رتبه خلافت جدا

گردید طوریکه عباسیه‌ها بعد از ماسون تنها بنام خلافت اکتفا ورزیدند بدون اینکه به پیروی خلفا راشدین رضی الله تعالی عنهم شرف علم و آموزش علوم دینی را حاصل کنند و در اصول و فروع آن اجتهاد نمایند. ازینجا بود مذاهب زیاد بمیان آمد و از آغاز قرن سوم هجری اختلافات منشعب گردید و بعدی رسید که مثل آن در هیچ یک دین سابقه نداشت. سپس وحدت خلافت از بین رفت و چندین خلافت متقسم گردید مانند خلافت عباسی در بغداد، خلافت فاطمی در مصر و بلاد مغرب و خلافت اموی در اندلس، رشته اتحاد سلت از هم گسست و تفرقه بمیان آمد و مقام خلافت به مقام شاهی تنزیل یافت و هیئت آن از نفسها زائل شد و طلب کنندگان سلطه و قدرت به فراهم آوردن وسائل قوت و شوکت دست زدند. و جنبه خلافت را در نظر نگرفتند. اختلافات شدید بروز کرد و علائق ذات البینی به سبب ظهور چنگیز خان و اولاد او و تیمور لنگ قطع گردید و این نیروهای اجنبی مسلمانها را با کشتار و ذلت مواجه نمودند حتی مسلمانان را از نفسهای خود غافل ساختند پس وحدت آنها بطور کلی زائل شد و علائق بین ملوک و علما منقطع گردید و هر یک بحال خود مشغول و بآنچه که نزدیکش بود بآن متمائل شد و مردم از هم متفرق شدند و هر توده به پیروی داعیئی پرداخت. اگر داعی سوی سلطه و قدرت دعوت میکرد و یا بسوی مذهب نتیجه یکسان بود و پس آثار عقائد که بوحدت و تشدید روابط دعوت مینمود ضعیف شد و چیزیکه در عقول و مفکوره های آنها بود همه صور ذهنی ابود که مخزن خیال بر آن احتوا میکرد دو حافظه به عرضه نمودن آنچه که از قبیل معلومات در خز این نفس بود اکتفا میورزید و سر از آثار آن بدون تاسف و حیرت که در وقت نزول مصائب بر بعضی مسلمانها حسب تنفیذ قضا و رسیدن خبر بگوشها بعد از طول زمان پیدا می شد دیگر چیزی باقی نماند و این تاسف و حیرت یکنوع حزن نیست که بر چیز فوت

شده صورت می‌گرفت مانند حزقی که به سردگان قریب صورت می‌گیرد و باعث چنان حرکتی نمی‌شود که مصیبت را تدارک نماید و شر را دفع کند.

واجب علما

واجبی را که علماء از روی وراثت به لسان شارع شرف آنرا نائل شده‌اند اینست که برای احیاء و استواری پیوند دینی قیام نمایند و اختلافی را که بغرض سلطه و قدرت بمیان آمده با ایجاد و استقرار اتفاق که دین بان دعوت می‌کند تدارک نمایند و کانون ایجاد اتفاق را بساجد و مدارس خود تخصیص دهند تا هر مسجد و هر مدرسه سهبط روح زندگی متحد و هر یک آن حلقه یک زنجیر باشند که بحرکت یک طرف، دیگر طرف بحرکت آید -

علما، خطباء، ائمه و وعائاً همه نواحی زمین بعضی با بعضی دیگر مرتبط گردند و در سالک سبختی برای خود سرائر کز تاسیس نمایند تا در شئون وحدت خود بان مراجعه کنند و همه مردم را بان چیز که بسوی آن قرآن و حدیث رهنمائی می‌کند متوجه سازند و همه اطراف وحدت را در یک مرکز جمع نمایند. تا به تقویه دین و حفاظت آن از شر و نکبت‌های جواسیس و دشمنان و به برآوردن حوادث ملت بپردازند و نیز این وحدت مؤثرترین انگیزه نشر علوم و تنویر اذهان و حفظ دین از بدعت‌های زیان‌آور سی باشد. خیلی متأسفم که اندیشه‌های علما و دانایان مسلمانان باین وسیله که از قریب‌ترین مسائل می‌باشد متوجه نگردیده است. امیدوارم که صاحبان عزت، قوت و غیرت باین وسیله تمسک ورزند و اسراء و اعلمای مسلمانان از آنها پشتیبانی نمایند و آنها را متحد سازند.

مشکل نیست که مبلغین را باشخاص دور بفرستند و باشخاص نزدیک مصافحه نمایند و از احوال یکدیگر خود راجع به مصالح دین و فوائد دنیوی و از ضرری که ترس و وصول آن موجود باشد مطلع گردند و البته باین عمل بزرگ

تا حیات باقی و آرزو ها موجود است فریضه را انجام خواهند داد و سعادت را نائل خواهند گردید. باز گشت تنها بسوی خداست .

سنن خداوند در ملتها

و تطبیق آن بر مسلمانها

(ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم) (۱)

هر آئینه خدا حالت قومی را تغییر نمیدهد تا آنکه آنچه را که در نفسهای ایشان است خود تغییر دهند .

(ذلک بان الله لم یشکک ما بانفسهم) (۲)

ما با نفسهم (۲) این (گرفتاری به عذاب) به سبب آن است که خدا هرگز تغییر دهنده نعمتی که آنها بر قومی انعام کرده باشد نیست تا آنکه آنچه را که در نفسها ایشان است خود تغییر دهند . این آیتهای کتاب حکیم است بسوی حق و راه راست هدایت میکند .

و در این آیتهها بدون گمراهان دیگران شکی نمی آرند .

آیا خداوند از وعده و وعید خود مخالفت می ورزد در حالیکه او تعالی راستترین وعده دهنده و قادرترین بیم دهنده است ؟ آیا خداوند پیامبران خود را تکذیب نموده ؟ آیا از پیامبران نصرت و کمک خود را باز داشته و آنها را دشمن دانسته ؟ آیا با خلق خود خیانت کرده و آنها را به گمراهی سوق داده ؟ نعوذ بالله ! آیا آیتهای روشن و واضح را بی جار و عبث نازل کرده ؟ آیا به پیامبران خود افترا و دروغ بسته ؟ آیا پیامبران بر خدا دروغ بسته اند ؟ آیا خداوند بندگان خود را بر مو و مغلط و پیچیده گسسته فهمیده نشود و اشیا را تفسیر

که ادراك نشود مخاطب قرار داده؟ ایا آنها را بچیزی دعوت کرده که آنرا نمیدانند؟ نستغفرالله؟

ایا خداوند قرآن را به لسان عربی، که در آن هیچ کثری نیست، نازل نکرده، و در آن هرا مرو موضوع را تفصیل نداده، و آنرا برای عرشی بیاب کننده نگردانیده؟ صفات باری تعالی پاکیزه و مقدس است و از آنچه که ظالمان از روی تکبر میگویند مبری است.

در وعده و وعیده خود صادق است. پیامبر دروغین را نفرستاده. و نه کدام چیز عبث را بعمل آورده. بما هدایت نکرد. مگر راه راست را. آیتهای او تغییر پذیر نیست آسمان ها و زمین زائل می شوند مگر حکمی از احکام کتاب او زائل نمی شود و از پیش روی و عقب آن با و باطل نمی آید. خداوند می فرماید:

(و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذ کر ان الارض یرثها عبادى الصالحون) (۱) و هر آئینه در زبور بعد از هند (توراة) نوشته ایم که هر آئینه زمین را بندگان صالح من به میراث می گیرند.

همچنان می فرماید: (ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین) (۲) و سر خدا و پیغمبر او و مومنان را عزت است و نیز می فرماید: (و کان حقاً علینا نصر المؤمنین) (۳) بر ما نصرت بخشی مومنان حق است.

و نیز می فرماید: (لیظهره علمى الدین کلامه و کفى بالله شهیداً) (۴) تا آن دین را بر هر دین غالب نماید و کافی است خدا گواه.

(۱) سوره الانبیا آیه ۱۰۵ -

۲ سوره المنافقون آیه ۸ -

۳- سوره الروم - آیه ۴۷

(۴) سوره الفتح آیه ۲۹

این آنچه است که خداوند در آیت‌های محکم خویش که هیچ تا و یل را قبول نمی‌کند وعده آنرا داده است. البته به تا و یل این آیت‌ها شخصی می‌پردازد که از راه گمراه شده باشد و تحریف کلمات را از مواضعش مرتکب گردد. این عهد و پیمان او باین است می‌باشد که محل رحمت او تعالی است و خداوند در وعده خود باید ار است. باین ملت وعده نصرت، عزت و علویشان نموده و تا روز قیامت راه سو عود را برایش هموار ساخته است و خداوند مجد و عظمت آن را به مدتی منحصر نکرده و برای عزت آن حدی را تعیین نه نموده است.

این ملت‌ست که خداوند آنرا در بینوایی نشئت و پرورش داد و شأن آنرا به ذروه اعلی رسانید تا آنکه قدم‌های آن بر قله‌های بلند کوه هائ ثابت گردیده و کوه‌های شامخ از عظمت آن کو بیده و پارچه پارچه گردید. زهره جانوران درنده شکافته شد از ترس آن پرده‌های دل‌ها پاره شد. ظهور خوفناک آن نفس‌ها را در ترس و بیم انداخت. هر عقل متحیر گردید و اهل حق راه سبب را در یافتند و گفتند: **(قوم کا نوا مع الله فکان الله معهم)** یعنی قومی بودند که با خدا بودند و خدا نیز با آنها بود.

را در سدانی به نصرت دین خدا پرداختند. و بسنت او تعالی راه راست را جستند و او تعالی با آنها کمک نمود. این ملتی بود که در نشئت و آغاز خود تنگ دست بی سرمایه و به سلاح و وسائل جنگ محتاج بود. در بین صفوف ملت‌ها در آمد و در زین‌های آنها قدم گذاشت و برج‌ها و خنادق مجوس مانع پیشرفت آن نگردید. و نه ایشان راقعه‌ها و سنگرهای رومیان و نه سخته‌های راه‌ها مانع گردید، و نه اختلاف هوسها - به همت ایشان زبانی رساند و نه ثروت‌های و افراد یگران نفس‌های آن را دیگرگون ساخت. و نه عظمت ملوک، نه قدامت منازل، نه تنوع اسلحه و نه وسعت دایره فنون آنها ایشان را بترس و رعب درآورد. و نه سیر و حرکت آنرا احکام قوانین

و تنظیم شرائع آنها متوقف ساخت و نه به غیران دیگر ملتها در فنون سیاست کسب شهرت نمود. این ملت که چون در یک مملکت دیگر داخل می شد اهل این مملکت امر این ملت را بدیده تحقیر می نگریست و بآن اهانت می گذاشت. زیرا بخاطر هیچکس نمیگذشت که این ملت پایه های دول بزرگ را متزلزل خواهد ساخت و اسماء آنها را از لوحه عظمت محو خواهد نمود. در دل کسی این خاطر مخطور نمی کرد که این جمعیت کوچک ملتهای بزرگ را مغلوب خواهد نمود و در نفسهای این ملتها عقاید خود را جاگزین خواهد ساخت و این ملتها را تابع اوامر، عادات و شرائع خود خواهد گردانید.

این ملت با وجودیکه از حیث قوت عدد و قوت وسائل ناتوان بود به چنان سرمنزلی رسید که دیگر ملتها به آن مقام رسیدگی نتوانستند.

بلی! قومی بود که در وعده خود که با خدا کرده بود صادق بود. و او تعالی این قوم را بصورت کامل عظمت دنیوی و سعادت اخروی نصیب گردانید. عدد این ملت تقریباً دویست میلیون نفر و زمینهای آن از محیط اطلس تا داخل کشور چین بود این زمین ها خیلی حاصلخیز و ساحه خیلی وسیعی بود اما زمانی رسید که مملکت آن تا راج و اسوال آن سلب و اجانب قبائل این ملت را یکایک تحت نفوذ و حاکمیت خود درسی آورند و زمینهای آن را قطعه قطعه بین خود تقسیم میکنند در حالی که نه فریاد آن شنیده می شود و نه امر آن مورد قبول و اطاعت قرار میگیرد.

این همان ملت است که دول بزرگ به حالت ذلت بآن جزیه می پرداخت تا حیاتش محفوظ باشد و ملوک آن در این روزها سبب بقا خود را به قرب این دول اجنبی می دانند!

(۱) این عدد در وقت نوشتن این مقاله سال ۱۸۸۳ میلادی بود اما امروز عدد

آن از چهار میلیون بیشتر است.

چه مصیبت بیکران چه بلای بزرگیست ؟ !

آیا این يك امر خطیر نیست؟ آیا این بلای نیست که نازل شد؟ سبب این انحطاط چیست؟ و علت آن چیست؟ آیا از رحمت خداوند مأیوس شویم و گمان بریم که (نعوذ بالله) خداوند به مادر و غ گفته؟ آیا در نصرت او تعالی که با ما وعده اکید نموده شك یواریم؟ معاذ الله !

هیچ چیز از آن نبود و نخواهد بود پس بر ما لازم است که بر نفسهای خود نظر کنیم و خود را مورد ملاتمی قرار دهیم هر آینه خداوند بر رحمت و عنایت خود برای سیر ملاتها سنن و قوانینی را وضع نموده است و سپس گفته: (وَلَن تَجِدَ لِسَنَةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) (۲) یعنی برای سنت خداوند هرگز تبدیلی را نخواهی یافت .

خداوند پاک در آیات محکم خود به ما هدایت داده و ملتفت ساخته. ملتتهائیکه تخت عزت آنها سقوط نموده و نام آنها از لوحه وجود محو شده سبب آن گمراهی از راه سنن خداوندیست که با اساس حکمت بالغه او تعالی بمیان آمده. خداوند عزت، حاکمیت، رقابت، اسنیت، عیش و عشرت يك قوم را تغییر نمیدهد تا آنکه این قوم خود حالت خود را از قبیل نور عقل، صحت فکر، اشراق بصیرت و از افعال ملل گذشته عبرت و در احوال دین تدبیر نمودن را تغییر دهد و از راه خداوند گمراه شود البته بعد از تغییر و انحراف با هلاکت و خرابی مواجه می شود و نیز نتیجه هلاکت و خرابی را به سبب عدول و انحراف از سنت عدالت و خروجش از طریق بصیرت و حکمت در خواهد یافت .

افراد این ملت از اسنیت فکری، صداقت قولی، سلامتی باطن، عفت شهوانی، غیرت حق و از نصرت و تعاون بمنظور حفاظت آن منحرف گردیدند. از کاسیابی عدالت خود داری کردند. و برای اعلاء شان آن همتهای خود را با هم جمع نه نمودند بلکه

از هوس های باطل پیروی نمودند و لذت های فانی را ترجیح دادند.

عزائم آنها ضعیف و ازایثار ارواح خود در راه حفظ سنن عدالت بخل ورزیدند. وزندگی باطل را در مقابل مرگ که در راه نصرت حق باشد اختیار نمودند. پس خداوند آنها را به سبب گناهان مواخذه نمود و آنها را برای دیگران مورد عبرت قرار داد.

همینطور خداوند بقاء ملت ها و نمو آنها را در آراستن بفضایل گردانیده و هلاکت و خرابی آنها بدوری از آن، این سنن و قانون ثابتست که مانند سنن خداوند در خالق و ایجاد و بودن اندازه روزی و حد گذاری اجل ها با اختلاف ملت ها و به تبدیل عصور - اختلاف و تبدیل راقبول می کند بر ماست که بدلیهای خود رجوع کنیم و به اخلاق خود بدقت نظر نمائیم آیا مادر راه سلف صالح قدم میگذاریم؟ آیا خداوند داشته ما را پیش از آنکه ساخت خود را حالت خود را تغییر دهد - تغییر داده است!

آیا پروردگار ما حکم خود را بر مایان تغییر داده؟ آیا سنن خود را تبدیل نموده؟ معاذ الله! «و در راست از آنچه که او را به ناسزا توصیف میکنند» بلکه خداوند وعده خود را که با ما کرده بود بسر رسانید.

حتی وقتی که ما نا کام گردیدیم، و در امر او نزاع نمودیم، و بعد از نشان دادن آنچه که گذشتگان ما آنرا دوست می پنداشتند، از او مخالفت ورزیدیم، و کثرت ما سبب شگفت ما گردید، و این کثرت در دفع دشمن برای ما سودی نه بخشید - پس عزت ما بذلت، و علو شان ما با انحطاط، و ثروت مندی ما ب فقر، و حاکمیت ما با سارت و بردگی تبدیل شد.

او امر خدا را پشت سر گذاشتیم. در نصرت دین او کوتاهی روا داشتیم پس خدا ما را، با جزا با اعمال بد و سواجه ساخت و راه نجات و رجوع با و تعالی - به روی ما باقی نماند. چگونه نفس های خود را مورد سلامتی قرار نمیدهیم، در حالیکه اجانب ممالک ما را غصب میکنند، اهل آنها ذلیل می سازند، و خونهای برادران بیگناه ما را سی ریزند،

و در هیچ يك خود چیزی را رکت نمی بینیم! این عدد بیشتر، و جمعیت بزرگ این ملت، در راه دفاع از کشور ها و نفسهای خود، چیزی را از اموال زائد خود صرف نمیکنند. نسبت باخرت، به زندگی دنیا زیاده تر علاقه نشان میدهند. هر يك از ایشان، عمر هزار ساله را آرزو میکنند، گرچه غذای او ذلت، لباس او درویشی و مسکن او بی عزتی باشد.

و حدت مادر شرق و غرب متفرق گردید، و نیز يك است علایق ذات البینی ما از بین پرود. برادر با برادر خود دلسوزی نشان نمیدهد. یگد یگر ما علاقه قرابت و ذمه واری را سراعات نمیکنند. به شعائر دین خود احترام نمیگذاریم، و از حریم آن دفاع نمیکنیم و امر خداوندی را در بطل نمودن اموال و ارواح خود از آن پیروی نمیکنیم.

آیا کسانی که به لباس مؤمنان معلوم می شوند، گمان می برند که خداوند به لسان ظاهری آنها راضی خواهد شد، در حالیکه گفتار آنها در درون دل آنها راه ندارد؟ آیا پروردگار از آنها به عبادت يك جانیه راضی خواهد شد؟

وقتی بآنها خیر برسد، مطمئن می شوند، و اگر شری رسد، زیان کاران دنیا و آخرت میگردند. آیا گمان میکنند، که خداوند آنچه را که در سینه های آنها است، مورد آزمایش قرار نخواهد داد؟ و آنچه را که در دلهای آنها است، آنرا روشن نخواهد کرد؟ آیا میدانند که خداوند مؤمنان را بر آنچه که هستند بدون تمییز خواهد گذاشت؟ بلکه ناپاک را از پاک جدا میکند. آیا فراموش کرده اند که خداوند نفسها و اموال مؤمنان را برای نصرت دین و اعلامی کلمه، خریده است، در حالی که مؤمنان در راه او در بطل مال و نفس خود بخل نورزند! آیا بعد از این، برای مؤمن مجاز است که خود را مؤمن انگارد، حالانکه در راه

ایمان ، نه به سال ونه به روح خود يك قدم هم نگذاشته باشد ؟
مؤمنان همان کسانی اند ، وقتی كه برای شان گفته شد : هر آئینه مردم
برای مقابله شما جمع شده اند ، پس از آنها بترسید . پس این سخن به قوت ایمان
وثبات آنها تمام گردید . و در وقت اقدام کردن چنین میگویند :

« **حسبنا الله ونعم الوكيل** » (۱) بما خدا كافيت و كار ساز
خوب است چطور مؤمن از سرگ ترس و بیمی داشته باشد حالا نكه میداند كه
كشته شده راه خدا زنده است و به نزد پروردگارش به اوسز داده می شود ، و به انعام
و رضامندی خداوند از سعادت ابدی حظ می برد مؤمن چطور از غیر خدای ترسد
حالا بكنه فرماید: **(فلا تخافوهم و خافون ان كنتم مؤمنين)** (۲) پس
از ایشان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان هستید .

پس هر يك به نفس خود نظر كنند و از وسوسه های شیطان متا بعت نمایند ،
و هر يك دل خود را پیش از آن روز بكنه می آید و در آن روز دوستی و شفاعت كارگر
واقع نمیشود آزمایش نماید ، و بین صفات خود و بین آن صفاتیكه خداوند او را بآن
توصیف نموده و آنرا از خصائص ایمان شمرده ، مقایسه برقرار نماید . اگر هر يك
با این قسم عملی نماید هر آئینه عدل خداوند در بین خود خواهیم دید و راه راست
را در خواهیم یافت .

یا سبحان الله ! این ملت ما - ملت واحدیست . و حفاظت آن در وقت اعتداء
از فرائض خداوندی است ، و این بحکم نص کتاب کریم و با جماع سلف و خلف
امت ثابت است .

(۱) سوره آل عمران - آیه ۱۷۳

(۱) سوره آل عمران - آیه ۱۷۵

پس چیست ما را که اجانب ، بر سرزمین اسلامی ، بحملات پی در پی می پردازند ، ودولتها را یکایک و یکی پی دیگر ، تحت استیلای خود درمی آورند ؟ و کسانی که خود را به علامه ایمان مشخص ساخته اند ، اهل هر سرزمین و جاگزین هر کشور اند ، ولی فریاد آنها را بر دین به غیرت نمی آورد ، و نه غیرت آنها را به دفاع تحریک میکند .

ای اهل قرآن آگاه باشید. شما بر هیچ چیزی نیستید، تا آنکه قرآن را بین خود قائم بدارید. با واسرو نواهی آن عمل نمائید، آنرا مانند سلف صالح خود در جمیع اعمال پیشوای خود گردانید .

ای اهل کتاب ! آگاه باشید این کتاب شما است. پس این آیه آنرا بخوانید :

(فاذا انزلت سورة محكمة وذكر فيها القتال رايت الذین فی قلوبهم مرض یخظرون الیک نظر المخی علیهم من الموت) (۱) پس وقتی که سوره محکم و استوار و سنجیده شده فرستاده شود و در آن طلب جنگ ذکر کرده شود می بینی آنانی را که در دلهای شان مرض شک و نفاق است به سوی تو چون کسی می بینند که در اثر ترس مرگ بروی بیهوشی واقع شده باشد. آیا نمی دانید که این آیه در حق کدام شخص نازل شد ؟ درباره شخص نازل شده که ایمان ندارد. آیا خوش میشود که این وصف مشارالیه این آیه مبارکه را داشته باشد ؟ بسا مدعیان ایمان را اعمال زشت و ناپسند و نفسها آنرا برای شان خوب نشان داده دل تنگ و بقر آورده **(افلا یعدبرون القرآن ان علی قلوب اقفا لها) (۲)** آیا در قرآن فکر نمیکنند یا بر دلهای ایشان قفلها است .

(۱) سوره محمد آیه ۲۰ -

(۲) سوره محمد آیه ۴۳ -

میگویم و از شخصی منکر ترس و بیمی ندارم. ایمان وقتی در قلب يك شخص داخل میشود که اولین عمل او بذل مال و روحش در راه ایمان باشد، و در اینباره هیچ عذر را اهمیت ندهد، البته هر عذری که مسبب فارغ نشستن او از نصرت دین پروردگار می شود این عذر آفت نفاق و علامه دوری از خداست.

با وجود اینکه میگوئیم: تاروز قیامت، در این است، طوریکه خبر نبوت بما آمده خیر موجود است و این انحرافی که امروز می بینیم، امید است که عارضی باشد و از بین برود. اگر علمای متقی، برای خدا و پیغمبر و مؤمنان نصیحت کنند، و واجب خود را اداء نمایند، و روح پیروی قرآن رازند، گردانند، و مؤمنان را از معانی آن ساطع سازند، و آنها را به عهد خدا که از آن نمی توان سر پیچید ملتفت نمایند، هر آینه خواهی دید، که حق بلند و باطل پائین خواهد رفت، و نیز خواهی دید، که نور، چشم ها را خیره کند و افکار در اعمال متحیر گردد، و حرکتی را که امروز در نفسهای مسلمانان در اکثر بلاد حس میکنیم، بما مژده می دهد، که خداوند بزرگ، نفسها را برای ندای حق آماده ساخته، تا بواسطه آن، وحدت مسلمانان بمیان آید، و امید میکنیم، که در اینباره، زودتر عمل صورت گیرد. اگر مسلمانان عمل کردند، و با آنچه که خداوند برایشان واجب گردانیده، بصورت همگانی قیام نمایند، پس رجوع شان درست، و توجه شان خالص می باشد، و خداوند ایشان را مورد عفو قرار میدهد، و با مؤمنان فضل و مرحمت مینماید. بر علماست که در این خیر مسارعت ورزند، و این خیر کلی و همگانی است: مسلمانان را متحد ساخته، و صاحب فضیلت شخصیست که به عمل اقدام کند (و من یهد الله فهو المهد و من یضل فلهن تجد له ولیا مرشدا) (۱) هر که را خداوند راه نماید پس او راه یافته

است و هر که را همراه کند پس هرگز برای او دوست رهنمایی نیایی .

(۱) **اینها تکه‌های ایدر ککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده**
(۱) هر جا که باشید مرگ شمارا درسی یابد اگر چه در دژهای مستحکم باشید .

« **قل ان الموت اذی تفرون منه فانه ملا قیکم** » (۲)
بگو ! به تحقیق مرگی که از آن میگریزید هر آئینه بشما رسیده است .

عیان شاهد و آثار دلالت می‌کند . اعمالیکه از بعضی افراد انسانی صادر شده و عقول را در تحیر و افکار را در دهشت افکنده و چون عقل‌های ناتوان آنرا ببینند، آنرا معجزات میدانند ، اگر چه در ازمنه نبوتها نباشد، و آنرا خوارق عادات می‌پندارند اگر چه از زمان تحدی رسالات نباشد . کوتاه نظران از ادراک اسباب و فهم صواب عاجزاند ، آنرا از احکام تصادفی و پیداشده اتفاق میدانند ، کسیکه خداوند شحمت و هدایت عطا نموده ، میدانند که پروردگار حکیم و خبر جل‌شانه و عظمت قدرته هر حادثه را به سبب و هر مفسور را عمل مربوط ساخته ، و او تعالی انسان را از بین کائنات به موهبه عقلی و قدرت روحانی مختص گردانیده ، که توسط این دو قوه ، مظهر عجائب امور می‌باشد ، و با این قدرت و با آن موهبه ، محل تعلق تکالیف شرعی می‌باشد ، و با این دو ، به نزد دانایان مستحق مدح بازم ، و در پیشگاه صاحب کرم و وسیع و محاسب سریع ، مستحق ثواب و یا عذاب می‌گردد .

فکر سالم رهنمائی می‌کند که : فضل خداوند ، برای هر انسان کمال را آماده ساخته و باو چیزی عطا کرده ، که مصدر فضائل اعمال می‌باشد ، و فضل عمومی از جانب جواد مطلق سبحانه و تعالی می‌باشد ، که هیچ طلب کننده را محروم نمی‌گرداند ، و هیچ سائل را نمی‌راند ، و این درحالتی است که قاصد در قصد خود صداقت و سالک

(۱) سورة النساء - آیه ۷۷

(۲) سورة الجمعة آیه ۸

در کوشش خود اخلاص نشان دهد. پس چه علتیست که جمعیت بزرگ بنی انسان بصورت دائمی، در منازل دنی و خسیس دیده می شود، و از وصول بآنچه عنایت خداوندی برای آنها آماده ساخته، و میل غریزی آنها را تحریک میکند، تصور می ورزند. خصوصاً وقتی که نفسها به عدالت خداوندی ایمان آورنده و وعده و وعید او تعالی را تصدیق کننده باشند، و به باقیات صالحات امیدواری ثواب را نشان می دهند، و به سبب ارتکاب گناهان از عقاب ترس و بیم نشان می دهند، و در موقف بزرگ روز آخرت اعتراف میکنند، چنان روزی که در آن هر نفر جزاء عمل کسب شده خود را می بیند (فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره. و من يعمل مثقال ذرة شرا یره) (۱) پس کسیکه بقدریک ذره نیکی کرده باشد آنرا می بیند، و کسیکه بقدریک ذره بدی کرده باشد، آنرا می بیند. چه چیز نفسها را از عمل باز داشته؟ و چه چیز نفسها را با ماکن لغزشها کشانیده است؟

پس مسببات باسباب آن ارجاع گردید. و از حدود و رسوم آن حقایق طلبید شد و علت آن که اصل همه علل و منشأ ملازم هرخلل است بنزد ما موجود گردید:

بز دلی

همین بز دلست که اساسات کشورها را ضعیف گردانیده سرانجام آنرا ستهدم ساخته است.

همین بز دلست که روابط ملل را قطع نموده و نظام آنرا مختل ساخته است. همین بز دلست که دروازه های خبر را بر روی طلب کنندگان بسته، و نشانیها و علائم هدایت را از نظر رهروان از بین برده. بر نفسها، تحمل ذلت را آسان گردانیده، و در مسکن و حقارت را بر آن مسلط ساخته. و پوشیدن لباس سنگین بردگی را بر آن

قابل تحمل کرده ، نفس را برای تلقی اهانت بنام صبر و شکیبائی نام و تلقی ذلت به صداقت ، و استواری آماده و مهیا گردانیده است و پشتهای خم شده را برای برداشت سختیهائی آماده کرده که سنگین تر از سختی آماده گی برخاستن در میدان دلاوری و ایثار است .

بزدلی به نزد هر روح پاک و همت عالی - نفس را اباس عاریه می پوشاند و او را از قربان شدن در جنگ مانع می شود .

بزدل ناهموار یهای ذلت ها و پستیها را آسان و درشتی زندگی مسکنت رافاه و نعمت میداند .

من یهن یسهل الهوان علمیه - ما الجرح بهیت ایلام
کسیکه ذلیل کرده شد ذلت بروی آسان گردد طوریکه زخم مرده درد ندارد .

بزدلی چیست ؟

حالت نفسیست که از مقاومت با حادثه ای که با حال آن مناسب نباشد مانع می شود .

بزدلی مرضی از بیماری های روحی است که قوه حافظه وجود را که خداوند آنرا رکنی از ارکان زندگی طبیعی گردانیده از بین می برد . و دارای اسباب بزرگیست که اگر اصلی هر يك آن ملاحظه شود ، خواهیم دید که همه آن مربوط به خوف از مرگ است .

هراس از مرگ تاحدی شدت می یابد که نفس را با این مرض کشند ، مواجهه میسازد و آنرا از سرنوشت متقین غافل ، و از خیر دنیا و سعادت آخرت که خداوند آنرا برای انسان آماده ساخته ، فراموش کار میگرداند ، در حالیکه بر نفس لازم است که قوه های موهوبه خود را برای آنچه که خلق شده بکار اندازد .

بلی ! انسان از نفس خود غافل میشود . لذا آنچه را که مانند شجاعت و اقدام و قایه کننده حیات می باشد ، سبب فنا می داند . نادان گمان میکند که در هر قدم مرگ ، و در هر خاطره خطر موجود است .

بزدلی : علت هر رذیلت ، منشا هر خصلت بد ، شکست دهنده لشکر ها و سرنگون کننده بیرق ها است . چه چیز خائنان را در جنگهای ملی بخیانت وادار می سازد ؟ آیا آن بزدلی نیست ؟ چه چیز دستهای اشیخاص فرومایه را به رشوه ستانی دراز می کند ؟ آیا بزدلی نیست ؟

ببندیش ! هر آینه ترس از فقر در حقیقت متعلق به ترس از مرگ می باشد و علت آن بزدلی است . همچنان همین را دروغ ، نفاق و هم انواع امراض ، که مفسد معیشت انسانی است تصور کن .

بزدلی برای هر صاحب فطرت انسانی ، خصوصاً برای کسانی که بخدا و پیامبران و روز آخرت ایمان دارند ، عار می باشد .

باید اولاد ملت اسلامی ، با اساس مقتضیات اصول دین خود ، از همه زیادتیر از این صفت ناپسند « بزدلی » دوری جویند ، و بخرج مساعی در راه حق و ایثار و بذل اموال و ارواح برای اعلاء کلمه حق ، اقدام ورزند ، و آنرا صفت اولی خود گردانند . آنکه می پندارد بزدلی و ایمان را بر آنچه که محمد صلی الله علیه و سلم آورده با هم جمع کند ، پس او بانفس خود خیانت نموده ، و به عقل خود مغرور گردیده ، و با هوس خود بازی کرده ، و دارای هیچ ایمان نیست هر آیت قرآن پاک شهادت می دهد که بزدل در ادعای ایمان دروغگو می باشد .

و هم

« اللهم اكشف عن بصائرنا ستار الاوهام حتى نرى الحقائق
گماهی کی لا فضل ولا نشقی »

« ای خدایا ! از چشم های ساپرده های اوهام را بردار ، تا حقائق را طوریکه است ببینم و گمراه و شقی نشویم » ۲

خداوند وهم را نیست کند ! زیرا وهم گاهی آیینه ترسها ، و گاهی مثل خوشیهایی باشد ، در حالیکه در همه حالات ، پیش روی حقیقت و چشم ها حجاب و پرده می باشد ، و نیز اراده و عزم حاکمیت دارد و جلب کننده شر و دور کننده خیر می باشد. وهم ضعیف را قوی و نزدیک را بعید ، اطمینان را خوف ، و نجات را هلاکت نشان میدهند .

وهم صاحب خود را از نفس خود غافل و از حس خود منصرف و محروم میگرداند . وی بوجود را معدوم و معدوم را بوجود تصور میکند . صاحب وهم جزء هر دنیای غیر موجود و جهان غیر مشهود می شود . مانند بیمار عصبی بی راه می رود و نمیداند که چه چیز را درک نموده و چه چیز را ترک گفته است . آن روح خبیثیت که به نفس انسانی اصابت میکند ، و آنرا در تار یکیهای جهالت میگذارد .

وقتی که حقائق پوشیده گردد ، اوهام قوت پیدا میکنند و بر ارادات مسلط میشود ، و صاحب آن خود را به دشتهای گمراهی میکشاند و در آن صحرا بی راه میگردند ، و راه را نمی یابند .

تعصب

(اتبعوا ما انزل الیکم من ر بکم و لا تتبعوا من دونه اولیاء (۱)) آنچه را که بر شما از جانب پروردگار شما فرود آورده شده پیروی کنید ، و بجزوی دوستان را پیروی نکنید .

تعصب قیام به عصبیت و عصبیت از مصداق درنسی می باشد که نسبت آن به عصبه

(۱) سوره الاعراف آیه ۲

می شود و عصبه سرد آن اشخاصی اند که به قوت او تمام می شوند و از او ظلم و شر دشمنی را دفع مینمایند . (۲)

پس تعصب در راه حق ، صفت نفس انسانست که بصدر نهضت میگردد . و متعلقین خود را حمایه میکند . و از حقوق آنها دفاع می نماید . و وجود و طرق افعال با ساس معلومات و معارف نفس تابع احکامش می باشد .

همین وصف است که خداوند توسط آن اقوام را تشکیل نموده و بناء ملتها را قائم ساخته است ، و این وصف عقد رابطه هر ملت ، بلکه مزاج صحیحست که اشخاص متفرق را تحت اسم واحد متحد می سازد . و به تقدیر خداوند آنها را خلق متحد ، مانند بدن که از اجزاء و عناصر ترکیب یافته و یک روح آنرا اداره میکند ، یکانگی پیوستگی می بخشد . این وحدت بین ملتها و قبائل ، سبب رقابت ، و نیز سبب مباحثات و دولت متقابل بوجود دیت اسباب رفاه و خوبی معیشت میگردد . رقابت بین ملتها مانند رقابت بین اشخاص بقدر امکان در همه لوازم زندگی بزرگترین انگیزه رسیدن به درجات انتهائی کمال می باشد . تعصب روح است و مهبط و مستقر آن هیئت و صورت ملت است . و ارواح همه افراد حواس و مشاعر آنست .

وقتی که یکی از مشاعر و حواس به یک چیز اجنبی متالم گردد ، روح جملگی منفعل میشود و طبعش برای دفاع به هیجان می آید ، پس روح محرك همت و غیرت عمومی ، و افروزنده آهنگ ملیت است .

(۲) تعصب را نباید بمعنی حداقل آن یعنی تنگ نظری گرفت . تعصب در اینجا معنی تمسک به حق و بیزاری از باطل است . سید به تعصب منفی نیز در همین فصل اشاره میکند . (مترجم)

استقامت طبائع، ورسوخ فضائل در يك ملت، حسب درجه تعصب و اتحاد افرادان می باشد، و هرگاه قوه رابطه بین افراد، به سبب ضعف تعصب آنها ضعیف گردد، اعصاب نازوان و طنا به افزوده و گسستگی می گردد، و بناء ملت رو با انحلال میگذارد (این سنت خداوند در خلق است.)

بلی ! تعصب، مانند دیگر صفات، صفتیست که دارای حداثتدال، و دو طرف افراط و تفریط است، و اعتدال آن، کمالیست که سزایای آنراییان نمودیم، و تفریط در آن چنان نقصیست، که به مصائب آن اشاره کردیم. و افراط در آن، علت ارتکاب ستمگری و اعتداء می گردد. پس شخصی مفرط تعصب، از متعلقین خود، به حق و ناحق دفاع میکند، و عصبه خود را یگانه مستحق کرامت میداند، و به شخصی اجنبی به نظرها مال می بیند، و به حقوق او اعتراف نمی کند، و نه ذمه او را مراعات مینمایند. پس باین گونه از جاده عدالت منحرف میشود، و منفعت تعصب به ضرر تبدیل می گردد، و نشاط و تازه گی ملت از بین می رود، بلکه بناء مجد و عظمت آن از پامی افتد. عدالت اساس مجتمع انسانی است و بآن حیات ملتها وابسته می باشد و هر قوه ای که در مقابل عدالت منقاد نباشد، پس سر نوشت آن زوال است، و حد افراطی تعصب، به لسان شارع صلی الله علیه و سلم، بعبوض قرار داده شده، چنانچه فرموده است: (لایس همامن دعا انی عصبیه) یعنی کسیکه به عصبیت دعوت میکند، از ما نیست. پس تعصب بعضی اهل دین با بعضی دیگر که همه در اصول عقائد با هم متفق اند، و وقتی که بعد اعتدال تفریط یا بد، و سبب ظلم و تجاوز و ز در معامله و انتهاك حرمت جنانسب مخالف و یا نقض ذمه واری نشود پس در اینصورت، تعصب برای فضائل انسانی فضیلت، و دارای منفعت بیشتر بلکه مقدس ترین و عالی ترین رابطه می باشد آنانی که میگویند: تعصب مسلمانان را بر مخالفان دین آنها به ظلم و تجاوز و دار می سازد، و راه جلوگیری از فساد و استحکال مصالح

از جلال عصیمیت دینی و محو اثر آن و خلاصی عقول از سلطه عقائد می باشد، و راه اشتباه می پیمایند. سید در رد آن چنین گفته است:

«دروغگویان خلاف حقیقت سخن گفته اند: دین، اولین معلم، رشیدترین استاذ، و هادی ترین قائد نفسها بسوی اکتساب علوم، و توسع معارف، و مهربانترین مؤدب و بنیادین مربی است که ارواح را بر اداب نیک و اخلاق خوب عادت میدهد، و آنرا در جاده عدالت استوار می سازد، و در آن حس شفقت و ترحم را بیدار می کند. باز خصوصاً دین اسلام، ملتی را که بحالت وحشت، قساوت و خشونت بسر می برد، در کمترین وقت، به عالی ترین مقام حکمت و مدنیت رسانید، آن ملت ملت عرب است. مبالغه و افراط، طوریکه به تعصب طاری می شود، به تعصب دینی نیز عارض می گردد، که در نتیجه، ظلم و استبداد را می انگیرد، بلکه ممکن است که باعث قیام اهل دین بر مخالفین و ازین بردن موجودیت آنها گردد. طوریکه سلسل غربی، بر مالک شرقی قیام نمودند، و جنگهای شدیدی که بنا بر جنگهای صلیبی معروفست برپا نمودند، منظور آنها از این قیام و جنگها، ازین بردن شرقیان بود، نه فتح، و نه دعوت به دین. همچنان هسپانویان، با مسلمانان اندلس، معاهده ناهنجار نمودند و طوریکه قبل از این و آن در آغاز شان و شوکت دین مسیحی بوقوع پیوسته است.

صاحب قدرت یهودیان را در قدس جمع نمود، و آنها را در آتش افکند مگر این حادثه، به سبب مخالفت آن با اصول دین، برای مدت بسیار کم باید ارسجا ند. سپس صاحبان دین با اصول آن که با اساسات امنیّت، ترحم و عدالت استوار است، رجوع میکنند.

اما بعضی از طوائف اهل دین اسلامی، در تعصب خود، درازمه گذشته شدت نشان دادند، ولی افراط آنها را باین درجه نرسانید، که مخالفان دین خود را،

ریشه کن سازند، وزمین را از آنها تخلیه نمایند، و اینگونه موضوع در تا ریخ مسلمانها، بعد از آنکه مسلمانها از حدود، جزیره العرب عبور کردند، دیده نشده است. برین قول خود، دلیل صحیح نیست داریم، که آن وجود ملل مختلف، در ممالک مسلمانان است و از آن روز یککه مسلمانان بر آنها تسلط یافته‌اند، تا امروز عقاید و راه و رسم خود را حفظ کرده‌اند، در حالیکه مسلمانها در کمال قوت خود بودند، و مخالفان دین شان، بحالت ناتوان بسر می‌بردند.

بلی! مسلمانان به توسعه کشورها و استبداد فتوحات حرص شدید داشتند، و بر معارضین خود قوی بودند، مگر با اینهم، پاس حرمت دین مخالفان خود را می‌داشتند و حق ذمه آنها را مراعات می‌نمودند و به حقوق کسانی که بایشان در دیار مخالفه متقاد می‌گردیدند، اعتراف می‌ورزیدند، و از آنها شرتجاوز رادفع می‌کردند. از عقائدی که در تفکهای آنها رسوخ داشت، این طور بود: «ان من رضى بدمتنا فله مالنا وعلیه ما علینا» یعنی کسیکه بدمه ما راضی شود پس برای او آنچه است که برای ماست و بر او آنچه است که بر ماست.

و در معامله خود با دیگران، از اسر خداوند تجاوز ننموده‌اند، طوریکه خداوند فرموده است: «یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقرسط شهداء الله ولو علی انفسکم اولوا لدین واولا قرین» (۱) ای مومنان! بر عدالت استوار باشید گواهی دهید گن اگر چه به ضرر شما یا بضر رواندین و نزدیکان شما باشد.

مگر از آنچه که طبائع بشری از آن دوری جسته نمیتواند. از نشئت و آغاز مسلمانان تا امروز، هیچکس از مخالفین آنها، از پیشرفت و دریافت

منصب و مقام بلند خود، که مستحق آن بوده، محروم نگردیده، و بسا ارباب ادیان مختلف، در ممالک اسلامی، با وجود اختلاف به مناصب بلند رسیده اند، و ممالک اسلامی در منتهی درجه، رشد و کمال قوت خود، بودند، و به همین شکل این حالت دوام دارد. در حائیکه، ملل غربی، تا امروز با این درجه عدالت نرسیده اند. (پس دوری با داور رحمت خداوند، مردمی را که گمان میکنند که مسلمانان با اساس تعصب خود مخالفین را از حقوق مانع می شوند) مسلمانان به دعوت دین می پرداختند و کسانی که دعوت را قبول نمی کردند، از آنها مالیه، که به دیگران قائم مقام خراج است و در کتب فقه اسلامی اندازه آن معلوم است، عادلانه می ستیدند، و این غیر از رفتار روزهای اول شوکت و قدرت نصرانیان رومانی و یویانی می باشد، زیرا آنها در حین تصرف نمودن اراضی، اهل آنرا به ترك آدیان شان مجبور می ساختند! و دین مسلمانان را که دین مسیحی بود، بر آنها می قبولانیدند، طوریکه در مصر، سوریه، و حتی در ممالک خود فرنگیها از این رویه کار می گرفتند.

آیا برای دانائیکه عقل وی به آفتی مصاب نگردیده باشد، این مجال است که تعصب دینی را نقیصه بپردازد؟ آیا بین تعصب دینی، و بین تعصب ملی، فرقی موجود است؟ البته دینی مقدس تر، و پاک تر، و دارای فائده همگانی می باشد. گمان نمیکنم که کدام دانایی در صحت آنچه که تذکر دادیم متردد و متشکک گردد. پس چیست اینها را که درباره آنچه که نمیدانند عیب گوئی دارند، بیهوده حرف بپایه می زنند؟ کدام اصل عقلیست که از حیث مفاخره و مباحثات، تنها به تعصب ملی استناد می ورزند، و آنرا از شریفترین فضائل محسوب میگرداند، و از آن به «حب وطن» تعبیر می نماید؟ کدام اساس مدنیت بشریتست، که بر آن بمنظور اهانت تعصب دینی معتدل اعتماد میکنند، و آنرا نصیحه یی می شمارند که باید از آن دوری جست؟

ترس فرنگ از رابطه دینی

بلی! به نزد فرنگیان ثابت گردیده، که قوی ترین رابطه بین مسلمانها رابطه دینی است، و درك نموده اند، که قوت مسلمانها، بواسطه عصبیت اعتقادی میباشد، و فرنگیان راجع به سرزمینهای مسلمانان مطامع دارند، و در باره به پخش این افکار مستحط و خسیس، بین صاحبان دین اسلامی، توجه نمودند، و در نظر مسلمانان ترك این پیوند مقدس، و قطع ریسمان های آنها، نیکو و سود بیشمار آورند تا بدینوسیله بناء کشورهای اسلامی را منهدم نمایند، و مسلمانان را گروه گروه و حزب حزب متفرق سازند، زیرا طوریکه درك نموده ایم اینها نیز درك نموده، و همه دانایان درك نموده، مسلمانان ملیت خود را دین و اعتقاد خود میدانند.

مفسدان، در بعضی دیار اسلامی، در آرزوهای خود موفق گردیدند، و مسلمانان غافل، از روی نادانی، از آنها تقلید و ستایعت نمودند، و بعد از آنکه مسلمانان عصبیت دینی را از دست دادند، و در مستنقذ ساختن مسلمانان عصبیت دینی بآنها کمک نمودند، و رابطه «ملی» را (که در تنظیم و احترام آن به سبب نادانی و سفاهت سبالغه می ورزیدند همه بان سبدل نساختند. پس مثال آنها به شخصی می ماند، که پیش از ساختن منزل دیگر، منزل موجوده خود را ویران کند، و از ناچاری در میان جاگزین و به معرض تقاعلات هوا و آنچه که به حیات او متعرض میشود، قرار گیرد.

این اسلوب و طریقه سیاست اروپائی است، که دولتها آنها بخوبی آزمایش نموده اند، و سیوه های آنها چشیده اند، و حالا باین سیاست با شرقیان رویه نشان میدهند و از آنها ارزوهای خود را بر آورده می سازد.

ما حقیقتاً تعجب میکنیم از اینکه بعضی مسلمانهای ساده لوح، با وجود یکباره عقائد خود باقی، و بایمان خود ثابت مانده اند، باز هم راجع به پدی تعصب دینی، سخنان خود را پخش میکنند، و متعصبان را، به سبب بهودگی اهل خشونت میدانند،

و آنها را از تجهیزات مدنیت موجوده دور می پندارند .

و این گروه مسلمانان نمیتواند که بدینوسیله وحدت خود را از دست میدهند وضع و شان خود را فاسد می سازند، و برپیشه خود نیشد می زنند، خانه های خود را بدست خود و بدست اشخاصیکه دین را ترك میکنند، ویران می سازند، و تعصب معتدل را از بین می برند، در حالیکه بر محو و ازاله آن، محو و ازاله ملت مرتب می گردد، و به اجانب تسلیم داده می شود، و تازمین و آسمان است، آنها را محکوم قرار میدهند .

فرنگیان از همه کینه توز و دشمن تر اند

فرنگیان، از همه متعصب تر و از همه به دواعی و اسباب تعصب و کینه جوئی متمسک تر اند. و از اساسات حکومت های سیاسی آنها، دفاع از داعیان دین مسیحی، و از پخش تعلیمات آن، و مساعدت آنها در کاسیایی دعوت شان می باشد. و شخصی که پیرو دین و مذهب شان است، وقتی که بروی دربك منطقه از مناطق شرق از طرف دشمن، از آنچه که اجتماع بشری خالی مانده نمیتواند - تجاوز کرده شود، آنگاه طنین ناله و فریاد را در فضای مدنیت غربی می شنوی، و جمعیت خود چنین ندا میکنند :

«آگاه باشید ! مصیبت بزرگی بوقوع پیوسته ! حادثه مهمی رخ داده است ! همه قیام نمایند ! و برای تدارك و جلوگیری از مثل آن آمدگی بگیریید، تا جامعه دینی متضرر نشود ! گرچه آنها را، حالت اختلاف ملیت ها، و بغض و کینه توزی و بدگوئی به یکدیگر، در سیاست های بینی و هر دولت ایشان، به لغزش دولت دیگر پیشرفت و ارتقا می باید. و آن دیگر را، با عواقب ناگوار مواجهه می سازد، با وجود اینکه، برای حمایه هم رنگ دینی خود، با هم اتحاد و ائتلاف می ورزند، اگرچه در دورترین نقطه زمین باشد، ولو که بین این هم رنگ دینی و بین آنها علائق ملی قطع گردیده باشد .

اما اگر طوفان آشوب هابرخواست، و روی زمین را ویران نمود، پهنای گیتی را خون میخافان دین و مذهب شان پوشانید پس هیچ نبض شان بحرکت نمی آید و نه احساس (۱) شان بان متوجه میشود، بلکه از آن متغافل میشوند، و آنرا فراموش می کنند، و هیچ تأثر نشان نمیدهند و آنچه را که از قبیل شفقت انسانی و آرحم طبیعی، در فطرت شان گذاشته شده، همه را از یاد می برند، و چنان می پندارند، که طیر اهل دین شان، مانند حیوانات چرنده اند، و از آن نوع انسانی نمی باشند که اروپائیها آنها را حامیان و اعوان خود می دانند!

آن فرنگیان که به تعصب دینی تمسک می ورزند، دارای شان و حالت عجیب و غریب می باشند.

هر مرد آنها، به عالی ترین درجه آزادی خود می باشد (مانند گلیدستون و امثالش) بعد از آن سخنی که از او شنیده می شود، دران، دم و نفس روح بطرس راهب (۲) موجود است بلکه روح او را نسخه روحش می یابی.

پس ای امت مرحوم!

اینست زندگی شما پس آنرا حفاظت کنید. و اینست خونهای شما پس آنرا سریزانید. اینست ارواح شما پس آنرا نابود نکنید. اینست سیادت و حاکمیت شما پس آنرا بدون مرگ به پول فروشید. اینست روابط دینی شما پس شمارانه و سوسیه ها

(۱) شاعری چه خوب گفته است:

قتل ا مرفی غا به جریمه لا تغفر

و قتل شعب امن مسأله فیها نظر

یعنی کشتن يك مرد در جنگل جریمه ایست که آبرزیده نمی شود، اما کشتن يك ملت بیگناه موضوعیست قابل دقت.

(۲) داعیه جنگ صلیبی و افروزنده آتش آن.

مغرور سازدونه سخنان بیهوده بی راه گرداندونه مزخرفات باطل شمارا در دشت افکند. پرده وهم را 'از باصره فهم بردارید' و بریسمانهای رابطه دینی، که مستحکم ترین پیوند است زبان، ترکی با عربی، فارسی با هندی، مصری با مغربی متحد شده، چنگ بزنید، و این رابطه، چنان رابطه نیست که قائم مقام رابطه نسبی آنها گردیده، و اگر شخصی از آنها با مصیبت های زمانه مبتلا گردد دیگران اگر چه با هم از حیث مسکن و اقلیم دور باشند، احساس ناراحتی میکنند.

این رابطه، از قوی ترین روابطیست که خداوند آنرا نصیب شما گردانیده، و در آن عزت، مناعت و سیادت شما مضمر است. پس آنرا ناتوان مگردانید، بلکه بر شماست که آنرا رعایت نمائید یعنی، به سلطه عدالت متقاد گردید، زیرا عدالت اساس کائنات، و پایه قوام آن است. قومی که بعدالت به نظر اهان می بیند، راز موفقیت و کامیابی را نمی یابد. بر شماست که از خدا بترسید، و در باره حفظ ذمه واریها و معرفت حقوق و حسن معامله، و تقویه روابط انفت، با منافع ملی بین شما و بین هموطنان شما، و همسایگان شما که ازادیان مختلف می باشند و مصالح شما و مصالح آنها، با مصالح یکدیگر، مربوط است اوامر خدا و مصالح را مراعات نمائید، و عصبیت دینی را وسیله تجاوز و اتلاف حقوق مگر دانید، زیرا دین شما، آن را ناروا شمرده و شما را از عذاب آگاه می کند.

بر علاوه عصبیت خود را محض تابع اسباب خود که بعضی شما به بعضی دیگر شما نشان دهد، مگردانید، بلکه عصبیت خود را، بطور اجتماعی و همگانی، به منظور قوت، مناعت، شوکت و سلطه، و تحصیل علوم مفید و فضایل، و کمالات انسانی، وسیله مسابقه و رقابت قرار دهید و با اساس عصبیت، با هم متحد شوید، و یکدیگر خود را از گودال نقصان به ذروه کمال برسانید، **و تعاضدوا علی البر و التقوی**)

(ولا تعا و نواعلی الاثم والعدوان) (۱) یعنی یکدیگر خود را بر نیکو کاری و بر میزگاری سد کنید و یکدیگر خود را بر گناه و ظلم یاری مدهید !)

مسلمانها نزد خدای خود مسئول پاسداری متصرفات خودند جمال الدین گفته : جای تعجب است آنچه که در بین مسلمانها می بینیم انسان راستحیر می سازد پس همه ایشان بحکم شریعت و نصوص صریح آن، به نزد خدای خود از حفظ ممتلكات و متصرفات خود مسئول اند . بین قریب و بعید ، و بین آنانی که در عنصر متحد و بین آنانی که در عنصریت مختلف اند از حیث مسئولیت در بین ایشان ، کدام تفاوت و امتیازی دیده نمی شود ، بلکه فرض عین هر يك آنها می باشد . اگر يك قوم مقام و محل خود را پاسداری نکند مرتکب گناه بزرگی شناخته می شوند ، آن گروه را واجب است در راه حمایه و حفظ متصرفات خود ایثار و قربانی ارواح ، و صرف اموال را متحمل شود . هر مشکل و هر کار بزرگ و خطیر را برخورد بپذیرد مجاز نیست که با کسانی که بر آن غلبه جوئی می کنند از در تسلیم پیش آیند و نزد ایشان گردن نهند بلکه سعی ورزند تا سلطه امور خود را بدست آرند . شریعت را جمع به طایب و حصول سیادت از دست دیگران تا حدی تا کیدات نموده که اگر يك مسلمان از سلطه اجنبی رهایی نیابد ، بروی لازم است که دیار حرب را ترك بگوید .

هر مسلمان در ژرفای دل خود موجودیت و آواز منادی را حس میکند . و منادی باو تقاضای شریعت و آنچه را که ایمان بروی فرض میداند ، تفهیم مینماید . این منادی منادی حق است . و از باقیات الهامات دین می باشد . مگر با وجود این همه اهل این دین را در این ایام می بینیم که ، گروهی از ضروریات گروهی دیگر ، در غفلت اند . و بردردمندی و تألم آنها دردمند و متألم نمیشوند .

مردم بعضی بلاد شرق حرکات و غلبه جوئی انگلیس را در افغانستان می دیدند ، مگر بجوش و غیرت نمی آمدند و صدای آنها بلند نمی شد . بعضی ها مداخلة انگلیس را در ایران مشاهده میکردند ولی از آن متأثر و غمگین نمی شدند اقوام مسلمان از ظلم و استبداد ، کشتار ، چور و چپاول که در هند موجود بود اطلاع داشتند ، ولی از جای خود حرکت نکردند . عسا کر انگلیس در زسینه های مصر رفت و آمد میکردند و سردمان را نابود میکردند ، و از برادران خود که بارگ و خون نزدیک بودند و این مصیبتها را مشاهده میکردند کمک نمی دیدند .

سپس از اسباب آن بطور اجمال یاد آور شده و گفت :

شکی نیست افکار عقلی و عقائد دینی ، و همه معلومات و مدرکات و وجدانیات نفسی ، گرچه باعث اعمال اند ، و بحکم آن صادر می شوند مگر همین اعمال اینهمه را در نفس ثابت و آنرا از طبع آن سیگرداند ، تا آنکه برای نفس ملکه و خلق گردد و بر آن آثار مناسب بآن مرتب گردد .

بلی ! انسان - بفکر و عقائد خود انسان است مگر آنچه که از آئینه های عقل او از قبیل شاهد نظر و مدرکات حواسش منعکس می شود در آن تأثیر قوی بوجود می آورد . پس هر چیز مشهود - فکر را تولید میکند . و هر فکر در داعیه ای که بآن دعوت میکند اثری میگذارد . و از هر داعیه عملی نشئت میکند ، بعد از آن توسط عمل به فکر رجعت میکند و دور و تسلسل بمیان می آید و انفعال بین اعمال و افکار بطور مستمر تا که ارواح در اجساد است منقطع نمیگردد . و هر یک برای یکدیگر پایه ، و آخر فکر اول عمل - و اول عمل آخر فکر می باشد .

نظریه جمال الدین افغانی راجع به مصر و مصریها

شکل حکمی که باید طبق آن مصر بطور خصوصی و شرق بطور عموم حکم کند : جمال الدین دوست مصر و مصریها بود ، و به موضوع و مسئله مصر و به افتادن

آن در جنگا‌های انگلستان، توجه زیاد داشت. در این باره این قول اوست که میگوید:
 گویا قوه فرعونى از دهر و زمان عهد گرفته، که وادى نیل را ترك نگوید!
 پس وقتی که يك فرعون می مرد فرعون دیگر بجایش می آمد و حینکه يك خا نواده
 فرعونى ازین می رفت خانواده دیگری ادعاء وراثت آن مینمود و این خانواده از ما
 وراء بحار می آمد و خود را به نسب فرعونى که از حیث تكبر و ادعاء خدائى ادنى ترین
 مشابهت با و می داشت می پیوندید.

پس اوقات این آیه مبارکه را تکرار مینمود: (استخف قومہ فاطاعوہ)
 یعنی قوم خود را خفیف العقل گردانید پس گفته او را اطاعت کردند.
 و می گفت:

شگفت آور است شخصی که با مصر و مصریها کمک می نماید و در بین آنها
 مدتی را سپری میکند و باز همین نصیحت می شود!

موسی (علیه السلام) از مصر به سبب یا ری که با مظلوم نموده بود و از
 ظالم نجاتش داد متهم و فرعون در آن معبود و مورد تعظیم قرار گرفته بود. ترسان
 بر آمد و راه را میدید.

یوسف راستگو به سبب تهمت که سر تکب گناه آن نشده بود، در زندان انداخته شد. (۱)
 بللی! در نتیجه حق اشکا و باطل زائل گردید. زود است که مصریها رهائی
 یابند، و این در وقتی که اعمال خود را با اساس استواری و دوراندیشی انجام دهند. و خویشان
 را صاحبان عزم و اراده و صاحبان قوانین حکم ذاتی مقتضی آنست، گردانند. (۲)

(۱) همچنان سود به اسرتوفیق و عمال بر تافته در شب از مصر تبعید گردید.
 (۲) پیشگویی این فیلسوف بزرگ وقتی که مصریها حسب آن عمل کردند
 تحقق یافت و الحمد لله.

گوئی چشم این فیلسوف همانگران بود. مادر سال ۱۹۵۲ کلون انگلیسها را
 می‌فشرديم تا آنکه مملکت خود را آزاد ساختیم پس خدا براو رحمت کند.

زود است که این کار را به سبب عوامل فشار انجام نمایند ، و وقتی کی قیام نمایند و متحد شوند و آرزو ها به سوی يك غایه متوجه شود قوت بعیان می آید .
و وقتی که این قوت را بین خود در بازار مسابقه ، قرار دهند و یا آنرا به دسیسه سازها ضائع نه نمایند پس بگو که کار به پایان رسیده قوم کامیاب گردید . و در صحنه زندگی بشایستگی و آرام داخل شدند .

مصر و شرق با دولتها و امارات خود وقتی زندگی میتواند که خداوند هر يك آنرا مرد قوی و عادل نصیب گرداند و این مرد بر اهل آن بدون سلطه و نفوذ طلبی حکومت کند زیرا قوت مطلقه سبب استبداد میگردد . و عدالت با اساس قوه مقید تا مین میشود . و منظورم از حکومت مصر به توسط اهلاش اشتراك ملت در حکم قانون درست می باشد .
میس گفت :

و وقتی که ثابت شد که بعضی اشیاء به بخشش داده نمی شود پس مهترین آن حریت و استقلال است زیرا حریت حقیقی راقوه و سلطه برضای خود به بخشش نمی دهد و نه استقلال را .

شکل درست قانونی در مصر

شکل قانونی درست غالباً نزد شاه و صاحب سلطه که لذت استبداد را چشیده باشد سالم نمی ماند و حینیکه شورای ملت با اراده اش تصادم می نماید ، و یا بر هوسهایش غالب میگردد ، این حالت بروی مشکل تمام می شود .
لذا گفتیم :

و وقتی کی خداوند مصر و شرق را بر دقوی و عادل نصیب گرداند و این مرد بران حکومت کند این مرد یا سوجود می باشد و یا ملت او را به شرط امانتداری و پیروی از راه قانون اساسی بر اقتدار می آورد و بر سر او تاج میگذارد .

پس تاج بر سر او تا وقتی می باشد ، که او نگهبان اسین قانون باشد ، و حتی که او حاکم قسم گردد و از قانون ملت ترس و هراسی نمود پس در این حالت یا سر او بدون تاج و یا تاج او بدون سر می ماند . این عملی سزاوار ملت است ، و این در وقتی که از ملوک و امرا خود درباره قانون اساسی ترس عدم اخلاص را احساس نماید و یا عدم اهلیت آنها را راجع به عهده دارای شکلی قانونی قلباً و قابلاً دریابد و اگر چنین نبود ، پس مرد صالح و قریب ، از شخص دوروییگانه بهتر است .

قانون مجلس پارلمانی مصر

آزادگان مصری ، از جمال دین تقاضا نمودند ، تا برای مجلس پارلمانی پلان و نقشه ئی طرح نماید پس گفت :

برادران ! قوه پارلمانی هر ملتی که باشد معنی حقیقی را وقتی دارا می باشد که آن مجلس از طرف خود ملت باشد . هر مجلس پارلمانی ، که به تشکیل آن شاه یا امیر و یا قوه اجنبی که محرك هر دو باشد امر کنند ، پس بدانید که زندگی این قوه پارلمانی موعومی باراده مؤسس آن مربوط می باشد . پس عزت شاه را نهضت ملت مملوک تیره می سازد خصوصاً آن نهضتی که باراده شاه و پایک اسیر و یا یک شخص دخیل که بر ملت مقتدر است ، برضایت خود بنام مالک باشد ، و ملت او در اداره شئون مالک متصرف باشد ، و زمام اسرار آن با سام معنی مطلق باشد . بزرگترین آرزوهای ملت های مملوک و امیر خلاصی از حلقه و حکم اجنبی می باشد .

سپس گفت :

زود است که در آینده نزدیک ببینید ، وقتی که مجلس پارلمانی ، صورت تشکیل یابد ، بدون شك به صورت ظاهری خود با مجالس پارلمانی اروپائی مشابه خواهد بود ، باین معنی که کم از کم در آن احزاب خواهد بود ، حزب راست و حزب چپ و زود است به بینید و قتی که مجلس شما تشکیل یابد در آن برای حزب چپ

کدام اثری نخواهد بود، زیرا کم از کم، بادی آن معارض حکومت می باشد و حزب راست پشتیبان آن خواهد بود.

وکیل شوری در مصر کیست ؟

بعد از سخنان زیاد، خواست وکیل را که از ملت وکالت میکند بشناساند. می بیند کسیکه وکیل ملت می شود - که به سبب فقدان آزادی مشکلات و مصیبت های آن ملت را بشمار نمی آورم - پس او مانند آله فلج و بی فائده است، بدست يك قوه ای که برای وصول وطن و هموطنان خویش بآنچه که رسیده اند کار میکند و سعی می ورزد.

اگر بخواهید کمی فکر کنید، آنرا می شناسید، و یا اگر بخواهید صفت آنرا درمی یابید من بشما میگویم :

وکیل شما حسب مقتضای آنچه که گذشت از داشتنی های مصر شما در عصر شما، آن شخص بار سوخیست که بهمه سماعی خود، مال دهقان را بدست می آورد. آن بزدلیست که از مبارزه با حکام، و با آنانی که از وی در همت بسیار کمتر اند، دوری می جوید. آن سردیست که در مقابل حاکم ظالم برای آن، ودن دلیل (گرچه دلائل روشن باشد) ارزشی قائل نمی شود. آن سردیست که همه چیز و حکمت را در اراده قوه ظالمانه تصور میکند، و از وطن خود مدافعه و مناقشه حساسی خود را بی احترامی، سوء تدبیر عدم هوشیاری و بی پروائی تلقی میکند. خلاصه اینکه، همه صفات عزت نفسی، و ارزشهای ملی و قومی را هتکت و تباهی میداند و آنچه را که به ذلت و احتقار قومیت و به زائل شدن عوامل انکشاف و نمو حریت ملت تمام می شود، جولانگاه حکمت عصر خود می پندارد (۱) متأسفانه طوریکه می بینیم از اینگونه

(۱) متأسفانه این همه صفات در عصر سید جمال الدین رحمه الله تاباین نزدیکیها

در اشخاص بار سوخ مصر موجود بوده (مؤلف)

مجلس پارلمانی موهوسی شما (وقتی که این خوابها حقیقت پیدا کنند) تشکیل می یابد، و از قواعد کلی فلسفه که وجود از عدم بهتر است مخالف می باشد، لذا نبودن همچو مجلس از وجودش بهتر است.

نظر به اوراق جمع به احزاب سیاسی در مصر

جمال الدین گفته :

احزاب سیاسی در شرق بهترین دوائیست مگر متأسفانه به زود ترین فرصت به بدترین دواها مبدل میگردد.

ما شرقیها احزاب سیاسی را برای حصول حریت و استقلال بصورت خویتر تشکیل کرده می توانیم، در حالیکه همه جهانیان دوستان ما اند. و به ترك آن مجبور می شویم، در حالی که هم برای م دشمن اند.

سبب بنیادی آن عدم تکافوی قوای ملت و احزاب سیاسی آن می باشد. حزب سیاسی گاهی ضعیف و یا با افراد کم، که از آن جمله اشخاص فهیم و یا تجربه نیز موجود می باشند، بمیان می آید، و به منظور آزادی ملت از قید اسارت و استبداد ایثار و جانفشانی خود را اعلان مینمایند، و خدمت نفسهای خود را در خلفا در نظر میگیرند. پس براهل حزب دلهای متحد می شوند، و حسب سباق ضرورت و داعیه حاجت در اطراف آنها مردم جمع می شوند و کارهای عجیب و غریب آنها بهتر پنداشته می شود و شخص بیگانه آنها را به هوس درسی آورد مانند شان حوادث نو پیدای که در انقلاب ملتها از يك حال بدیگر حال می باشد. ملت به تعقیب وعده های حزب سعادت و رفاهیت، حریت و استقلال و مساوات را با وسیعترین شکل آن بخیال خود می پروراند که حصول آن در وقت نزدیک چه که در آینده دور هم ممکن نمی باشد! از حزب به تمام معانی طاعت، انقیاد، کمک و ایثار پشتیبانی میکنند... تا آخر.

وقتی که مطلوب حزب از ملت بر آورده شود، و حکم آن استحکام یافت، در اینوقت در رؤسای حزب صفات خودپسندی و انا نیت پیدا می شود، و خود پسندی کردن او را دراز می سازد، پس آن اطاعت از دلها کشیده می شود و نفسها از آن انقیاد بهم پیچیده میگردد، و در نتیجه، تنفر عمومی بجهان می آید. پس در این وقت، به ترك حزب مجبور می شود، و گره آن طبعاً بازو منحل میگردد و همه باو دشمن می شوند.

نظریه او در باره انگلیس و عرب بطور خصوصی
و در باره شرق بطور عمومی چگونه شرق قیام میکند
و خود را از مستعمرین آزاد می سازد ؟

جمال الدین گفت در حالیکه انگلیس را توصیف مینماید :
مردان انگلیس دارای ذکاوت کم، ثبات قوی، طمع و حرص و عناد زیاد، خیلی صابرو متکبر می باشد. عربی و یا شرقی دارای ذکاوت زیاد، فاقد ثبات، بسیار قانع و جزع کننده دارای صبر کم و متواضع می باشد.
انگلیس بر خطای خود، که در گفتار و کردارش رخ دهد، ثابت می ماند، و شرقی بر حق ثابت نمی ماند، و نه بر مطالبه حق خود. پس شخص اولی به سبب فضیلت ثبات، نتایج خوبی را نائل می شود، و دومی همه حق را به سبب بی ثباتی و بی صبری از دست می دهد. در حالیکه در قرآن کریم صبر و لزوم بان بیشتر تذکر یافته. مانند این قول خدا (جل جلاله) :

اصبروا و صابروا و این قول او تعالی : والذین صبروا -
ولوا انهم صبروا - و بشرا لصا برین .

اینهمه بر این دلالت میکند که ملت عربی بطور خصوصی و مسلمانها بطور عمومی به صبر و ثبات و اخلاقی که سبب سعادت بشری میگردد محتاج تر اند. می بینی که وعده روغین - آنها را از علم منصرف میگرداند و بر آنچه که میباید دش

قریب باشد راضی میگردند و بر آن قناعت می ورزند و هر وعده راستین، که میعاد آن دور باشد صبر نمیکنند. پس در هر دو حالت خساره مند میگردند، و بدون نا کاسی کدام نتیجه دیگری نمی بینند.

مگر مصریان و شرقیان بطور عموم، مانند شخصی اند، که اموال و زمینها را بعد از خود بگذارد، و اندک آن معلوم و زیاد تر آن مجهول باشد، و بعد از خود ورثه بسیار اسراف کننده بگذارد.

و مثل این حالت از مورث و وارث می بینیم، که شریعت وارث نادان را از تصرف در اموال خود باز میدارد، و او را قاصر و غیر مختار و آزاد در مملکت و متروکه مورثش می پندارد. بلی! شرقیان در آنچه که برای ایشان سیراث مانده تحت حکم مبدرو اسراف کننده و سفیه و نادان قرار میگیرند، و مقتضیات روز، بر شرق و اهل آن حکم نموده که حاکم و مانع آنها از تصرف، اجنبی باشد،

فرق بین هر دو، یعنی بین وضع مقررات برای منع وارث مبدر از تصرف در مال از طرف حاکم شرعی، بین حکم غرب به وضع مقررات منع تصرف بر شرق و اهل آن ظاهر است، زیرا منع شرعی بواسطه اثبات صلاح و خوبی حال و سیرت وارث از بین می رود، و حق او را با رجوع حریت به تصرفش در مال مورث واضح می سازد. مگر در منع غرب دلائل رمتد و فهم و در آن عوامل قولی و دلائل منطقی مؤثر نمی باشد، تا معانعت را مرفوع سازد.

سبب اینست که غرب در حقیقت اینرا از مصلحت نمی بیند که حالت و سیرت مبدر و اسراف کننده شرعی اصلاح یابد، تا حقوقش برایش مسترد گردد، بلکه بزرگترین آرزوهای غرب اینست که حالت بی راهی و اسراف شرقی دوام کند، و مدت و زمان محرومیت از حقوق، نیز دوام یابد، و به سوازا مدت استعمار تملک و امارت دوام نماید. و تا زمانی که شرقیان در حالت نادانی و اسراف باشند، پس نتیجه این دو عامل

عدم اهلیت اخذ زمام امور خویش می باشد، و باین اساس حکم و صایت خارجی دوام میکنند.

هر دولت غربی که دروازه دوات شرقی را بکوبد، بهانه آن باحفظ حقوق سلطه و یافروشناندن شراست، که بآن دولت شرقی مواجه شده، و با انفاذ احکام و فرامین و یا غیر از این از بهتان فریب و دلائل ضعیف کار میگیرند.

اگر این وسائل گمراه کننده کافی دیده نشود، برین دلائل استناد می ورزد: حمایه مسیحیان یا اقلیتها، یا حقوق اجانب و امتیازات آنها، یا حریت ملت، یا تعلیم اصول استقلال، یا اعطاء حقوق حکم ذاتی به ملت، و یا غنی ساختن ملت فقیر از راه عوامل ثروتمندی و غیره.

پس ملت شرقی غافل - در این وعده های فریبنده فحوای این بیت شاعر را درک میکند:

ما زال یغدق الاء و یشفعها - بما یفوق امانی النفس بالعظم
(پیوسته، نعمت ها را پیش می کند بلکه بیشتر از آن بزرگی و عزت را هم در پی آن می آرد.) پس بآن ستمن میگردد و این که غربی او را محروم می سازد باین محرومیت تسلیم می شود، و امر او را بجا می آورد.

اما آنچه را که غربی، انجام میدهد اینست:

پلان را در یکس از مملکت خود با خود بر میدارد، سپس آنرا به فکر خود می سپارد در آن نگاشته شده است:

«ملت نادان و متمصب، زمینها حاصلخیز، معادن فروان، طرح ها بزرگ و هوا معتدل است». ما مستحق تریم که از همه آن استفاده کنیم! و برای وصول به پیروزی و غلبه جوئی تمربخش - پلان گذاری میکند؛ و آن طرح اینست:

۱ - تبعید هر باشندۀ اصلی که قدرت اظهار مطالب ملی را داشته باشد.

۲ - قریب ساختن آن شخصی که همت‌وی بسیار ضعیف و از مناقشه و مطالبه حق، خیلی دور باشد .

۳ - داخل شدن در کشور، با اساس ستفرق ساختن اهل آن طائفه طائفه و قبیله قبیله، و تحریک يك گروه در مقابل دیگر گروه (گرچه بر چیزهای ناچیز باشد) تا تنفر بعضی‌ها شدت یابد، و جنگهای شدید بین آنها رخ دهد، ولی تنها بین يك طائفه و دیگر طائفه نزاع نمی‌افکنند، بلکه افراد يك خانواده را هم بین خود به نزاع می‌در آورند، و باینوسیله به وصی جرأت می‌بخشد تا حکم کیفی را طولانی و پیوسته تر سازد، و دستان ملت و دستان اشخاص مخلص را بزنجیرها بسته، و آنها را از پیشرفت و نهضت وطن و خلاصی از حلقه اسارت و زنجیر های محرومیت تصرف، مانع گردد .

چگونه زنجیر های منع تصرف و محرومیت را بگشائیم؟

گشودن زنجیر های منع تصرف و محرومیت، و رسیدن به استقلال - به موثرترین عوامل مانند پیشرفت جامعه توسط علم صحیح، و درك نقاط خوف، و شناختن واجبات، و طریق وصول به مطلوب - و هكذا به داخل شدن از دروازه ها بمنظور ستانیدن حق ضعیف از قوی مر بوط می‌باشد. و مهمتر اینهمه که ذکر شد اتفاق و اجتماع خواهشها و آرزوهای مختلف می‌باشد .

وقتی که از صفت دواي آن پرسیده شد چنین گفت :

دواء را مطالعه میکنید حالانکه دواء در وجود شرق و اهل آن پنهان است و توسط آنها مستحکم گردیده است. و بر حکیم حاذق مشکل تمام میشود که به توصیف دواء مفید و شفا بخش و وقایوی پردازد، در حالیکه اعتقاد داشته باشد که مر یض آنرا تناول نمیکند، بلکه شاید مر یض به عکس هدایت طبیب امروز عمل کند، حتی ولو که مر یض درك نماید که بر عدم تناول آن، مرگ کشنده مرتب می‌شود .

و اینست حالت شرقیان، در اقلیم ها و مناطق مختلف .

نزد اهل شرق، دوائیست که راجع به شفاء سریع التاثير می باشد، مگر این دواء برای بزدلان آنها خطر بزرگ و عامل ترس است. و حکماء شعر که عرب اند آنرا چنین توصیف نموده اند :

عش عزیز اومت وانت کریم - بین طعن القنا وخفق البنود
یعنی «یا جوانمرد آنه زندگی کن یا جوان سردانه بمیر، در میان ضربت تیزه ها و جھش پرچمها !»

لا یسلم الشرف الا رفیع من الاذی - حتی یراق علی جوا نبه الدم
یعنی شرف عالی از اذیت سالم نمی ماند تا آنکه در پیرامون آن خون نریزد .
این دوا را غریبها بهیراث برده اند و بهمه معانی آن عمل کرده اند و باین سبب دارای عظمت و دوام و حکم بر شرقیان گردیدند .

وما امروز این حقیقت را به پیش روی و عتاب خود محسوس و مشهود درك میکنیم اما شرقیان در این دواء شافی و وقایوی - تاخی مشقت و تکلیف حس کردند و آنرا ترك گفتند ، و به مجد شاندار و سلطه حاکم (خرومیخ) راضی شدند .
و امروز هم آنرا مالك نیستند پس این قول شاعر بر آنها صدق پیدا کرد :

ولا یقیم علی ضیم یراد به - الا الا ذلان عیر الحی والو تد
بر ذلتی که برایش اراده می شود بران راضی نمی شود و آرام نمیگیرد مگر دو ذلیل که آن دو : خرقه و سیخ است .

من امروز حصول این علایجها را دور می بینم همتها معطوف کرده ، عزائم ضعیف گردیده وحدت از بین رفته غفلت مستولی گردیده نفسهای اکثر شرقیان از مرامهای غیرت نفسی فاصله گرفته از لذتی که در وقت حصول مناعت و قوت قومی و حریت حقیقی سبب انبساط و خوشی روح میگردد محروم شدند و آنچه که در حاکم فردی (گرچه در ویش وضعیف باشد) بواسطه قوت گروه از قوت و سلطه بر توده محکوم موجود است آن توده توده شرقی امروزیست ، که تسلیم ذلت و تابع نیروی سوءومی نیست که آنرا ترس هولناك و دیوآسا خورنده تخیل می نماید .

پس گفت : مردم از ترس مرگ بحالت مرگ ، و از ترس ذلت بحالت ذلت اند.

دو اینکه بلع کردن آن بر شر قیان آسانست چیست ؟

اما شما دوائیرا مطالبه میکنید ، که بلع کردن آن آسان باشد ؟

پس میگوییم : بلی !

ما به عمل نوین محتاجیم ، تا طبقه نوین را به علم صحیح و فهم نوین برای ادراک حقیقت معنی سلطه اولی که بر اجساد و ارواح می باشد متوجه سازیم و آن سلطه اولی دین است . و دیگر ایجاد وحدت است بین اهل ادیان و استحکام عزم بر قبول مرگ در راه حیات وطن .

با این منظور ، جمیعتهای قیام میکنند ، و اسور آنها را گروهی از مردم متحمل می شوند که بر نفسهای عالی و غیور خود عهد سیگیرند ، دروازه هیچ سلطان را نمی کوبند شب و روز آنها را متزلزل نمی گرداند . و ترس عزم آنها را ضعیف نمی سازد . و نه وعده منصب آنها را مغرور میگرداند . و نه تجارت و مکسب آنها را غافل می نماید بلکه گروهی می باشند که با وصف درماندگیها و ناملات نجات وطن را از استعمار - غنیمت بزرگ ، و بعکس آن غر است بزرگ میدانند .

وقتی که اورا پرسیدند : آنها کجایند ؟

جواب داد : میگویند : حاجت یا اختراع ؟ و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده : (**اشتی از مه تخفرجی**) یعنی زمام اسور را استوار بگیر ، گشایش نصیبت میشود .

پس سختی همت را بمیان می آورد روشنی امید نمی تابد مگر آنکه رهائی از تاریکی نو میدی بسته شود . يك اسر و سعت پیدا نمیکند ، مگر آنوقت که در حالت تنگی باشد ، و روشنی صبح آشکار نمیگردد مگر بعد از تاریکی شد ید .

وقتی که میبینم نزدیک است که صبح شرق طلوع کند ، هرآنچه درسی یابیم که در آن تاریکیهای کار های بزرگ و خطر شدت یافته است و بعد از این سختی گشایش رسیدنی است . و این سنت خداوندی در خلقتش می باشد .

و مهمما دلهم الخطب لا بدینجملی و اظلمت الدنيا فلا بد من فجر
یعنی هرگاه کارهای بزرگ و خطر شدت گیرند بی آن روشنی می آید ، و در دنیا بی که تاریک گردیده ، حتما باسداد آمدنی است .

بلی ! لابدیست آن نسیمی که با آن اجزاء حیات فردی و نشاط و نهضت تحول میکند ، و این نسیم بر جاهل ترین ملتها سرور کرده ، و وقتی که آنرا استنشاق نمود از جای خواب خود برخاست ، و کشور های روی زمین را فتح نموده و آنرا از عدالت سرشار گردانید . و این همان نسیمی است که در عراق هارون و ماسون را ، و در شام و اندلس و در تمام شرق - دولتها ، بزرگان سیاستمداران ، علماء و دانشمندان بزرگ و شخصیتهای برجسته را به میان آورد .

سکرمیگوئیم بلی ! لابدیست . بعد از آنکه نسیم از این کشور ها و سرزمینها عبور کرده ، و گرچه امروز در گودالهای ذلت سقوط نموده ، و نشاط به سکوت و دانش آن به نادانی مبدل گردیده ، و سلطه آن بعد از موجودیت یک اثر ریزی مانده باردیگر عودت میکند . و بر شرق سرور می نماید و خرد هاسرگرم تلاش می شوند . عزائم تقویه میشود . مجال مجد و عظمت پیدا میشود . و از زاویه های رکود راد مردان ظهور میکنند . اگر خواست خدا بود .

در گفتار خود به آنچه که میخواهند لسان قوم را ضعیف و بعضی شرقیان را خوش سازند اشاره نمود ، و این عده شرقیان همان کسانی اند که (زیر تاثیر تبلیغی خارجی آمده) میگویند :

زبان عربی ، یا فارسی ، یا اردوی هندی و غیره زبانهای ما دارای چنان ادا بی

نیست که چیز تأثیری داشته باشد ، و نه تاریخ ما دارای کدام مجد و عظمت قابل تذکر می باشد لسان عجمی را که شرقی می داند از سدر کات انتها نمی بشریست که بآن وصول ممکن می باشد . و نصائح خود را باین گفتار ختم نمود : قومیکه لسان ندارد ، جامع آن وجود ندارد . و قومیکه لسان ندارد آداب ندارد . قومیکه تاریخ ندارد عزت ندارد . و وقتی که شخصیتهای بزرگ ! به حمایه و احیاء آثار رجال تاریخ خود نپردازند ، و طبق عمل آنها عمل نکنند ، و بطریق آنها رفتار نمایند ، تاریخ ندارند .

اینهمه بر تعلیم ملی متوقف می باشد ، که آغاز آن وطن ، وسط آن وطن ، و غایه آن وطن می باشد ، لازم است که وطن بمفهوم شرقیان مانند قاعده حسابی « دود و مساوی چار می شود » می باشد پس مذاهب و یا طوائف نمیتوانند که این قاعده را ترك بگویند و نه برای نقض آن سعی ورزند . این همین وطن است ، و باید همینطور تعلیم ملی موجود باشد .

نظر او در باره طریق رفع حوادث و اقدامات لازم

جمال الدین گفته :

قیام ملتی محروم (۱) برای رفع و ازاله قیود محرومیت که ثبوت کفایت و پیشرفت همگانی آن به علم صحیح و تمسك با سباب مهیا کننده حکم ذاتی آن می باشد ، و طوریکه گمان برده می شود این قیام کدام کار سهل و آسانی نیست ، بلکه مات با مشکلات زیاد مواجه می شود ، و لازم است که درباره فکر عمیق کرده شود ، و قوه بزرگی از حکمت و هوشیاری و سعی بلیغ برای از بین بردن آن بخرج داده شود .

(۱) ملتی که حق آزادی و اختیار تصرف آن سلب شده باشد (مترجم)

شخص دانا گرچه از دیگران گوشه باشد باز هم به علم و دانش خود شامل در اجتماع است ، و شخص نادان ، گرچه در اجتماع باشد اما به نادانی خود از اجتماع کناره است .

شکی نیست غربیان بطریق نهانی مانع پیشرفت شرقیان می شوند ، و برای اخلاق اجتماع آنها وسائل تهذیب را میسر نمی سازند ، و این اهداف خود را با سالیب مکروهیله و به همدستی بعضی دهن همت ترین مردم کشور بر آورده می سازند .

زندگی شرقیان اگر در پرتو علم صحیح باشد برای شخص بیگانه پی که در بین آنها بسر می برد ، مرگ و رفع قیود سلب ید آنها می باشد ، و اگر چنین نباشد پس موضوع معکوس خواهد بود .

پس در اینحالت بیداری تام ، و عمل کردن بحکمت کامل ، فرض ذمه شرقیان است تا به غایه و مقصود واصل شوند . البته به تلاشهای پی در پی و همتهای سستی ناپذیر و عزائم خسته ناشدنی .

البته مردان و کهن سالان ، و کسانی که بدون فرا گرفتن علم و دانش بمرحله بلوغ رسیده اند ، و بر کج رویها قائم و مستقر گردیده اند راه دیگر می روند . استقامت و پیراه آوردن همچو اشخاص به خطا به ها ، تا سپس انجمن های ملی و بیان نمودن طرق عملی برای پیشرفت مملکت ، تذکر مثالهای نیک و پند و نهی ، متعلق می باشد .

اما تربیه کودک را باید مادر ، از وقت شیر خوارگی بعهده گیرد ، و به صحت او اعتناء کاملی ورزد ، تا آراسی جسم و عقل سالم گردد . بعد از آن او را شیر محبت وطن دهد ، و با وبطریقه تدریجی تعلیم علوم ضروری نماید ، و نور فطری

اورا به تعلیم دروغ خاموش نسازد بلکه او را علاقمند کار و عمل گرداند ، و بکار و عملی عادتش دهد ، و همیشه سن او را مراعات نماید .

هر چه که دینست دو قسم است : قسم عبادات و قسم معاملات
 عبادات را انسان به پیشگاه پروردگار خود از همه کناره انجام میدهد ، و راجع به عبادات کسی را متعرض نمیشود و نه دیگر شخص او را متعرض می شود زیرا برای هر يك جهتست که پسوی آن رو میگرداند . خداوند پروردگار عالمیان است . تنها خدای یهود نیست ، و نه تنها خدای نصاری ، و نه تنها خدای مسلمانها می باشد . خداوند ذاتیست که شمارا از نفسی واحد خلق کرده است .

ادامعاملات روشیست بین عموم که اهل همه طوائف برای خیر و بهبود وطن خود باهم یکجا و باساعی مشترک کار میکنند ، در مدرسه برادروار به دروس خود مشغول می شوند ، و برادروار از آن خارج میگردند . دردلهای خود حس محبت و اخلاص را جاگزین میکنند . روابط محبت وطنی و ملی را اگر قریب و یا بعید باشد منحل نمیسازند . دوران کودکی و خاطرات آنرا فراموش نمیکنند ، بلکه همه در بدن وطن مانند اعضای يك بدن اند . وقتی که يك عضو بدرد آید همه اعضا بدرد می آید . هر جا بروند ، و در هر جا جاگزین شوند ، تنها وحدت آسمان و زمین و آب و محبت يك وطن راسی یابند . ولسانهای مختلف زبانهای آنها را مختلط نمی سازند ، و نه وحدت آنها را اختلاف امیال متشتت می سازند .

دعوت اسلام

دین با حقائق علمی مخالف نمی باشد
 به جمال الدین گفته شد :

این قول خداوند سیفرماید «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة

ومن رباطا لخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم»
 معنی اش چیست ؟ این امر صریح جهاد نیست .

گفت: بین جنگهای امروزه که آنها می بینیم و بین جهادیکه در راه دعوت دین است فرق بزرگ موجود است. و مقصد از آن ارجاع مردم به سوی حق است. آن جهادیکه اسلام آنها بصورت فوری و از روی غبطه بطریق غیر تدریجی (۱) نخواسته است. حضرت محمد صلی الله علیه و سلم اسلام و قرآن را آورد در حالیکه قبل از آن حضرت موسی علیه السلام تورات را، و حضرت عیسی علیه السلام انجیل را آورده است، بر بنی اسرائیل، بعد از حضرت موسی علیه السلام، مدت زیاد نگذشته بود که کهنه و نویسندگان و فریسمان (۲) با احکام تورات و اساسات دین موسوی بازی کردند.

(۱) مسلمانها در مقابل بیگانگان چنین رویه و تعامل داشتند: در مرحله اول اسلام را به بیگانگان عرضه می نمودند. اگر بیگانگان اسلام را بحیث دین و آئین قبول می کردند آنها مسلمان و در مملکت خود آزاد و بحیث مالک اموال خود گذاشته می شدند. و در امور زندگی با مسلمانها شریک می شدند. و اگر اسلام را قبول نمی کردند به پرداخت جزیه که ضمانت مالی پنداشته می شد مجبور کرده می شدند. و اگر جزیه را هم متقبل نمی شدند پس در این مرحله بدون جنگ چاره دیگری را نمی دیدند. (مترجم).

(۲) از صفحه ۳۲ کتاب عبقریة المسیح که مولف آن عقاد است مطلب ذیل ترجمه و تلخیص شده:

وقتی که مدت زیاد سپری شد و نسل حضرت هارون (علیه السلام) افزایش یافت. در بین یکده زیادی آنها بیسوادی و عطالت پمیان آمد. به کاهات مشغول شدند و از فرا گرفتن دانش و برپاداشتن نماز کناره جوئی اختیار کردند.

و عده دیگر آنها که به کتابت آشنا بودند اسفار دینی (اجزای تورات) را می نوشتند و این گروه را به کتبه یعنی نویسندگان یادانشندان دین نام می بردند. و همه این گروه از جمله (فریسمان) دانسته می شدند زیرا اینها اسفار جدید را قبول کرده بودند. و حسب آن عبادات و معاملات خود انجام میدادند (مترجم).

سپس حضرت عیسی (علیه السلام) آمد و آنچه را که، بختل گردیده بود اصلاح نمود، و آنچه که با سرش مواجه شده بود آنرا تداوی نمود، و آنچه را که از ان دین تنقیص شده تکمیلش ساخته. و انجیلی برایش نازل شد و در آن تورات هدایت موجود بود. و نیز در انجیل آنچه بود که برای ارشاد مردم ضروری بود.

همچنان، وقتی زیاده گذشته که اضطرابات دینی و فرقه های صابیها و یعقوبیها و غیره بظهور پیوست. و برعهده زیادی مردم - فهم اقوال و گفتارهای عالی روحانی و تصوفی خالص مسیح دشوار گردید.

و در عرب از آن دشوار تربظهور پیوست. درین آنها پرستش بتها شیوع یافت. و گمراهی و اعمال وحشیانه در همه قبائل عرب مانند زنده بگور کردن دختران، و دیگر گمراهیها در عبادتها و تعدد خدایان از قبیل هبل بزرگ و عزی و لات و منات و غیره مروج گردید.

حضرت محمد صلی الله علیه و سلم واپسین پیامبر مبعوث شد اصل تو رات و انجیل را تصدیق نموده بخدا و توحید او تعالی دعوت کرد بسوی خیر رهنمونئی کرد. با سوره شریعت غراء متکفل همه سعادت های مادی و معنوی گردید. راجع به توحید خدا - شرك را تفریح نمود، بطلان عبادت غیر از خدا را به قرآن معجز و دلائل قوی اعلان کرد مانند این قولش: **قُلْ افْتَحْذِمْ مِنْ دُونِهِ اُولِيَاءُ لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْاَعْمٰى وَالْبَصِيرُ . اَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا الْخَلْقَ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱).** بگو ای محمد! آیا بجزوی دوستانی گرفتید که برای خویشتن نه سردی و نه زبانی مالک می شوند. بگو! آیا نابینائیها باهم

برابرند ؟ آیا تاریکها و روشنی باهم برابر است ؟ آیا برای خدا شریکان گردانیدند
 که مانند آفرینش خدا چیزی آفریده باشند پس آفرینش برایشان شسته شده بگو!
 خدا آفریننده هر چیز است و او یگانه غالب است !

اسلام در مقابل مشرکان عرب موقف گرفت ، و آنها را بیم داد از اینکه بجزایمان
 بخدای یگانه و زوال بتهاد یگر چیز مورد قبول نمی باشد .

محمد صلی الله علیه وسلم و مؤمنان - از کفار قریش و از قوم خود بلکه از عموم
 عرب آزار های گوناگون ، استهزاء و رنج زیاد دیدند ، که شرح آن بطوالت می آید .
 اما اسلام ، اهل کتاب را با اختیار این دوره مخیر گردانید :- یا اینکه در پرداخت
 جزیه سهم بگیرند که در آن بهبود وضع همگانی می باشد ، و مقصد بزرگ از آن
 حفاظت نفسها و منع خونریزی ها می شد ، و این مقدار جزیه که خیلی اندک و ناچیز
 میباشد در راه منافع و مصالح عاقله و تکمیل قوه همگانی بمصرف می رسد ، و نیز توسط
 آن با مسلمانان در حقوق و واجبات مساوات حقیقی رادار می شود . و از حیث دین مورد
 اکراه نمی آیند و مجبور گردانیده نمیشوند بلکه در شعائر و اصول عبادت خود از هر
 گونه اذیت محفوظ می باشند .

یا اینکه اسلام را متقبل شود ، و در این صورت ، با مسلمانان در امور
 زندگی و سیاسی سهیم میگردد و هم نعمتهای اخروی نصیبش میشود .
 البته در هر دو حالت ، مقصد بزرگ منع خونریزی ها و حفاظت آن ببناء الهی از
 ویرانی بی جایی باشد .

از همین سبب ، سی بی بی ، که هر شهر و هر مملکت که با اسلام منقاد گردد ، و یادار
 حوزه آن داخل شود ، سر زمین آن سایه افکن می شود ، بر سر زمین آن صلح سایه افکن
 می گردد و اهل آن در ساحه عدل بسر می برند ، و دران امنیت حکمفرما می شود .
 و مساوات به بهترین وجه همان می آید ، و در بین آنها خیرات و برکات افزایش می یابد .

و برای حقیقت هر منصف غربی مانند (لورد سنسر) و (کار لائل) و غیره که حق و راست گفته اند اعتراف کرده اند .

اما این قول اوتعالی « **واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل** **الایة** » طوریکه از صراحت قسمت اخیر آن (تره چون به عدو الله وعدو کم) معلوم میشود بمقصد خونریزی هانمی باشد زیرا تهیه و آمادگی قوه تنها برای ارهاب است تا از خونریزیها جلوگیری شود ، و جنگجویان از آن درهراس شوند ، و از کشتن نفسها خودداری نمایند .

وقتی که معنی مطلق تکثیر عدد و وسائل و تهیه قوه طوریکه معلوم است و واقعیت دارد ، ترساندن باشد ، نه خون ریزی ها ، پس این همه مؤثر ترین دلائل جلوگیری از جنگهای باشد .

فمولنیککی قائد المان بدین معنی گفته است :

« **ابطال الحرب لا بطل الحرب** » یعنی از بین بردن جنگ برای از بین بردن جنگ است . و قرآن بهمین معنی یک هزار و سیزده صد سال پیش آمده است بدلیل اینکه قوت را بمعنی ترساندن منحصر ساخته است .

لذا قرآن و تعلیمات آن و دین اسلام و سیرت محمدی و اصحاب بیکه بر آن عمل کرده و از آن پیروی نموده اگر برای همه برای مردم عمل کردن میسر شود هر آینه سعادت بیشتر را نصیب خواهند گردید .

اینرا میگوئیم والحق قسم است که من بدون فهم و هدایت، پناه جوینده و نصرت دهنده اسلام نمی باشم و درین اعتقاد ادنی ترین عامل تعصب دخیل نمی باشد.

قرآن

بناءً میگوئیم و باز هم میگوئیم قرآن ! قرآن ! من تاسف میکنم که مسلمانها بین دو وقایه آن ، خزینه ها را دفن نموده اند . و در دشتهای ویا با نهایی نادانی

بینوائی کمر شکن را جستجویی نمایند . و چگونه نگویم تأسف است وقتی که شخصی به تفسیر قرآن پردازد .

پس او را می بینم کد در (باء) بسم الله سرگردان و در آن غوطه و راست . و از سخرج حرف صاد کلمه - الصراط - خارج نمیشود تا آنکه او و شخصی که آن تفسیر را می خواند در مغالک عدم استفاده سقوط کند ، حالانکه قرآن ضامن و مستکفل منافع دنیوی و اخروی می باشد .

نادانی عام گردید ، و جمود در بین بسا پوشندگان کسوت علماء توسعه یافت ، حتی بر قرآن افترا کردند ، و گفتند ، که این قرآن از حقائق ثابت علمی مخالف می باشد حالانکه قرآن از آن آنچه که بیگویند بعید و منزله است . و لازم است که از این اتهام - که قرآن - با علم حقیقی ، خصوصاً در کلیات مخالف است ، مبری و منزله پنداشته شود .

وقتی که در قرآن چیزی را با علم صریح و کلیات موافق نمی بینیم ، پس آنچه اکتفا ورزیم ، و به تأویلش پردازیم ، که به قسم اشاره تذکر یافته باشد ، زیرا این ممکن نیست که در آن علوم و اختراعات بطور صریح تذکر یابد ، و حالانکه در اثنای نزول از مردم پوشید ، و در خفاء باشد ، و به عرصه وجود خارج نشده باشد . اگر قرآن بیاید ، و در آن خط آهن و برق و همه تفاعلات و تحولات عجیب و غریب آن صراحتاً تذکر یابد هر آینه مردم گمراه و از آن اعراض خواهند نمود و آنرا دروغ خواهند شمرد !

لذا می بینیم که هر چیز را که امروز بوقوع می پیوندد و آنچه را که حدوث و پیدایش آن در آینده ممکنست به قسم اشاره تذکر می دهد و در اینباره عقول مردم و تقرب اشیاء را بذهنیتهای از لحاظ نظر و استعداد و قابلیت فهم آنها مراعات می نماید .

نظریه سید راجع به مذهب نشؤ و ارتقاء عربها بآن سبقت ور زیده اند و آنرا گفته اند

سید جمال الدین از بیت مشهور ابوالعلاء المعری پرسیده شد :

والذی حارت البریه فیہ - حیوان مستحدث من جماد
یعنی آنچه که در آن مردم بحیرت رفته اند . آن حیوان نیست که از جماد
پیدا شده است .

آیا مقصد معری از این بیت ارتقاء حیوان از جماد است ؟

و آیا با مذهب داروین در نشوء و ارتقاء توافق دارد ؟

و یا اینکه ابوالعلاء معری از آن مقصد دیگری دارد ؟

پس گفت : درگهتار خود از حد نمیگذرم ، و مبالغه نمیکنم و آن اینکه در روی
زمین چیزی جدیدی از حیث جوهر و اصول موجود نمیشود . در دنیا چیزهای نو
پیدا میشود . امور جدید بمیان می آید . و علوم تقرر می یابد . نسلها بآن تمسک
می ورزند . و بآن عمل میکنند ، بعد از آن عوامل مختلف بوجود می آید .

و آن چیزهای نور امتلاشی می سازد . و آن علوم فراموش میگردد . و برآن
خفاء مستولی میگردد . و بعضی اوقات بقایای آثار آنرا طبقات زمین حفظ میکند .
همچنان امور بزرگ رخ میدهد که با عصر خود از بین می رود . و گاهی از
آثار آن در خرابه های اهل آن باقی می ماند . همچنان گفته میشود چیزها نیکیه
تکامل می یابد و صاف و خالص میگردد و آن علوسیکه بین مردمان قرنهای گذشته

موجود بود با مردن آنها از بین می رود . و یا به سبب محو شدن کتب آن محو می شود ، مگر مقصد ابوالعلاء آشکار است و در آن خفای دیده نمی شود ، مقصد او نشو و ارتقاء است و قبل از وی دانشمندان عرب از آن یاد آوری نموده اند . ابو بکر بن بشری در رساله خود به ابو سمع در بحث کیمیا گفته است :

خاك به نبات ، و نبات به حيوان تبدیل می شود . عالی ترین موالید ، انسان است که آخرین تحولات سه گانه و عالی ترین همه می باشد .

و عالی ترین موالید خاك — که از آن جمله معادن می باشد نبات است ، و این ادنی ترین طبقات حیوان است و این سلسله به انسان منتهی می گردد ... الخ . وقتی که بنای مذهب نشو و ارتقا باین اساس باشد ، پس سابقه آن به دانشمندان عرب تعلق دارد ، نه به داروین — با وجودیکه به فضل و ثبات و خدمت تاریخ طبیعی او اعتراف شده است .

من باداروین و اعوانش در موضوع خلقت ماده مخالف می باشم . من میگویم که ماده حیات را خداوند بحیان آورده و اساس ارتقا از سعدان (۱) و باز که انسان گردد نمی باشد . و یا اینکه از گل ولای باشد .

و یا اینکه کیک بعد از هزارها و ملیونها سال ، فیل بزرگ گردد ، و بگویند که در کیک

(۱) سعدان یکنوع گیاهی خاردار است (مترجم)

چیزی را می بینیم ، که با خرطوم فیل مشابَهت دارد . (۱)
دکتر شبلی شعل راجع به پخش مذهب داروین و تحمل مشکلات بدون علم و
تحقیق در مقابل تکفیر کنندگان داروین صاحب فضل دانسته شده است .
مگر باوجود جرات ادبی و رسوخش در فلسفه از عیب و عار تقلید کور کورانه

(۱) سید نظریه - داروین - را که به نشؤ و ارتقا قائل است و ظهور انسان را
مانند جانوران دیگر بهمین اساس شرح می نمود اظهار نظر کرده : با ساس نظریه
داروین ، که میگوید ممکن حسب سرور زمان هر جانور بکلی مبدل شود پُر سده
شود : درختانی که در جنگلات هستند بدون تخمین - تاریخ آنرا محدود و تعیین
کرده نمیتواند ورشته ها و اصول آن در يك حصه زمین و فروع آن در يك قسم هوا
قرار دارند ، و همه به يك آب سیراب می شوند ، پس اختلاف آنها از حیث بنیه و شکل
برگها ، طول و کوتاهی ، ضخامت و باریکی ، گل ، میوه ، ذائقه و عمر چیست ؟ و کدام
عامل خارجی در آن تاثیر نموده ، که باوجود یکنوایی مکان و آب و هوا باز هم از یکدیگر
مختلف اند ؟ گمان میکنم بدون عجز جواب دیگری ندارد .
همچنان سید گفته :

این از واهیات داروین است که میگوید : يك گروه مردم د مهایی سگان را
می بریدند . وقتی که باین عمل دوام دادند پس سگان بدون دم بمیان می آمدند !
آیا این مسکین خبر عبر انیان و عرب را نشنیده که ایشان از سالهای زیاد عمل
ختنه را انجام می دهند ولی باوجود اینکه هیچ طفل از مادر خود - ختنه شده پیدا
نشده است .

و اگر باز هم کودک پُری ختنه شده بمیان بیاید آن شاذ و معجزه آماسی باشد . (مترجم)

که از دانشمندان غربی میکند ، خلاصی نمی یابد . و موصوف به معنی صحیحتر میخواهد که از داروین دفاع نماید ، و مذهب او را با وجود مخالفت اهل ادیان ، بخش نماید . و در عین وقت با استاد خود معارض می باشد . معلوم است که مقصد از مذهب مادیین تدرج انسان از مرتبه حیوان است و دایل بزرگ آنها سعدان و بوزینه ها و عالی ترین انواع آن از حیث ذکاوت ، حرکات و ترکیب اعضا اورانگ اوتانگ می باشد .

پس اینها در چنین های ذوات فقاریه که انسان هم از آنجمله می باشد فکر کردند ، و پنداشتند که نشو و نمای او — درجات حیوانات مادونش حتی حضروی و یاسا بق آنرا طی میکند . و برای اینکه از خلقت نیکو و معتدل انسان انکار و رزند بحفريات پرداختند ، و طبقات زمین را جستجو نمودند . و پیشوا آنها (داروین) بدون شك وقتی که به نقطه اساسی (موجد ماده حیات) رسید پمردیگر چاره ای ندید تا اینکه گفت : همین خالق است که ماده حیات را در موجودات زنده دمیده است . و این قول او مانند این قولش می باشد که میگوید : همه زنده جان ها که بروی زمین زندگی میکنند همه آنرا به شکل واحد اولی می بینم خالق در همه آنها ماده حیات را دمیده است .

این نظر داروین ظهور حیات را بصورت طبیعی نفی میکند ، و مانند دانشمندان طبیعی نمی باشد . همان است که آنها این عقیده داروین را خوب نشمردند و اورا متهم ساختند که این قول او با اساس ترس و بیمش از اهل دین می باشد و گفتند : این قول او مذهبش را ناقص میگرداند بلکه آنرا اما ما از بسین می برد زیرا غایه مذهب طبیعیین طوریکه تذکر دادیم انکار از خالق و نسبت اعمال به طبیعت می باشد .

این جای حیرت پیروان مذهب داروین می باشد .

بنابیشوای مذهب آنها (داروین) یا قول سابق خود را با اساس علم و تحقیق گفته و در آن طوریکه گفتند نقص اساس مذهب می باشد، و یا اینکه خوف اوست از اهل ادیان، که او را با هدم اساس مذهب طبعی بین و ادار ساخته است.

در نتیجه اینکه دکتر شمیل و استاذ برن و غیره می خواهند که در صورت اصرار بر انکار از خالق - با داروین موافقت، و در صورت اقرار بوجود خالق از او مخالفت نشان دهند. خلاصه اینکه طوریکه عقیده از انحصار زنده جانها در چند نوع از آن اشعاب و تکثیر عدد بیشتر آنها مضرواقع نمیشود، همچنان حیات و ظهور زنده جانها که نتیجه طبیعی برای قوای طبیعی پنداشته شود برای آنها کدام فائده و سودی ندی بخشد. بلی! اگر تولد ذاتی را ثابت کرده بتوانند پس در اینوقت اقول آنها دارای یک معنی، و مذهب آنها مستند خواهد بود.

این را برای سواخته شیلی شمیل حکیم که از پیشوا و امام خود (داروین) مخالفت ورزیده است لازم دانستم در غیر آن به مقام او که در سباحث و تحقیقات خود از دقت و جرأت کار گرفته و معتقدات خود را راجع به حکمت پخش نموده، و با وجود جهالتش در حقایق علمی از جمیع مردم احساس ترس نه نموده با احترام قائل می باشم وقتی که به سید گفته شد که دکتر شمیل دارای غرور می باشد. گفت:

چیزی را که درد کتور شمویلی دیدم غرور نیست بلکه غرت نفسی می باشد. ذلت و علم صحیح دوزد و با هم جمع نمیشوند. اما علم اندک سفسطه فریبده است، و صاحب خود را لباس سبزی پوشاند. و مردم باو سرتعظیم فرو میگذارند، و او را به مضهر جهانی نه علمی مورد اعتبار قرار می دهند و باو به سبب اتفاق و طعام دادن و داشتن منزل بزرگ احترام قایل می شوند. دروغگویان در هر مملکت و شهر و در هر مکان و زمان بیشتر اند. سپس به سید گفته شد:

وقتی که دانشمندان عرب راجع به مذهب نشؤ و ارتقاد را می همین چیز اندک و عبارات

کوتاه باشند پس این همه برای مقصود کافی نمی باشد بلکه برای استمهاد همین را افاده میکنند که اینها تنها کلیات این مطلب را درك کرده اند نه غیر .

پس گفت: کجا است کتابخانه بغداد و اندلس و قیروان و آنچه در عصر خلفای عباسی ترجمه شده و آن مباحثی که در آن دانشمندان عرب تحقیق نموده اند، و آنچه از کتب فلسفی، طبیعی و کیمیا و تالیف کرده اند بعد از این از سن مطالبه نمایند و سرا ملزم قرار دهید که این علوم و فنونی که از طریق غرب می آید این همه مباحث علمی و فنی را دانشمندان «عرب» احتوا نکرده باشند .

بگذارید که عصر جامد بار دیگر بر قاره اروپا مستولی گردد و با معقول و تاثیر خود يك دوران فلکی نماید، و زندگی را در آن اقلیم كمافی السابق مشکل گردانده و در این وقت به نهضت شرق نظر کنید خصراً از وقتی که شکل حکم در اهل آن، تغییر یافته پس می یابید که شرق با دانشمندان طلوع کرده، و با حقایق علم درخشان و تابان گردیده، و آنچه را که نافع و مفید است و از حیث اثر قابل بقاست، بارآور می نماید.

«و تلك الايام ندا ولها بين الناس»

«اما انتخاب طبیعی» در عصر بدویت و در بدئیت اسلام — امر معروف و معمول به است برابر است که در باره انتخاب زنها و غورو دقت درباره مادران نجیب باشد تا دختران آنها را خواستگاری نمایند و در این باره اقوال ماثور و معقول ما بزند (خذ لا بنك خالا) برای پسر تـ اما انتخاب کن، یعنی زنی را انتخاب کن تا مانند خواهران خود دارای صفات و اخلاق و مزایای خوب باشد، و اولادیکه از او به میان می آید در آنها آن صفاتی باشد که بواسطه وراثت از طریق مادرش به ما، ایش مشابه باشد. و موجب افتخار گردد. همچنان از طریق پدر، مشابه به خود باشد و موجب افتخار ستایش قرار گیرد. بنا گفته میشود (فلان معمم مخول) یعنی فلانی عم و خال ساخته شده است. و با این انتخاب طبیعی در بهبود نسل اسپها باشد.

اما حرص عرب راجع به انتخاب طبیعی درباره تحسین حیوان يك امر مشهور می باشد. شخص بدوی، دشتهاراطی میکرد، و به شهرها خود را می رسانید، تا برای اسپ (ماده) خود بهترین اسپان تندرو را درك كند، و از آن نسل گیری كند. و عربها در حفظ انساب اسپان نسبت با نساب بشر حرص و زید نشان میدادند.

خلاصه اینکه، علم اندك مفید که در زمینه ها باشد و آن عمل می شوند، بهتر است از و علوم فراوان که در کتاب باشد، و بر آن عمل نشود!

* * *

نظریه جمال الدین راجع به اشتراکیت و عدالت اجتماعی در اسلام چیست (۱)

مجلس جمال الدین اهل مذاهب مختلف و صاحبان شش بهای متنوع را با هم جمع سینمود. سچبور بود که هر يك را با اندازه عقل و استعدادش مخاطب قرار بدهد. و تا حد امکان معتقدات آنها را مراعات نماید. با گروه معطله و ما دیون مباحثه می نمود. فلاسفه و مذاهب و دلائل آنها را متذکر می شد.

روزی یکی از نویسندگان و ادبای بزرگ در ترکیه، از وی پرسشی نموده گفت: بهترین نهضتی که در اروپا است اشتراکیت (سوسیالیزم) می باشد. و این

(۱) طوریکه معلوم است سید عدالت را از شریفترین صفات و بزرگترین فضائل دانسته است، آنها را حفظ حقوق اجتماعی و تحکیم بناهای کشور با اساس آن قرار میگیرد.

(مترجم)

نهضت حق مهضوم و مملوب شده اکثر ملت را زنده میکند . (۲)
 پس جمال‌الدین گفت : آنچه را که از اشتراکیت در غرب می‌بینی و آن منافع
 را که بشکل و اساسات موجوده خود در بر دارد و بنیان‌گذاران آن بدون بصیرت
 در آن سرگرم اند همه آن نتایج معکوس داد و از اینکه توقع نفع آن برده شود به
 ضرر محض انجامید .

عدالت اجتماعی در اسلام

عدالت اجتماعی در اسلام با دین اسلامی لازم و ملزوم و از زمان بدویت
 و جاهلیت اهل آن با اخلاق آنها ملحق و پیوست می‌باشد ، اولین کسی که بعد
 از گرویدن باسلام ، بآن عمل نموده ، بزرگان خلفای صحابه می‌باشند .
 و همچنان بزرگترین برانگیزانندگان بر عمل عدالت اجتماعی و اخلاق اسلامی
 بزرگان صحابه می‌باشند و اینست بیان آن :

(۲) در زمانی که این سوال درباره اشتراکیت از سید شده و پاسخ آن
 خواسته شده بوده تحول افکار سیاسی عصر باید در نظر ما باشد که هنوز یک‌سده
 زیاد آثار علمی در این زمینه نشر و عام نشده بود .

محمود ابوریه در این تبصرات خود این مطلب را رعایت کرده است بنابراین
 معنی اشتراکیت را در سخن سید و نیز در سخن دیگر بزرگان اسلام در آن زمان
 (و حتی بعد از آن تا حدود ۱۹۲۰) بیشتر بمعنی عدالت اجتماعی تلقی کنیم .
 سید در هیچ جا به آثار نویسندگان عمده سوسیالیسم که در قرن نوزده زیستند
 و در قرن بیست بعد از درگذشت شهرت یا فتند اشاره نکرده است و از آن باخبری
 نشان نمیدهد .
 (مترجم)

ثروتمندان عصر بدویت با مردم قبیله و عشیره خود کمک می نمودند ، و عدد بیشتر آنها را مورد حساب قرار نمی دهم بلکه به مشهورترین آنها اکتفاء می ورزم . مانند حاتم طائی که در سالهای قحطی عزیزترین و محبوب ترین مایملک خود را که اسب می باشد به مجرد آمدن یک زن از بعیدترین قبیله طی ، ذبح میکنند و آن چنین بود : وقتی که زن گفت : ای حاتم ! بما گفته شد که نزد تو گوشت حیوان چاق و فربه موجود است ، و من ظرف خود را آورده ام . حاتم که همان روزگوسفند نداشت گفت : راست گفتم . سپس اسب خود را ذبح کرد ، و آتش را روشن نمود . (و این نشانی دعوت عمومی بود و مردم از آن پی می بردند که در آنجا طعام تقدیم می شود) پس مردم در روز بجای دود می رفتند و در آنجا در تناول طعام بدون کدام منت و احسان شرکت می و رزیدند و این موضوع بین توانگران ، با سامن و بت حسب توان مالی صورت میگرفت . باین گونه بود که این عمل را حاتم طائی انجام داد .

علاوه بر او در عرب شخصی دیگری بود که او را - طلحة الطلحات - می نامیدند شان و عادات او چنین بود : وقتی که يك اعرابی فقیر و محتاج نزدش می آمد هاو میگفت : اسب ویژه و شمشیر را بگیر ، شاید توسط آن از ذلت گدایی خود را حفظ نمائی . گفته میشود که او باین طریق هزار مرد را اسب داد ، و نزد او آنقدر باقی ماند که به يك نفر آنها تقدیم می نمود وقتی کی که هر سوار - صاحب پسر می شد او را طلحه نام می گذاشت پس وقت زیاده گذشت که در آن قبائل پدران - بنام طلحه صدها پسر را نصیب شدند . و باین سبب او را (طلحة الطلحات) نامیدند . این يك مثال عدالت اجتماعی و اخلاقی است که قبل از اسلام موجود بود . و از آن فهمیده میشود که دارائی در بین افراد موجود بود مگر استعمال آن نیکو بود که در آن دیگران سهم گردانیده می شدند . و آن را يك اسرپسندیده و صفت خود تلقی میکردند . و به سبب

اسپهای خوب صورت که برد یگران امتیاز پیدا کند، و به طعام اشتها انگیز که با جمعیت خود از آن لذت برد، و به کاخ های بلند که در آن سکونت نماید خود پسندی، افتخار و تکبر وجود نداشت، درحالی که موجود سهیبا کننده این همه نعمتها آن کارگر فقیر است که در یک خانه گلی حقیر که نصف اعضا و اولاد او در بیرون از آن در معرض شدت سرما و شدت گرما قرار دارد، و از قوت نان کافی برخوردار نمی باشد، و نه دارای جامه کافیست که به ستر همه بدن او تمام برسد. اینست حالت ثروتمندان، و اینست طبقه کارگر که به منظور مطالبه عدالت اجتماعی از مردم یاری میخواهند تا با آنها قیام ورزند. و در جمع آوری آنها روح انتقام و افراط در مطالبه حقوق شان موجود است، و در مقابل آن تقریب در عدم قبول حق است که آنها را مطالبه میکنند. و زود است که موضوع وخیم گردد و به سبب آن بلوی در غرب عمومیت پیدا کند و شرق از آن برکنار نماند.

اما عدالت اجتماعی در اسلام، بهترین وسیله تضامن و تسانند و همبستگی است، از حیث اینکه سفید و اسکان تطبیق آن موجود است زیرا کتاب دینی که قرآن است، بادل فراوان بآن اشاره کرده است. همین قرآن است که - صاحبان قوت و سردان جنگ و غازیان را مخاطب قرار میدهد. بآنها امر میکند. تعلم مینماید و بیان میدارد که به ناتوانان ملت که در جنگ با آنها همراهی ننواستند سهمشان پرداخته شود و گفت:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُصْمَهُ وَاللَّهُ سَوَّلَ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْنْتُمْ بِاللَّهِ وََمَا أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعِ﴾
 «بدانید آنچه که از چیزی غنیمت گرفتید پس خمس آن برای خداست که آن برای پیامبر، و خویشاوندان شما و یتیمان و بی نوایان و مسافران است، اگر ایمان آوردید بر خدا ویر آنچه که بر بنده خویش روز فیصله شدن فرو فرستادیم، روز یکه دو گروه با هم سلاقی شدند».

معنی این آیت اشکار است، و بر شخصی که بحیث سجاهد سعی می ورزد، و زندگانی خود را به مخاطره می اندازد، واجب میگرداند که آن شخص که فعلاً در غزوات شرکت ندارد، در غنیمت، غزوات و غنائیم با او سهم باشد. پس اول نصیبه خدا را داد و مرجع این نصیبه برای بندگان می باشد، و از آن نصیبه برای یتیمان تخصیص داد، سپس دایره عدالت اجتماعی را وسعت بخشید، و گفت: «والمسکین». بعد از آن نظام وسیعتر را قرار داد و گفت: «و ابن السبیل» یعنی مسافران. پس باینطور نوعی از عدالت اجتماعی اتمام یافت که دیگر صورت وسیعتر و مفید تر از آن دیده نمی شود، و همه اینها با اساس حکمت عدالت اجتماعی می بینیم.

حکم این آیت جریان دارد و رضایت بآن از جمیع مسلمانان چه مجاهد چه آنانکه به سببی از جهاد باز مانده اند موجود است. بعد از آن، در موضع دیگری از قرآن، کسانی را که طلا و نقره (۱) را جمع میکنند تو بیخ نموده، سپس کسانی را مورد ستایش قرار داده که آنها ولو که فقیر و محتاج باشند، دیگران (۲) را بر نفسهای خود در عطیه و طعام مقدم میگردانند.

چنین است اخلاق اسلامی، که آنها در آیات قرآن یکی بعد از دیگری می بینیم پس بینیم که آیا باین قانون عمل کرده شده؟ و نتایج عمل کردن آن چطور بود؟ بلی! آن اخوت را که حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم، بین مهاجرین و انصار بمیان آورد، شریفترین اقدامیست که از آن قبول عدالت اجتماعی قولاً و عملاً تجلی کرده است.

(۱) در این قول خداوند (الذین یکنزون الذهب و الفضة ولا ینفقوها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم) (سوره التوبة).

(۲) در این قول خداوند. «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان

بهم خصاصة».

مسلمان مهاجر توانست که بآدین خود فرار نماید ، و به ترك وطن و فراق اهل و اقارب خود راضی باشد ، و از سال و مكسب خود دور گردد ، و به سلامت رسیدن خود بسرزمین هجرت اظهار شادمانی نماید . انصار در وطن و بین اهل و سال خود باین راضی و سرور گردیدند كه برادر مهاجر خود را بمعنی کلی اشتراك ، در سایملك خود باخودشريك گردانند (۱)

اگر امروز یکی از ما نظر كند و بان ارواح پاك متوجه گردد ، هر آینه مجال اشتراك روحی و جسمی را خواهد دید كه عقل را بحیرت خواهد در آورد . و اعتقادش صدق خواهد پیدا كرد كه مانند عمل و تأثیر دین در لطیف ساختن ظلمات جسمانی دیگر مؤثر و عامل در بشریت سراغ شده نمی تواند ، و اگر اینها از تعقل كار بگیرند هر آینه بدین اسلام رجوع خواهند نمود .

شارع بزرگ چون دید كه در يك محیط ، بودن يك گروه در نعمت و گروه دیگر در مشقت ، در حالیکه بین مساعی هر دو گروه تفاوت زیاد هم نباشد از آن چیز هایست كه نظام اجتماع بان باهتمام قائل نیست . و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ، كه بر مؤمنان سهربان بود ، از طریق وحی برای سره ساختن اسباب نفس بشری و آنچه كه از آن ضرر و یا فائده بمیان می آید ، به بیان ارکان پنجگانه پرداخت ، و از آن ارکان ذكر كاتیمست كه در سال ركاز و حیوانات فرض می باشد .

(۱) حضرت پیامبر صلی الله علیه و سلم بین عبدالرحمن بن عوف (مهاجر) و سعد بن الربیع (انصاری) عقد برادری بست كه اموال داشت و نصف مال و اهل خود را به عبدالرحمن پیش نهاد كرد ، ولی عبدالرحمن پیش نهاد او را قبول نكرد ، و باو دعای خیر نمود . بعد عبدالرحمن به كار و كسب مشغول گردید ، و بعد از يك مدت ، زنی را از انصار به عقد نكاح خود در آورد . (مترجم)

سپس بر آن غنائیم جنگ را علاوه کرد و از آن باندازه خمس اخذ نمود .

بعد از آن به بذل صدقات فرا خوانده ، وسود خواری را حرام قرارداد ، و مردم را به صدقات تشویق نموده مانند این قول خدای بزرگ میفرماید :

(ان تجدوا الصدقات فنعصاها هی وان تحفوها و اتوا توها الفقراء فهو خیر لکم و یکفر عنکم من سیأتکم و الله بما تعملون خبیر (۱))

اگر صدقات را آشکارا کنید پس آن چیز نیکو است و اگر آنرا پنهان نمائید و آنرا به فقرا بدهید ، پس او برای شما بهتر است و از شما بعضی گناهان شما را دور میکنند و خدا به آنچه که میکنید خوب داناست !

و نیز گفته است : (انما الصدقات للفقراء والمساکین و العاجزین علیها و المؤمنین و فی الرقاب و العاجزین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله) (۲) جزاین نیست صدقات و زکات صرف کرده می شود به فقرا ، مساکین و جمع کنندگان آن ، و گروهی که تالیف کرده میشود دلهای آنها ، و صرف کرده می شود در آزادی گردنها (بردگان) و در ادای دین تاوان دهندگان و در راه خدا و به مسافران از طرف خدا فرض شده و نیز گفته است :

(ان الاحسان ینهب من السیئات) از طرف خدا فرض شده ، مثالهای آن در کتاب (قرآن) و حدیث زیاد است و همه آن به بذل و اتفاق و کمک با فقرا و نیازمندان دعوت میکند و تشویق مینماید .

ثروت از حیث کمیت و معیار از صدالی هزارها و میلیونها متفاوت می باشد ولی از حیث کیفیت متفاوت نمی باشد باین معنی : اگر شخصی در بین یک قوم مالک صد دینار

(۱) سوره البقره

(۲) سوره التوبه

باشد و هر فرد این قوم مالک چند درهم باشد پس در این صورت مالک صد دینار میتواند که در مقام توانگری نمایان شود، و از نعمتها حظ وافری نسبی را داشته باشد، و از آن استفاده نماید. و باینطور مردم قوم را بخود ملتفت سازد، و بر آنها رشک برد. البته این در صورتی می باشد که مالک صد دینار، در افتخار و انانیت دوام کند، و مردم قوم از فضل و احسان او چیزی نبینند. طوریکه زهیر بن ابی سلمی گفته است :

وَمِنْ يَكْذِبُ الْفَضْلُ وَيَبْخُلُ الْفَضْلُ - عَلِيٌّ قَوْمُهُ يَسْتَغْنِ عَنْهُ وَيَذِمُّ
کسیکه صاحب فضل باشد و او به فضل خود بر قوم خویش بخل ورزد قوم از وی بی پروا میگردد و او را نکوهش می کنند. اسلام ظهور کرد. و از حیث منصب بزرگترین مسلمانان، خلیفه پیغمبر خدا بود که با اساس سیرت پیغمبر، عمل میکرد و به چیزاندکی زندگی اکتفا نمی ورزید. با فقراء نشست و برخاست میکرد. و در همه مظاهر و نعمتهای زندگی به آنها اشتراک مینمود.

شاید کسی بگوید. تنگدستی و سختی زندگی - در زمان پیغمبر برگزیده و خلفاء مجال رشک و حسد را میسر نمی کرد.

در پاسخ میگوئیم: در زمان حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه کشورها فتح شد. و غنیمتهای فراوانی بدست آمد مگر با وجود این همه وضعیت و حالت خلیفه تغییر نکرد. و نه مظاهر و وزراء و قوا داو مبدل گردید.

در زمان حضرت عمر فاروق (عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه) فتوحات و وسعت یافت و غنیمتهای فراوانی نصیب گردید، و نفسهای بشری بسیار کم به سبب وجود این عوامل، از متوجه شدن به اسراف و عیاشی و از اسباب تکبر و انانیت نجات می یابد (حالا، که اسباب آن زیاد شده) و بالفعل هم وجود بود و با وجود نزدیکی به عصر و زمان سیرت شارع و خلیفه او (حضرت ابو بکر رضی الله تعالی عنه).

وتمسك حضرت فاروق (عمر رضی الله تعالی عنه) به سیرت هر دو - اخبار و اطلاعات واقعی و راستین توسط فرستادن مراقبان و مفتشان بمنظور تفتیش حرکات و سیرت مامورین خود، بوی رسانیده شده. هرآینه حاکم مصر (عمر و بن العاص) و حاکم دمشق (سعاویه بن ابی سفیان) بحالت عیش و عشرت و اسراف و ثروت مندی بسرسی بردند پس خلیفه ترسید که سبدا اینگونه مامورینش که برای خدمت خلق گماشته شده اند و سلطه حکومت و نفوذ خود را در راه غیر مشروع خرج میکنند دارای خاصیت کسری هاگردند و باین سبب نفسهای افراد ملت بصورت تدریجی از حکام خود متنفر شوند و اخیراً از اطاعت اختیاری و از اعتماد دست بردار گردند. و درایمان ضعیف، و در بنیان تزلزل بوقوع پیوند. و همه مملکت را در برگردد (العیاذ بالله).

بناءً فاروق (عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه) بزودی این خلل را در یافت. مامورین خود را با اساس و وعظه و اخطار و در جای لازم بالقاظ درشت سرزنش نمود. و غرور آزارار یسه کن ساخت و حاکم مصر را باینگونه الفاظ مخاطب ساخت.

(إلی العاص بن العاصی. ما قطعتمک مصر طعمه لك ولقوهمك) یعنی ای عاص بن العاصی من مصر را برای تو بچیت اقمه برای تو و برای قومت جدا نساختم ام.

همچنان بمانند این قولش: (لا تبالی ان تحبوا انت ومن معك، ان اموت انا ومن معی) یعنی تو پروای این راننداری که تو و همراهانت زندگی کنید، و من و همراهانم با سرگ بواجه شویم.

همچنان بمانند این قولش: (هتی کان ابن العاص فی مثل ما بلغنی عنه من ثراء و دور و قصور - و بما معناه) از چه وقت

بسرعاص بحالت توانگری و درخاها و کاخ ها زندگی دارد طوریکه برایم اطلاع رسیده . (۱)

همچنان به حاکم شام (معاویه بن ابوسفیان) خطاب نموده که از تکبر هرقل و از عظمت پسندی کسری ها و قیصر ها خود داری نماید. و حتی باین اکتفاء هم نوری دید بلکه شخصی معتمد خود را فرستاد و باو امر قطعی داد تا هر حاکم را راجع به پول و متاعش که جمع نموده محاسبه نماید .

این يك درس عملی و علنی برای کتله مسلمانها است. در این درس، فاروق به حاکم و محکوم عدم جواز خودخواهی و تکبر را تفهیم نموده و یاینو سیله بطور عملی دواعی حسد و کینه توزی را از دلها میجو نموده است.

پس باید ببینیم که حضرت عمر بن الخطاب چگونه اسوال مامورین را مصادره نموده، و اسوال غنیمت کسری و قیصر را چطور صرف نموده؟ و بر خلیفه در مسکن لباس و خوراکش از عظمت ملوک و امراء چه آثاری دیده شده؟

همه چیز که بنزدش میسر شده معلوم است که جامه او از لباس شخص فقیر هم ادنا تر بود. (لباسهای پیوندی او در تاریخ ملتها مشهور است و در لباس پیوندی او پیوندی از پوست حیوان هم وجود داشت).

اما مسکن او اینست که همه روز خود را در سقیفه (سایبان) ناچیز سپری میکرد. در وقت داخل شدن در آن ناگزیر سر خود را در مدخل آن خم کند و در امور خلافت غور مینمود. و وقت استراحت خود را در بقیع (مقبره مدینه منوره) سپری میکرد.

(۱) همچنان فاروق به ابن العاص گفته: هتقی استعبد تم ا لعا س و قد و لد تهم ا مها تهم ا حر ا ر ا) یعنی از چه وقت مردم را بردگان خود گردانیده اید و حال آنکه مادران آنها را آزادزا میداند (مترجم)

اما خوراك او غالباً نان جو بود، درحالیكه یتیمان، بیوه زنان و محتاجان مهاجر و انصار را نان گندمی، روغن و خرما میخورانید. و به تنگدستان ایشان نعمت های خوبتر را تقدیم مینمود. و آنها را در نعمتهای ثروتمندان شریك می ساخت، و خود بانها اشتراك نمی ورزید. و برای آنها در بیت المال اسهام و نصیبه های مقرر می نمود. این بود موقف خلفاء و این بود حالت ملت. از همین سبب عدالت مطلق در حکام تجلی کرد و حکام بر آن اقولا و عملا تمسك ورزیدند.

این مختصریست راجع به عدالت اجتماعی که اسلام آنرا بهمان آورده، و به نفع توده انسانی می باشد و بان بزرگان خلفای اسلام عمل کرده اند. و هر روشی که مخالف روحیه و اساس عدالت اجتماعی اسلامی باشد نتیجه آن قیامت بزرگ و سیل خونهای بیگناهان می باشد نه میل قوی آب. و تخریب منازل می باشد که بار دیگر به کدام اساسی استوار نمیگردد. و از آن کسی استفاده کرده نمیتواند. سید در جای دیگری خود گفته :

اگر به علم اقتصاد نظر کنیم می بینیم که بسا از متاخرین در علم اقتصاد قواعد کلی را طرح کرده اند، و بان اشاره نموده اند مگر قرآن بزرگترین این قواعد را بهمان آورده است، که آن وجوب جمع آوری عشر است در وقت درو کردن طوری که خداوند گفته: (واتوا حقّه یوم حصاده) یعنی آنرا در وقت درو کردنش اداء کنید.

هر آئینه قرآن در علم اقتصاد از این دانشمندان سبقت نموده، و این قاعده را وضع کرده:

(و هو اندی از نشأ جنت مهر و شت و غیر مهر و شت
و الانخل و الزرع مختلف ا کله و الزيتون

و اگر ما ن متشابهها و غیر متشابه کله و امن ثمره
اذا امر و آتوا حقه يوم حصاده) (۱) و اوست که باغها را که بر پایه بلند
کرده میشود و آنکه بر پایه بلند کرده نمیشود، و درخت خرما، و زراعت را که میوه
آن مختلف است و زیتون و انار را چه همگون چه ناهمگون پیدا کرده است. از میوه
های آن، وقتی که میوه آرد بخورید و حق آنرا در روز درو کرد نش ادا کنید.

این بود که سید جمال الدین راجع به زراعت و حق آن اظهار نظر کرده و ما
سیکوهیم؛ و قتیکه اقتصاد در زراعت و صناعت و تجارت منحصر می باشد، خداوند
در اسوالبی که مردم آنرا بدون طریق زراعت کسب می نمایند نصیحه بی گردانیده
تا صاحبان اسوال که بدون طریق زراعت کسب مینمایند نسبت به فقراء و مساکین
از واجبات مالی، پهلوتی نه نمایند.

خداوند فرموده است (و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل
و المحروم) (۲) یعنی آنها نیکه در اسوال ایشان برای سوال کتنده و بی بهره
و غیر سائل حصه مقرراست بعد از اینهمه راجع به فضیلت عدالت اسلامی
بیان بیشتر ضروری نیست.

(۱) سوره الانعام آیه ۱۲۲

(۲) سوره المعارج آیه ۲۴

حق با اکثریت نمی باشد .

تمسک بعضی توده های انسانی بر یک چیز و اعتقاد بر آن ، حق بودن آنرا افاده نمیکند ، خصوصاً وقتی که مرشد و قائم اند آن-تقیید مطلق بر معتاد باشد . همچنان تقلید کور کورانه بدون دلیل و برهان .

حقائق دینی و مذهبی و قواعد علمی وقتی که بواسطه چند نفر محدود و همیان آمده و مستقر گردیده و تدوین شده و انتشار یافته با وجود این همه اکثریت توده با آن ، با قوت و وسائل غلبه جوئی مبارزه کرده است .

جو بیتار - که خود را خدای خدایان می پنداشت و مردم عبادت او را میکردند پس در عصرش هیچکس به تکفیر او جرات ننموده ، و کهنه با اکثریت ملت آن شخصی را که از الوهیت او انکار می ورزید با انواع مختلف تعذیب مواجesh می ساختند ولی امروز شخصی که از الوهیش انکار می ورزد ، این شخص را مؤمن میدانند .
بعد از آن حضرت موسی (علیه السلام) آمد و از الوهیت فرعون ستمگر گردید حالانکه ایمان داشتن به خدای موسی ، پروردگار یگانه نزد اکثریت کفر پنداشته می شد ولی امروز موضوع به عکس آن است .

بعد از آن حضرت عیسی (علیه السلام) آمد و با استثنای چند نفر از حواریون شخصی دیگری بروی ایمان نیاورد ، با وجودیکه تصریح نمود که وی برای این منظور آمده (که دین را تکمیل کند نه اینکه آنرا تنقیص نماید) پس همه یهود در او تسلیم از شدید

ترین مخاصمین و دشمنان او بودند، و کسیکه از وی پیروی میکرد او را بد راویختند و او را با عذابهای گوناگون مواجه ساختند.

و امروز عوض اجبار، تعلیمات حضرت مسیح (علیه السلام) را در قدس و بیت لحم (محل ولادت حضرت مسیح علیه السلام) و در اکثر نقاط روی زمین می بینیم و یان می گروند و به نشر آن می پردازند.

بعد از آن (حضرت محمد صلی الله علیه و سلم) آمد و پیروان او چند نفر محدودی بودند و اشخاصیکه بر او ایمان آورده بودند انگشت شمار بودند، که آنها عبارت از یک کودک (حضرت علی بن ابی طالب) و یک زن (حضرت خدیجه الکبری بنت خویلد) و یک سرد (حضرت ابو بکر صدیق) بودند و اکثر قوم او مقاومت کنندگان سر سخت دعوتش بودند و از نبوت او انکار ورزیده بودند ولی امروز به صدها میلیون مردم را از پیروان دین حضرت محمد صلی الله علیه و سلم می یابی و اکثر توده جهانیان به تعلیمات ادیان سه گانه (حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد علیهم السلام) احترام می گذارند، و بر تعلیمات آن عمل میکنند در حالیکه پیروان آن جمعیتها و اقلیتهای کوچک بودند بلکه در ابتدای امر - افراد محدودی بودند. اگر تعلیمات آنها خیر محض و موافق با روح بشر و انسانیت نمی بود هر آئینه پیروان آن با وجود متابعت اکثریت، و با وجود اجبار و کشتار و استهزاء و تبعید و بدار او یختن و همه انواع عذاب، رو باز ایش نمی بودند بلکه ملتها گردیدند، و مملکتها را فتح نمودند و این اقلیتها دارای چنان دولتهای شدند که از عظمت آن احساس هیبت و از قوت آن پناه خواسته می شد، و فناء و زوال مدنیت و دحضت آن متصور نبود. همینطور باید بدانیم وقتی که امر تعلیم ذاتا حق باشد گرچه با معتاد مخالف باشد و اعوان آن انگشت شمار باشند، پس حکمت اینست که با قلت پیروان و مدد گاران آن، و با کثرت جمعیتهای مخالفان و مقاومت کنندگان آن در پیدی الایر بی اهمیتی دانسته نشود

بلکه لازم است مورد تحقیق و دقت قرار گیرد. بسا لشخا صیکه به حضرت مسیح فشار می آوردند دیری نگذشت که دین او را قبول نمودند. و تعلیمات او را علنی ساختند و در اینراه از قتل و عذابهای گوناگون ترس و بیم را بدل راه ندادند.

بسا اشخاص عرب با حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) مبارزه کردند، و بعد از ایمان در میدا نه‌ای جنگ داخل، و در جنگها اشتراک ورزیدند و در راه دعوت خود شجاعت و ثبات نشان دادند، و به سبب عشق با پیر و زی- سرگ برایشان گوارا گردید.

همچنان دعوت عدالت اجتماعی است طوریکه پیشتزند کرفاقت و بیان گردید اگر امروز طرفدارا نش در قلت است اما حتمادنیا را دربر خواهد گرفت، و آن در روزیکه در آن علم صحیح عمومیت پیدا کند، و انسان درک نماید که وی و برادرش از يك خاك و گل ویا از يك ماده اند، و برتری و بهتری بخیر رسانی و خدمت مردم است و به تاج، یا گله های حیوانات، و یا به مالی که آنرا ذخیره و پس انداز می نماید، یا بداشتن خدمتگاران زباد، یا به لشکر بان انبوه. همچنان عمل باطل، و عظمت زائل شوند، و سلوک و سیرتی که تا آبد عارماند نمی باشد.

مخالفت از معتاد کار بزرگست، ولی آنچه که جرئت و علو همت سیخواهد بزرگتر است تصدیق منما که ممکن است فردی از افراد بشر- معتاد را ترك بگوید و یا مخالفت از آن کاری آسانست. پس در پیشرو گودال هولناك و راه دشوار و صعب المرور موجود است. و در همچو راه شخصی رفته می تواند که از قهرمانان بزرگ و از نوابغ باشد و اینهم با یکدام وسیله می و یا به حکمت و همت بزرگ.

از بزرگترین مزایای پیاسبر ان تحمل سختیها در مقابل مخالفت اقوام خود بود. دیگر اینکه آنچه را که به سبب گمراهی به باطل عبادت میکردند و بان قولاً عملاً و عاداتاً الفت گرفته بودند با آن مبارزه کردند اگر تنها همین مزیت داشته باشند

و اشخاصیکه از رسالت و نبوت آنها منکر اند با آنها انصاف بگذارند هر آینه مقام ایشان بزرگ و از فیض آنها برخوردار خواهند گردید.

همین حضرت موسی (علیه السلام) است که بر فرعون غالب گردید و با وجود مساعی شر آمیز فرعون، بنی اسرائیل را از مصر بیرون نمود. همچنان حضرت مسیح (علیه السلام) که تعلیمات بزرگی داشت بر هیکل یهو د و فریسیان که در اوج عظمت بودند و سلطه دین موسی (عالمه السلام) را بدست داشتند، هجوم برده آنها را نادان گفت داخل هیکل آنها گردید. و صندوقهای آنها را بشکستند و آنچه را که با آن سوداگری می کردند نابود کرد و گفت: **بیتى بیت الصلاة یدعى، وانتم جعلتموها مغارة للمصوص** (خانه من خانه نماز ناسیدمى شود و شما انرا مغاره دزدان گردانیده اید).

همچنان حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) بتان را شکستانده لات، عزى و منات را ذلیل ساخت، و همه را از بین برد. از سلطه قریش استناعت ورزید. برای اعلا کلمه حق قیام نمود. و در راه آن، هر گونه ظلم، زد و خورد و بدگوئی متحمل گردید.

با همه عادات نامعقول قوم خود، مخالف نشان دادم. و از آن - اقارب نزيك خود را منع نمود. مانند تجارت با سود که تعاسل آنرا مانع گردید، و آنرا از اموال اقارب خود مانند اعمام و خاله ها که بر مردم از اینگونه مال مقدار زیادی داشتند ملغى قرارداد. همچنان پسر خواندن که بدتبنی یاد می شد از بین برد. عادت چنان بود که دو عرب يك شخص - پسر د یگرا به پسرى میگرفت، و او پسر خوانده آن شخص میگردد. بهمین اساس حضرت محمد صلی الله علیه وسلم زید بن حارثه را به پسرى گرفت، و زید بنام زید بن محمد یاد می شد. اما وقتی که آیه (ادعوه م لا بائهم)

یعنی پسران را به پدران شان نسبت دهد نازل شد. حضرت پیا سبر زید را به پدرش نسبت داد. و بنام زید بن حارثه یاد می شد.

این بود چند مثال از آنچه که با عادات عرب که مقام بزرگی داشت مخالف می باشد، و بهترین نمونه پیروی برای ترک عادات ناهنجار و غیر معقول می باشد، و امثال آن زیاد است.

نظریه جمال الدین راجع به سود - کدام سود حرام است؟
جمال الدین گفته :

خداوند سود را به سبب حکمت انتهای حرام گردانیده خصوصاً سودی که دو چند پردو چند خورده شود. بعضی حمله گران را کار که به ظاهر، لباس دین به تن دارند از روی تظاهر از خوردن سود خود داری میکنند. ولی اینها مالی را که قیمت حقیقی آن صد درهم باشد برخیزد از نسبت به سببوری که دارد به سه صد درهم به فروش می رساند که در حقیقت با همین فرق، عین سود است گرچه اینها تعامل آنها از طریق بیع قرار میدهند. و نفسهای خود را سی فریبند، و می پندارند که بدینگونه خود را از گناه سود که آنرا دین ممنوع قرار داده نجات داده اند. اینست بشما بعضی آیات قرآن که در اینباره نزول یافته بیان میگردد:

(الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطن من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانهتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عادفوا و لذک اصحاب النار هم فیها خالدون . یمحق الله الربوا و یربی الصدقت و الله لا یحب کل کفار الیم)
یعنی کسانی که سود میخورند. اینها در قیامت بر نمیخیزند مگر مانند کسی بر نمیخیزند

که شیطان به سبب آسیب رسانیدن، حواس او را خراب ساخته این بان سبب است که سود خواران گفتند: بی شک سوداگری مانند سود گرفتن است. حالا نکه خدا سوداگری را حلال کرده و سود را حرام ساخته است. پس کسیکه بوی از طرف هرورد گار بپند آمد پس او از آن دست بردار شد پس او را آنچه است که گذشته و کار او به خدا سپرده شده. و کسیکه به سود خوری برگشت کند پس ایشان با شندگان دوزخ اند. ایشان درد و زخا و بداندند. خدا برکت سود را نابود و صدقات را افزون می سازد. خدا هر نا سپاس گنهگار را دوست ندا رد. همچنان خداوند فرموده است :

(یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربا اضعافاً مضاعفة و اتقوا الله لعلکم تفلحون) (۱)

(سوره آل عمران آیه ۳۰) ای سونان! دو چند بر دو چند سود نخورید و بترسید ز خدا تا رستگار گردید.

رد جمال الدین

بر کسیکه باب اجتهاد را بسته می باشد ارد

جمال الدین از تقلید و جمود بیزار بود و با قوال نیکو و عملی تمسک می ورزید. و برای ادا واک خوبتر آن اجتهاد می نمود و ضعیف آنرا رد میکرد. و آنکه به حق

(۱) مطلب این نیست که دو چند بر دو چند سود نگیرد یا ما کمتر از آن بستانند. غرض اینکه در زمان جاهلیت مردم طوری سود میکردند که سود را بر سود می افزودند تا آنکه سود خوار مالک ثروت بزرگ می شدند اینگونه سود که از آن به (اضعافاً مضاعفة - دو چند بر دو چند) تعبیر شده و حرامش در این آیه اعلان گردیده نسبت بان سود بلکه براس مال افزوده نمیشود - شنیع تر می باشد.

وصواب نزدیکتر می بود ، وعقل سلیم آنرا پذیرا بود ، وبانقل صحیح موافق می بود بان عمل میکرد .

روزی به وی قول قاضی عیاض راست ذکر شدند ، و آنرا حجت دانستند و بآن چنان تحسك ورزیدند حتی آنرا بمنزله وحی قراردادند . پس جمال الدین گفت :

« سبحان الله ! قاضی عیاض چیزی را که گفته ، حسب قوه عقلی و ادراك و فهم و مناسب زمانش می باشد ، آیا دیگر حق ندارد که آنچه را بگوید که به حق نزد یکتا ، ونسبت به قول قاضی عیاض وغیره پیشوایان صحیحتر باشد ؟ آیا جمود و وقوف به حد اقوال دیگران واجب است ؟ اینها به حد اتوال گذشتگان خود بسنده نشدند بلکه عقول خود را آزاد گذاشتند . استنباط کردند و گفتند . و « دلو » خود را در بحر محیط علم پلین کردند و آنچه که مناسب عصر و زمان آنها بود ، و به عقول عصر و زمان آنها نزدیک بود آنرا بیرون آوردند . احکام حسب تغییر زمان تغییر پذیر می باشد . »

وقتی که برایش گفته شد که این از اجتهاد بحسب می رود ، حالانکه باب اجتهاد ، نزد اهل سنت ، بسبب مشکل « بودن شرایط آن ، مسدود می باشد » نفس در از کشید و گفت :

« اینکه باب اجتهاد مسدود است معنی آن چیست ؟ بکدام نص باب اجتهاد مسدود گردیده ؟ و یا کدام امام پیشوا گفته که بعد از من برای شخص مناسبت نیست که اجتهاد نماید ، و در دین فقیه و صاحب معلومات گردد ، و یا بسوی هدایت قرآن و حدیث صحیح راه باید ، و یا سعی و کوشش نماید که از آن دو (قرآن و حدیث) مفهوم اجتهاد را توسعه بخشد ، و از قیاس بر آنچه بر علوم عصری و احتیاجات زمان و احکام آن منطبق می شود ، و از اصل نهی مخالف نباشد استنتاج نماید ؟ »

هر آئینه خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) را به زبان قومش (عربی) پیامبر فرستاد تا آنچه را که میخواهد بآنها تفهیم نماید و آنها آنچه را که میگوید

در کتبه نمایند «وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه» (۱) یعنی هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم او. و نیز خداوند فرموده است. (انا انزلناه قرآننا عربیاً لعلکم تعقلون) (۲) هر آینه ما فرو فرستادیم آنرا قرآن به زبان عربی تا شما بدان پی برید. و نیز در جای دیگری فرموده است: (انا جعلناه قرآننا عربیاً لعلکم تعقلون) (۳) هر آینه ما این کتاب را قرآن عربی زبان گردانیدیم تا شما از روی خرد آن را در یابید. پس قرآن برای فهمیدن نازل شده تا انسان با کار برد عقل خود در معانی آن تدبر نماید و احکام و سراد آن را درک نماید. کسیکه به لسان عربی میدانند، و دارای خرد و از سیرت سلف، و طریق اجتماع و از احکامی که را بر نس یا بطریق قیاس و احادیث صحیحیه تطبیق می شود واقف باشد، برای مجاز است که در احکام قرآن بدقت و تعمق نظر کند، و از آن واحادیث صحیح و قیاس احکام را استنباط نماید. اگر حیات ابوحنیفه و مالک و شافعی و ابن حنبل (رضی الله تعالی عنهم) دوام میکرد، و تا امروز زنده می بودند، بدون شك در اجتهاد سعی میورزیدند. برای هر موضوع از قرآن و حدیث حکمی را استنباط میکردند، و بهر اندازه که تعمق و تفکر آنها بیشتر میگردید، بهمان اندازه، فهم و تدقیق آنها افزونی می یافت.

آری! این پیشوایان بزرگ و مردان است اجتهاد کردند و موفق شدند. خداوند آنها را پاداش نیک نصیب گرداند. مگر درست نیست بگوئیم عقیده کنیم که آنها بر همه اسرار قرآن احاطه کرده اند. و آنها در کتب فقه به تدوین آن موفق گردیده اند

(۱) سوره ابراهیم آیه ۴

(۲) سوره یوسف آیه ۲

(۳) سوره الزخرف آیه ۳

اگر از روی حقیقت از علم زیاد و تحقیق و اجتهاد آنها اطلاع داریم مگر اینهمه به نسبت آن علومیکه آنرا اقرآن احتوا کرده و نسبت باحادیث صحیح مانند قطره ای از آب بحر و یائنانیهی از روزگاران است .

(۱) **الفضل بیده الله یوقیه من یشام عبادہ**) و آنها آنرا دانند که آنرا نمی دانستند سید گفت : تحلیل و تحریم بامر خداست ، و تدقیق در قول به سنت می باشد .

علماء سلف و پیشوایان آنها ، در انوقت به سنتی از سنن پیامبر جرات میکردند که آنها بیشتر در آن تدقیق مینمودند . در اجماع به تعمق نظر میکردند . و راویان ثقه را مورد غور و مزید قرار میدادند... اما عالم نمایان نادان که امر و ز دستارهای بزرگ بسردارند بی بینی که اینها بدون نص به تحریم حلال و تحلیل حرام جرات میکنند و اینرا فراموش کرده اند که مقام تحریم حتی برای صاحب شریعت (پیامبر بزرگ) مجازدا بسته نشده مگر بعد از نزول وحی طوریکه خداوند فرموده است :

یا ایها الذین آمنوا لم تحرم ما احل الله لك . . . الاية (۱)

ای پیامبر! چرا حرام میکردانی چیزی را که خدا برای تو حلال ساخته ؟
 سید گفت «روزی شیخی را دیدم که دستارش مانند برج و قباء او مانند خورجین بود و از گریبان يك شخص (افندی قریب جامع سلیمانیه در استانبول) محکم گرفته بود و او را تکان میداد و میگفت: این پیراهن تو حرام و کفر است زیرا آنرا فرنگیان کافر ساخته اند . جمال الدین گفت : طاقت و حوصله ام به تفنگ آمد تا آنکه باو نزد يك شدم ، و برایش گفتم : ای شیخ ! دستار و قبای تو و دستار و قبای من همه از ساخت فرنگیان است پس چرا اولتر دستار خود را از سرت نمی برداری و قبای خود را دور نمی اندازی تا سهم پیراهن این مرد را از تنش برداری بسا اشخاص مانند این شیخ نادان امروز در ملت موجود اند . «**فلا حول ولا قوة الا بالله**»

آرزو سید جمال الدین برای اتحاد اهل سنت و شیعه جمال الدین گفته:

در باره خاندان نبوی در اوقات و ازمنه مختلف، احزاب و پیروان عرض وجود نمرده آند. بعضی از آنها (مانند سؤلله) گمراه شده اند. زیرا اینها بالو هیت حضرت علی بن ابی طالب قائل اند. بعضی از آنها (مغضله) و غلات اند که با اهل بیت محبت پرستش کارانه نشان میدهند.

این دو گروه تحت حکم شخصی قرار میگیرند که چنان گفته است:

(هلمك فیهما اهل البیت اثنان: محب غال وعدو قال)

یعنی در باره ما اهل البیت دو نفر تباه می شوند: آنکه یکی در محبت غلو میکند و دیگری آنکه بدگوئی میکند.

اما «مفصله» شیعه، آنانی اند که از مذهب امام جعفر صادق (که از بزرگترین فقها از جمله اهل بیت است) پیروی میکنند. پس این گروه مسلمانان را نباید بمجرد تقلید از امام جعفر و پایدار از آنها در محبت اهل بیت و تفضیل و بهتر دانستن امام علی (رض الله تعالی عنه) را - لازم نیست که این گروه را از جمله مسلمانان اخراج نمایم. و این فرق و امتها را در فروع مجسم سازیم. و آنرا وسیله تفرقه و اختلاف و سپس وسیله خصومت و جنگ قرار دهیم. اما وجود همچو چیزها را نادانی ملت و سقاها ت ملوك، که در باره توسعه کشور های خود حریص بودند، میسر و ممکن گردانید. ملوك شیعیان موضوع شیعه را بر شیعه اهل بیت بمنظور جلب عوام به او هام و تخفیات عجیب و غریب هولناك و خطیر گردانیدند، تا بمیان آمدن احزاب، برای شان میسر شود، و لشکریان صف آرائی کنند، و بعضی مسلمانان بعضی دیگر خود را (بدلیل شیعه و سنی بودن) بقتل رسانند، حالانکه هر دو گروه به قرآن و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ایمان دارند!

اما موضوع افضلیت امام علی (رضی الله تعالی عنه) و طلب پیرویش در جنگ با معاویه، وقتی که بروی خروج و قیام کرد، اگر قبول کنیم که در آنوقت مفید بود، و یا از آن در باره احقاق و اثبات حق و یا امحاء باطل توقع کدام فائده‌ی برده می شود، می بینیم که در بقاء و دوام این نداء، و تمسک بر این موضوع، که وقت و زمان آن گذشته و با سالت و اهل آن وقت سپری شده، زیان محض و سبب تفکیک حلقه های وحدت اسلامی می گردد.

اگر امروز اهل سنت با هم جمع شوند، و با مفضلہ شیعه (عرب و عجم) توافق نشان دهند و درک نمایند، و باین موضوع تسلیم شوند که اگر حضرت علی رضی الله تعالی عنه نسبت به حضرت ابوبکر (رض الله تعالی عنه) سزاوارتر بود، پس آیا باین قول مقام عجم بلند میشود؟ و یا حالت شیعه بهتر میگردد. و یا اگر شیعه با اهل سنت موافقه نشان دهند، باینکه حضرت ابوبکر (رضی الله تعالی عنه) قبل از حضرت امام علی (رض الله تعالی عنه) خلافت را به حق عهده دار شده، پس آیا این سخن سبب به شرفت مسلمانان سنی می گردد، و ایشان را از آنچه که امر و زرد زلت و ضعف اند و حتی موجودیت خود را حفظ نمیکنند، ماسون خواهد ساخت؟ نه! آیا وقت و فرصت میسر نشده که همه از این غفلت و از این مرگ (قبل از آن مرگ که از زندگی باید چشم پوشید) بیدار شوند؟

ای قوم! بحق قسم است، که امیرالمؤمنین (حضرت علی بن ابی طالب) نه از عجم و نه از اهل تشیع راضی می شود باینکه با اهل سنت بجنگند و یا در موضوع افضلیت حضرت بر ابوبکر از ایشان جدا گردند.

همچنان حضرت ابوبکر باین راضی نمیشود که از وی اهل سنت دفاع نمایند و با اهل شیعه به سبب این افضلیت که وقت و زمان آن سپری شده بجنگ شوند در

حالی که با روحیه قرآن کریم آن بناء محکم به وحدت امر میکنند. نیز مخالف می باشد. اگر موضوع افضلیت بعد از روزگاران زیاد قابل بحث باشد، پس برای حل اشکال آن کافی خواهد بود که گفته شود: کوتاه ترین خلفاء از حیث عمر، پیش از دراز ترین شان خلیفه گردیده است. اگر بعد از حضرت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حضرت علی بن ابی طالب خلیفه می شد پس برای حضرت ابوبکر و حضرت عمرو حضرت عثمان فرصت خدمت اسلام و مسلمانان طوریکه خدمت نمودند، میسر نمی شد. دعا کنیم: پروردگار از همه آنها راضی گردد! این همه حکمت او تعالی در خلقتش می باشد: «ان اکرمکم عند الله اتقکم»

نظر سید راجع به ازدواج، حجاب و رفع حجاب

و حقوق زن و مساواتش با مرد

جمال الدین ازدواج نکرده بکسی که دارای عیال و اولاد زیاد و مال می بود، چنین می گفت: «**قل: و انكملت ظهري بالذي خف من ظهري**» بگو! پشت خود را بآنچه که از آن تخفیف یافت، سنگین گردانیدم!
وقتی که سلطان عبدالحمید خواست، دختر خوب صورتی را از کاخ - یلدز - بعقد ازدواج سید در آورده، سید از آن امتناع ورزید. البته سلطان از این ازدواج مقصدی داشت، تا سید را توسط این ازدواج مقید و پابند گرداند، و ازدواج حق منصرفش سازد.

بعد از این برای سید گفته شد: شاید باین امتناع خود مذهب ابوالعلا معری را تأیید سینمائی طوریکه میگوید: **هذا جناها ابي علمي - وما جنيت علمي احد** اینست جنایت پدرم که در باره من مرتکب شده من نمیخواهم که در باره کسی مرتکب جنایت شوم!

پس گفت: هرگز نه، من مناسب نمی بینم که امثال این قول، به حکیمی مانند ابوالعلا معری نسبت داده شود، و نه لازمی بینم که همچو قول رهنمای مسلمانان شود و مورد پیروی قرار گیرد. چطور برای يك دانشمندی مناسب است که ازدواج را گرچه گفته شده باشد، که به سبب بعضی نتایجش جنایت معنوی است جنایت بداند؟

چگونه برای يك پسری مانند معری كه حكيم بار آمد، (اگر علت موجودیت او كه ازدواج پدرش است نمی بود، هرگز از عدم بظهور نمی پیوست) جنایت را، خلاف هر عقل و نقل، به پدر نسبت دهد؟

و كمست كه بقاء نوع و استكمال حكمت آبا دی مدنیت را باز دواج و تناسل كه بوده و سی باشد وابسته ندانده!

حکمت ازدواج و شرط آن

اما حکمت ازدواج و شرط آن در قرآن کریم به طریق روشنتر و بیان صریحتر آمده است: و از دواج مردی را که در خوف و هراس باشد عدالت و برابری میان زوجه ها از دستش ساخته نیست به یک زوجه مقید گردانیده . حتی عدم ازدواج به یک زن را که خوف عدم عدالت موجود باشد ، بهتر خوانده است . این استنتاج عقلیست مادامیکه مرد دانا باشد و با نحق و عدالت گویا گردد .

اما اینکه بخودم با مقتضیات حکمت ازدواج ، که بمعنی عدالت است ، آشنا می باشم و خود را ازیر آوردن حقوق و واجبات زن گرفتن عاجز می بینم ، پس این احساس مرا به دوری و اجتناب از نا عادل بودن کشانید ، و از اینکه ازدواج نمایم ، و به سبب ازدواج بر اهل خود ظالم باشم ، بهتر دانستم که از ازدواج خودداری کنم . روزی یک طبیب موسوی که از دوستان او بود برایش گفت : آیا جواز دارد که به سبب خوف از نا عادل بودن بر طبیعت انسانی ها گذاشته شود ؟ سید تقسم نمود و گفت : « طبیعت بر تو حاکم شده ، زیرا طبیعت به تدبیر نفس خود می پردازد . اما کسیکه چیزی را ترک گوید ، بدون آن زندگی کردن می تواند » . وقتی که از سبب امتناعش از ازدواج با زنی که سلطان تعیین کرده بود پرسیده شد چنین گفت :

راجع به از دواجم با دوشیزه زیبا روی خود را شایسته او نمی دانم و نه ولی
اش می باشم تا پرایش مرد شایسته بی را جستجو نمایم.

از سید راجع به مساوات زن با مرد و حجاب و رفع حجاب پرسیده شد. چنین گفت:
موضوع برابری زن با مرد، و حجاب و گذاشتن آن و حقوق آن ... و غیره چندین
بار، گوش ها میم را کوبیده است در اینباره مقالات و رسائلی را خوانده ام. مگر من
از شما چیزی را پنهان نمیکنم و آن اینکه: من در آنچه که خوانده ام، مقاله ایرا
نیا فتم که درین باره دارای صراحت باشد، و یا مطلب مساوات را تعیین نماید،
و یا غایه گذاشتن حجاب را بیان کرده باشد، و یا کدام فائده بر آن سرتب شده باشد.
اما به عقیده ام در رفع حجاب ما دایمیکه بمقصد گناهان بها نه و وسیله نباشد،
مانع نمی بینم.

گمان نمیکنم که مقصد سروصدای بعضی نوجوانان در شرق، و فرنگی نماها
مطالبه «مساوات» زن با مرد، در «ساختمان» باشد، زیرا اینگونه مسلمات محتج
بلکه مستحیل می باشد.

وقتی که از این ناحیه استماع صدق پیدا کند، پس لابدیست که زن طوریکه
هست زن، و مرد، چنانکه هست مرد باشد.

اما مساوات از حیث مواهب و استعدادات فطری، پس اثر اکتساب در مرد
ضعیف است. اما اگر مرد شاعر و زن شاعره با سلیقه خوب در طبع خود
تصور نیک و خیال وسیع داشتند در شعر دارای مقام بلند میگردند و در آن تبارز
میکنند. و اگر چنین نباشند و هر دو به تعلیم و اکتساب فاعلات و فاعل و
فعول که از اوزان خلیل می باشد، مراجعه کنند، پس در اینصورت هر دو وزن
کننده باشند. جامعه انسانی بر دو اساس استوار است یعنی جامعه را دو عامل
استوار می سازند که آن، زن و مرداند.

بطور مثال راجع به ساختمان و اخلاق و ترکیب مرد بحث میکنیم. پس می بینیم که اعضاء مرد و وجودش دارای مشخصاتیست که در زن دیده نمیشود. و حاجت به بمان و رجوع به علم تشریح (فزیولوژی) دیده نمی شود. همچنان آنچه که در ساختمان زن دیده می شود در مرد موجود نیست. لذا در هر دو ساختمان نقصان و زیادت موجود است که از حیث فطرت نقصان و کمال پنداشته نمیشود.

زیرا طبیعت صنع خود را در آن محکم ساخته، و ساختمان خود را اتقانی بخشیده است **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** پس بزرگ است خدائیکه نیکوترین آفریدگار آن است! این اختلاف ساختمان هر دو عامل، ما را به اختلاف عمل هردو از حیث استعداد و وسائلی ساختمان که دارند متوجه می سازد تا اینکه به تعقیب آنها از حیث نتیجه، عمل درست اتمام یابد، و بنای ایکه همه لوازم آن تکمیل شده باشد بمیان آید.

وقتی که زن در صناعت با مرد اشتراک و رزد «و زن بیرون منزل باشد» پس کیست کشور منزل را اداره کند؟ و کیست که کودک را تربیه نماید؟ و کیست که بدون یاری زن در لوحه صیقل شده کودک آثار و علائم شجاعت و فضیلت و جبره ترا نقش نماید؟ کیست که بدون این ملکه (زن)، اقیال (۱) را با اخلاقش تربیه نماید، مگر اینکه بخواهد به حیث ملکه باقی نماند. طوری که در یک وقت بحیث ملکه و ملکه باقی بماند. وقتی که زن کشور خود (منزل) را ترک گوید، بمنظور مساعدت در زندگی در تکلیف مرد سهم گیرد، شکمی نیست خساره ایکه به سبب ترک منزل، و تدبیر آن، و ترک کودک و تربیه اش بمیان می آید،

(۱) اقیال جمع قیل است. و این لقب از القاب پادشاهان حمیر بمن بود. البته در اینجا بمعنی بزرگان و راد مردان تعبیر میتوان شد. (مترجم)

بمرااتب بیشتر تراست از آن فائده ايکه بازوال اخلاق و فساد اصل و نسب ملحق گردد.

رفع حجاب

اما در رفع حجاب کمترين فائده اي نه در خود افشونه در غير ان مى بينيم .
ولى آنچه که بنهم اينست که حجاب پر ده ايت ، وقتى که دفعتاً بطور ناگهاني
بر داشته شود ، اکثراً اوقات از تحت آن قبائح هوا و هوس ، و پرهنكى و سوجبه ناچيز
پنداشتن گناهان ، و بى پرواى به اخلاق عاصيه ظاهر مى گردد .

اگر زنان به رفع حجاب اکتفاء ورزند ، وسيله گناهان گردانیده نشوند ، پس
در اين موضوع به داد و گرفت احتياج ديدنه نمى شد . مگر وقتى که ديديم براى رفع
حجاب متممات موجود است ، و اين متممات در بيرون منزل بر آورده مى شود ، پس
در اين وقت قيامت بزرگ بر پا مى شود ، و سوازنه اعمال هر دوشريك (مرد و زن)
بر هم ميخورد .

اما وقتى که برايش از موضوع برآمدن حضرت عائشه (رضى الله تعالى عنها)
عنها (به جنگ ، و از همراهى زنان صحابه بالشكر يان اسلامى ، که در رسيدنهاى جنگ
داخل مى شدند ، و بخدمت زخميان ، و غيره مى پرداختند ، يا دآورى شد . چنين گفت :
« حضرت عائشه (رضى الله تعالى عنها) بر سر کعب در شت سوار شد ، و دران
ادنى ترين انتخاار موجود نبود ، تا ديگر زنان او را تقليد کنند . اما عمل صحابه براى
زنى که شوهر يا پدر و يا مادر و يا اولاد نداشت موضوع شايسته بود .

زيرا از جهاد يکه فرض گردیده ، سر د سر است مستمى ميباشند . و دوان اجازه
والدين شرط است و خدمت آنها در صورت يکه اجازه جهاد رانده اند از رفتن بجهاد بهترتر
مى باشد .

وقتى که براى زن مانعى موجود نباشد ، و يا شوهر و يا پسر و يا اقارب او در

لشکر باشد، و خودش در محیط خوب و صالح به پاکداسنی خدمتی انجام دهد، همین کار برایش فضیلت و نیکو دانسته می شود.

شکی نیست این حالات استثنائی می باشد، و درست نیست که با آن استدلال ورزیده شود، و یا دلیلی جواز گردانیده شود که زن مانند مرد جاهای خطرناک و دشواریها قدم بگذارد، زیرا سنت خداوندی او را از همچو کارهایی نیاز گردانیده و او را از خطر آن نجات داده است.

چقدر نظریه ضعیف و دور از صواب و حقیقت است که بغرض جنگ برآید، و در میدان جنگ کشته شود، و یا شخصی را بکشد، حالانکه شاعر قسمت و نصیب او را تقسیم و تعیین نموده و گفته است:

كتب القتل والقتال علیها - وعلی الغا نیات جبر الذیول

جنگ و جدال بر ما (مردان) فرض گردیده، و بر زنان کشاندن دامنها است.

سید سخنان خود را دوام داد و راجع به مساوات زن با مرد گفت:

بخطا رفته و راه حق را گم کرده شخصیکه گفته و یا میگوید:

مرد به نفس خود اتکا دارد، و این نه در عصر بدویت بوده، و نه در عصر نهضت و مدنیت، بلکه در همه مراحل زندگی شخصیکه با او کمک نموده و در لوحه صیقل شده او، از زمان کودکی نقش های فضیلت و یا رذیلت را نقش می نماید، بدون زن دیگر کس نیست! پس مرد در پرورش و غذا یافتن و نقش های او لی که در شخصیت او نقش می شود، و از پیشه مادر (زن) است سدیون مادر (زن)، شاگرد مادر (زن) است برابر است نشو و نما و نیکو باشد و یا بد.

وقتی که دانستیم که زن در آن دارای تاثیر است و بر اوست که به واجب خود قیام نماید، و این بار سنگین را که غیر او دیگر شخص آنرا متحمل نمیتواند شد بدوش گیرد.

چگونه درست خواهد بود که این حق از او سلب گردد، و یابیه ترك آن دعوت کرده شود، و یابسوی چیزی سوق داده شود که برایش سود مند نباشد، و به‌شان اجتماعی اش زهان‌مند تمام شود و آنرا از سر به عقب مقلوب سازد.

من در دین قولی نمی‌یابم که به مساوات زن با مرد قائل باشد. وزن کارهای مرد را که مرد برای آن خلق شده، و بر آن مادر (زن) مکلف گردانیده نشده، انجام دهد. مگر اینجا سعی می‌ورزند که حکمت وجود را که بوجود هر دو عامل (مرد و زن) بوجود گردیده نقض نمایند. و می‌خواهند که هر دو را با هم ادغام نمایند. واضح‌تر اینکه می‌خواهند که به نتیجه سعی خود برسند، و آن اینکه در دنیا تنها یک مرد و یک زن باشد و تفریق در میان نماند و این در وقتی سی باشد که بین مرد و مساوات همیان آید و هر دو بسوی یک عمل سعی و رزند یعنی هر یک آنها طبیب، دوا فروش، مهندس نجار، حاکم، نماینده و قائد و غیره باشد. هر وقتی که جا معه انسانی باین حد برسد، پس از کجا مادر (زن) را سراغ نمائیم، که مردان و زنان را تربیه کند و آنها را در کودکی شیر فضیلت بکند، وزن همه وقت مصروف شغلی باشد که آن شغل همه وقت مردمان را دربر بگیرد. و در کمترین پیشه ای که مصروف اند بیشتر از این فرصت و مجال پیدا نکنند که قوت و روزی بدست آرند و زن توسط آن مرد و کودک خود را تقذیه نماید. اما عمل و واجبات زن در منزل و در مقابل شوهر و اولادش از کارهای مرد هر چه دقیق، بزرگ و دارای منفعت بیشتر باشد بر مراتب مهمتر می‌باشد. بزرگترین زن فاضل، وقتی که به بعضی واجبات منزل و تدبیر آن و حسن تربیه کودک بهر داذد، البته از نگاه دانش بر عده بیشتری از مردان ترجیح خواهد داشت، طوریکه سابق گفته شده: «بدون زن شخصی دیگری سراغ

نمیشود که برای جامعه مردانی را بهرورد آماده کند» این مقام عالی زن است مرد نمیتواند که این مقام برایش مهیا سازد زیرا زن نسبت باوداری مقام بلند است و این مقام را برایش طبیعت سهیلا ساخته است و مردان از آن مقام محروم اند، این مقام بلند زن نسبت با آنچه که زن در مرد از حیث پیشه و صنعت تصور میکند بلند تر می باشد. و مقام زن آنگاه تنزل می یابد، که زن خود را با مرد در پیشه مرد مساوی گرداند.

خلاصه اینکه قوت زن در کم توانی بدنی وی، و فضیلت مرد در قوت می باشد به عقیده من مبادله هر دو نوع، با مزیت شان، خارج شدن اد حکمت فطرت، و مقابله با طبیعت است.

نظریه سید راجع با استعمار

سید گفته :

اروپاییان بمنظور توسعه قلمرو خود با انواع مختلف سیاست اقدام کرده اند . و در ایجاد و سائل رسیدن بان مهارت نشان داده اند . پیشرفته ترین آنها در میدان سیاست و در غلبه جوئی و نفوذ یافتن انگلیس هاسی باشند . انگلیس هادر رأس دول غربی ، سی پندارند که فتح کشورها توسط لشکریان و جنگ ، از اسوریست که قریس و بیم رابه بار می آورد . اما داخل شدن در کشورها از طریق حمله و نرسی آسانتر و مؤثرتر و بهلف نزد یکتر و شمر ترسی باشد . پس دول استعماری بر همین طریقه اخیر اعتماد کردند . و از این طریق کاسیاب و موفق گردیدند و طریقه اول را که جنگ و جدال ، و فتح کردن کشورها از طریق استعمال قوه است ترك گفتند ، و طریقه دوم را استعمال نمودند . و به آن لباس سبزو نرم و نازك پوشانیدند . و اینگونه قیام خود را به نام - استعمار - خواندند و کشور هائیکه تحت نفوذ و حکم آنها قرار میگیرد آنها (مستعمرات) و اهل حکم و حکومت را - مستعمرین - نامیدند . بهمین رویه خود دوام میدادند تا آنکه با شنندگان اصلی کشور را تبعه می کردند و دیگر دولتها نیز از آنها پیروی نمودند و در راه دست آوردن اهداف خود دغا موشی اختیار میکردند . این استعمار را از حیث لغت و اصطلاح ، مصدر و اشتقاق - از اسم اذد امیدانم که هر دو معنی مخالف و ضد یکدیگر را افاده میکند -

پس استعمار نسبت به عمارات و آبادی به خرابی و تخریب و بردگی و محکومیت نزدیکتر است و دول استعماری در آن کشور ها قدم میگذارند که پرفیض و غنی و متمول و حاصلخیز و دارای معادن باشد. و اهل آن در طبقه زیرین نادانی باشند و غفلت بر آنها مستولی گردیده باشد. و هیچ حرکت از آنها دیده نشود، و نه به جنگ نیز دیکت نمایند و اگر دول استعماری احیاناً در بعضی کشور ها و اساکن با مقاومت کد ام سلطان و یا امیر مواجه شوند با و داخل جنگ می شوند تا آنکه سلطان و یا اسیرد ستگیر و اسیر گردد. و کشور و منطقه اش در سلسله مستعمرات درآید و اهل عزت کشور خوار و ذلیل گردند. و بردگی و زبانی بندی جاگزین حریت شخصی و ذاتی گردد و اگر شخصی از اهل آن نظر خود را بآنها مشخص سازد او را به ترازوی محاسبه کشانند. و از خیرات و برکات کشور خودش محروم سازد، و هم مالیات، و مصیبتها را باز دوش مردم کشور گردانند.

اینهمه در صورتیست که دول استعماری از طریق جنگ داخل کشور ها گردند. اما اگر استعمار گران بنام کمک با اسیر، یا بقای ساطه و یا بفرض سرکوب کردن انقلاب داخلی کشور بپایند و در کسوت دوستان و اسان نگاران و مخلصان جلوه نمایند، و یا به سلت (پیشرفت و تعلیم درس خود مختاری بدهند و در واقع زمام امور را بدست خود گیرند علاقه نشان دهند. پس در این صورت مظاهرا سر و بعضی تعاملات ناچیز محفوظ می ماند.

برای احکام و اشغال مناصب کشور، مردم را مانند تمثالها میگردانند. و اسیر کشور را بحیث یک تبه خالی که از آن تنها آوازشیده شود و تنها تابع اسیر باشد، تلقی میکنند، خلاصه سخن اینکه، استعمار بمعنی صحیح و تشکیل صریح آن، تسلط ملت های توانا و دانا نسبت بر ملت های ناتوان و نادان، و حاکمیت نیرومندی و دانش است بر ضعف و جهالت، بحیث یک روش ثابت و قانون متبوع در جهان از اینجا که زندگی ملتها و دولتها، دارای سیرا هل و سواعید و موجودیت و ساختمان و ارتقا، و همچنان رکود و انحطاط آنهاست کی بر اسباب

و عوامل می باشد، بناه^۲ لازم است که استعمار هم در مقابل این نوامیس و قوانین جهانی تابع و متقاد باشد بدین معنی که به حدسین و میما د معلوم خود برسد. زوال سلطه و حاکمیت استعمار منوط بزوال آن اسبابیست که توسط آن سلطه و قدرت یافته، و آن اسباب است که ملت‌ها را قهراً دست‌نگرو تا به استعمار گردانیده است.

بلی! هرگاه سبب ارتقا به ضعف انجامد، بان سقوط و انحطاط مرتب می‌شود. و زمانی که سبب سقوط و انحطاط ازین رفت در اینوقت ارتقا و پیشرفت صورت پذیر می‌شود و این دور و نوبت حاکم و محکوم و قاعده ایست به محکم لازم و ملزوم وقتی که از نیرومند به ناتوان زیان میرسد از آن د هشت واضطراب بمیان می‌آید. و به سبب آثار علم بر نادان ترس و رعب مستولی میگردد و در اینوقت بین دوقوه متحیر و ذلیل و ناچار ایستا دهی ماند. ابتداء آمر حله جبر و تکبر و ظلم آغاز می‌شود. و اهل مستعمرات هر قول و سخن را بیکه میگویند در مقابل او اس، تابع و متقاد میگردد و استعمار گران در ساحه معنویات حریت ذاتی، عزت نفس، حرمت ملی و وحدت قومی را مصادر ه میکنند. سپس مرحله سلب جنبه مادی آغاز می‌شود. استعمار گردان در این مرحله اهل کشور را از ذخائر آن و از مکسب تجارت و ثمر ه معادن خود محروم میگردانند و سر انجام اهل کشور تحت بارهای سنگین مالیات با تکلیف نفس میکشند. و چیزی های طاقت فر سار امتحان میشوند در این مرحله نازک، بعضی آثار زندگی، از قبیل اضطراب و ارتعاش در بدن ملت اشکار میگردد و افراد آن چون رو برو می‌شوند به یکدیگر نظر میکنند. سرهای خود را تکان میدهند. دستان خود را غیر منظم با هم می‌مالند. و گردنهای خود را می‌خارند و ریش های خود را میکشند.

این مرحله از اولین مظاهر شعور است. سپس افکار مبدل می‌شود و بعد از آن آهسته آهسته آغاز می‌شود و به تدریج قوت، میگیرد. تا زیانه بلند میشود. شمشیر کار گرم میگردد. و بعد از آن حکیم عادل - که خداوند بزرگ و متولی مظلومان است جلوه گرمی شود همه

قوت ملت، در افرادان پنهان است آن قوت را، اتحاد آشکارا می سازد. و تنها تفرقه پنهانش
 مینماید ملتی که بخواهد مجد و عظمت خود را از آنهایی که آنرا سلب نموده مسترد نماید، پس
 یگانه راه وصول باین غایه و نجات از مصیبت - اتحاد و دوست پنداشتن مرگ می باشد.
 و باید انسان یکی از این دو راحت را نائل شود: یا بدانش زندگی آزا دو مستقل مسعود
 بسربرد. و یا اینکه در راه ان مرگ باشد هادت را استقبال نماید .

سپس سید مصریان را مخاطب قرار داد و به سخنان خود چنین خاتمه داد:
 ای مصریان که عدد آنها به ده میلیون بالغ میگردد، و هم آنها از نسل غاز یا ن فاتح
 و قوی ترین قبایل عرب می باشند و برادران آنها قبطیان - از ذریات مردمان
 تنومند و قوی که آثار آنها بر عظمت همت آنها دلالت میکند، بحساب میروند - وقتی
 که همه آنها قیام کنند پس آیا در راه حصول حریت و استقلال و اعاده مجد سابق
 کشور عزیز خود، پیروز نخواهند شد؟ بلی! پیروز خواهند شد! هر آئینه، اگرخواست
 خدا بود، قیام خواهند نمود و همه بر یسمان خداوند چنگ خواهند زد. و همه متحداً
 عمل و سعی خواهند ورزید. و همه به یاری خداوند بزرگ به آرزوهای خود خواهند
 رسید، و خداوند بر همه چیز توانا است!

(۱) البته در عصر و زمان سید، نفوس مصر به این تعداد بوده ولی امروز نفوس آن

تقریباً به (۴۰) میلیون بالغ میگردد . (مترجم)

آماده‌گی اروپائیان برای قبول اسلام اگر...

سید گفته :

اروپائیان برای قبول اسلام آماده‌اند ولی این دروقتی شده می‌تواند که بصورت صحیح دعوت شوند. اینها دین اسلام و دیگر ادیان را با هم مقایسه کرده‌اند. و در زمینه فرق و امتیاز بزرگ را درک نموده‌اند. و آن اینکه عقائد و اعمال آن به سهولت و آسانی بناء یافته. و امریکائیان نسبت به دیگر اروپائیان اسلام را خوبتر متقبل می‌شوند زیرا بین ملتهای مسلمان و بین امریکائیان دشمنیها و عداوتهای سوروئی و سدوکیته توزی عمیق مانند دیگر اروپائیان موجود نیست.

قرآن بزرگترین وسیله ایست که انظار فرنگیان را به خوبیهای اسلام جلب می‌نماید. و این کتاب به زبان حال خود آنها را دعوت میکند. مگر آنها وقتی که حالت و اوضاع نامساویان مسلمانان را از خلال قرآن مشاهده میکنند، از پیروی آن خودداری میکنند. و بر آن ایمان نمی‌آورند. اگر بخواهیم که دیگران را بر دخول و قبول دین آرزومند سازیم، لازم است که قبل از همه دلیلی را اقامه کنیم که به اخلاق اسلام تمسک ورزیده ایم... ولی مسلمانان کامل نمی‌باشیم! سید در بیان مزایای قرآن و تعلیمات عالی آن افزود: اولین چیزی را که قرآن به منظور وصول به حقائق به طریق فلسفی به ما تعلیم نموده، آن الفاظ (لم؟ - چرا) و (لماذا؟ - برای چه) می‌باشد حقیقت است که بسا آیات قرآن با این دوا سلوب، نزول یافته

یعنی می پرسد که چرا موضوع چنین بود؟ و برای چه موضوع چنین بود؟ و مکلفیت اشخاص مخاطب اینست که جواب معقول این پرسشها را ارائه نمایند. این است حکمت آن و دارای کدام حکمت دیگری نمی باشد. گفت: دیگر از مزایای قرآن اینست: قبل از اسلام عربها بحالت بدویت بسر می بردند. هنوز یکک و نیم قرن از ظهور اسلام نگذشته بود که بر اهل زمان خود تسلط یافتند. و از حیث سیاست، دانش فلسفه، صنعت و تجارت بر ملت های روی زمین تفوق پیدا کردند. و قسم است که این همه بواسطه هدایت و ارشاد قرآن بعیان آمده. پس قرآن یگانه و سیلهئی بود که در جلب ملت های قوی و هدایت آنها کافی بود و امروز هم یگانه و سیلهیست که در جلب ملت های موجوده و هدایت شان کافی می باشد.

وقتی که سخنان سید با ینجا رسید. نفس دراز کشید و گفت :

آیا مقصود و مسوول نخواهیم بود که از تمسک بر روح قرآن
با کک کوتاهی کنیم و از عمل به مطالب آن غفلت ورزیم
و خود را به افساد و اعراب آن سرگرم سازیم و در دروازه
آن ایستاده باشیم و گامی بسوی محراب آن نه برداریم؟!

نظر سید در باره اصلاح حالات مسلمانان

سید گفته :

اگر نهضت و مد نیست ما گروه مسلمانان ، بر اساسات دین و قرآن ما استوار نباشد پس در آن کدام خیر و منفعتی موجود نمی باشد. و بدون راه دین و قرآن ، از عیب و عار انحطاط راه رستگاری پدیدار نیست . امروز حالت خود را که (از حیث پیشرفت و تمسک با سیلاب مدنیت) خوبتر مشاهده میکنم عین پسمانی و انحطاطی باشد زیرا در مدنیت خود از ملتهای اروپائی تقلید محض میکنیم و این تقلید محض موجب دلبستگی و پابندی ما به پیگانگانی شود و در مقابل آنها ، سبب فروتنی و انقیاد ما میگردد و ما را در برابر سلطه آنها را ضی و تسلیم شده میگرداند . و باین موجب اسلام که از شان آن برافراشتن بیرق سلطه و غلبه است به صیغه غفلت ، دون همتی و تسلیم و انقیاد به حکم اجنبی مبدل گردید.

سپس گفت :

بحرکت دینی ضرورت است ، و آن اینکه از عقول طبقه عامه و از بعضی از طبقه خواص فهم ناقص عقائد دینی و نصوص شرعی را که پایه حقیقی ندارد بزدایم و بین همه افراد توده ، قرآن و تعلیمات آنرا که همه صحیح است پخش نماییم و آنرا به طرز ثابت آن شرح دهیم تا آنها را بسوی سعادت دنیوی و اخروی رهنما شود . همچنین لازم است که علوم و کتب بخانه های خود را مهذسا زیم و در

کتابخانه‌ها چنان نالیفات را بگذاریم که مآخذ آن نزدیک و فهم آن سهل و آسان باشد و توسط آن به سر منزل ارتقاء و کسبایی و اصل شویم .

اگر ما در باره سبب انقلاب حالت اروپا که از بدویت به مدنیت می‌باشد، فکر کنیم درمی‌یابیم که از آن حرکت دینی که «لوتیر» بان قیام کرده و توسط او به اتمام رسیده تجاوز نمی‌کند زیرا این مرد بزرگ و قوی که دید ملت‌های اروپا لغزید و شهادت آن از زمان انقیادش در مقابل بزرگان دین و به تقالید یک‌به عقل و یقین رابطه‌بی ندارد، به خاموشی گرائید، جنبش دینی قیام کرد و بسوی آن ملت‌های اروپا را با صراحت و الحاح و هم‌عنو دانه دعوت نموده پس همان بود که اخلاق آنها را اصلاح کرد و کجری و بی‌های آنها را راست ساخت و خردهای آنها را پاک کرد و آنها را متوجه گردانید باینکه از ادمتولد گردیده‌اند پس چرا استعمار یون آنها را بردگان گردانیده‌اند؟ و از نشئت و ظهور-پرو تستانت در اروپا مبارزات و مسابقات بین این گروه و بین دشمنان آن (کاتولیک‌ها) بمیان آمد. هر گروه به مراقبت گروه دیگر مشغول گردید و هر گروه به ضد اعمال گروه مقابل خود پرداخت و حرکات و سکنات یکدیگر خود را تحت احصائیه و بررسی قرارداد تا سبب اگر گروه مقابل از حیث قوت، عزت، غلبه و پیشرفت در مراتب ارتقائی مدنیت، بر آن سبقت ورزد. و هر گروه بمنظور حصول تفوق بر جانب مقابل خود را جمع به جمع آوری وسائل پیشرفت و ارتقاء سعی میکرد و در این راه طاقت انتهائی خود را به خرج میداد، همین مبارزه بین دو گروهیست که از آن مدنیت نوین بمیان آمده و ما این مدنیت را سی پنیم و این مدنیت ما را به شگفت درمی‌آورد.

حرص سید بر زبان عربی

اولین انتقادی را که سید به ترکان متوجه ساخت و اولین چیزی را که در باره آنها ملاحظه نمود، عبارت از زبان عربی است که آنرا نپذیرفتند بلکه با آن مبارزه نمودند و

گفتند که ما غیر از جنگ دیگر چیزی را نمیدانیم. و این از سخنان اوست که چنین میگوید: برادران ما ترکان با ستشای جنگ دیگران را در دنیا را نمیدانند آنچه که به شوئانات ابادی و تعمیر مختصر می باشد نسبت بدیگران در آن دسترس بسیار اندک، دارند و من که از جمله دوستان آنان ام پس هر وقتی که گناه آنها را که در بار عدم قبولیت زبان عربی سر تکب شده اند — بخاطر بیاورم از آن متأثر و غمگین می شوم. خصوصاً وقتی که بمنظور (ترك ما ختن عرب) و تبدیل نمودن زبان عربی به زبان ترکی سعی میورزند پس همچون تلاشها به تأثر و غمگینی ام میفزاید. زیرا عربی زبان دین مقدس و دارای ادبیات عالی و دیوان فضائل و مفاخر می باشد.

زبان عربی

هر دین دارای زبان است و زبان دین اسلام است بیست. و هر زبان دارای آداب است و از این آداب ملکه اخلاق پیدا می شود و حینیکه به حفاظت آن پرداخته شود از آن عصیت بوجود می آید.

لازم است که زبان عربی بین مردم عجم که بدین اسلام گرویده اند انتشار یابد، تا با احکام دین آشنا شوند، و در پر تو علوم و آداب و اخلاق کریمه و محاسن عوائد اهل آن طرق و عو اسل را تقا را تعقیب نمایند.

عربها تنها بشکلی ظاهری دین، در فتوحات خود موفق نگردیده، بلکه کامیابی آنها به دانستن احکام و عمل کردن با داب آن می باشد. و اینهمه با تمام نرسیده، و نه خواهد رسید، مگر به زبانی که از ارکان مهم پنداشته می شود.

سخنان سید راجع به حفاظت زبانهای شرقی و تاریخ آن
باید بدانیم که هر آئینه عوامل عجیب مهلک در مظهر ابتدائی خود که تمسک بآن آسان و ساجده در آن مضر نمی باشد بظهور می پیوندد. و آن اسلوب عجیبیست که بمنظور ضعیف ساختن زبان قوم و سعی تدریجی ست در محو کردن تعلیم ملی

وقومی تجمیل این به عقیده گویندگان شرقیست به اینکه گویا در زبان عربی و یا فارسی و یا ارد و ویا هندی ... و غیره زبانها ادبیات و جود ندارد و نه تاریخ آنها داری سجد و عظمتی قابل ذکر می باشد. و سجد و عظمت شرقی خوابیده است مقصد اینست که از شنیدن زبان خود تنفر ورزند از تعبیر آن زبان عاجز شوند.

اجتهاد سید در زبان عربی مانند اجتهادش در دین می باشد

سخنروسی با شادر خاطرات خود گفته:

این کتاب را وقتی که نوشتن آنرا آغاز نمودیم به (جمال الدین افغانی در دربار سلطانی) قسمی کردم. چون سمداز میضوع اطلاع یافت برایم گفت: این عنوان با این مقاله مطابق نیست باید آنرا تنها «خاطرات» نامید. باو گفتم که من این کتاب را بهمین اسم مسمی خواهم نمود. بگریکی از دوستانم که همیشه در قاموس های لغت منهك بود سرا متوجه ساخت و گفت: درست نیست که عنوان این اثر مفید را که اهل لغت آنرا مورد انتقاد قرار دهند به «خاطرات» مسمی نمائی. زیرا «خاطرات» باین معنی نیست که سیخواهی در آن نظریات جمال الدین را تدوین نمائی و بنویسی بهترا نیست که آنرا «خاطر» نام بگذاری. زیرا خاطرات بمعنی وسوسه هاسی باشد. و قتی که موضوع را به جمال الدین عرض نمودم تبسم کرد و گفت: خداوند بر فیروز آبادی رحم کند که گفته است: «**خذوا لغتکم من اعجمی**» یعنی واژه ها و کلمات زبان خود را از اعجمی بیاسوزید. و خداوند بر فرزدق، و جریر و حطیه نیز رحم کند که به هوسبازان تامل مشهور قواعد زبان و وسائل آنرا از حیث صرف و نحو گفته اند: «علینا ان نقول و علیکم ان تقولوا» یعنی بر ماست که بگوئیم و بر شماست که بسازید، به بینید و نسبت دهید. گفت: سرائیکی از ایشان به شکفت

درسی آورد و آن وقتی که قصیده خود را بحضور معارضات و هجوکنندگان خودانشاً میکند. بجای ناقه (۱) جمل را در شعری آورد. و معارضان او برایش میگوید: «استنوق الجمال» یعنی جمل ناقه گشت و سپس شتابان میرود.

همچنان شان و حالت بزرگان زبان اند که در آغاز جوانی و رونق بلاغت زبان دیده می شوند. پس - «خاطرات» بگو و از اشخاصیکه زبان آنها فاسد گردیده و برای اجوف و سهمز ساخته شده اند و یک جمله را که بخوشی و انبساط دل تمام شود و یا بگوش خوش آیند باشد نمیتوانند بگویند ترس مکن.

جمال الدین بیشتر به تمسک بر قیاس و به نفرت از مقید بودن به سمع - شهرت یافته بود. و روزی گفت: «سیاسة بقر تية، في مملكة فرعونية» یعنی سیامت گاو آسا، در کشور فرعونى.

و قتی که در اینباره از او پرسیده شد، چنین گفت: چگونه درست است که بگویند «سلکوت» و «جبروت»؟ همچنان به نزد «بقروت» درست است!

جواز استعمال کلمات دخیل و لفظ عجمی

استاذ عبدالقادر مغربی در کتاب خود «جمال الدین» گفته است:

از نظریه سید فهمیده شد که استعمال دخیلی و لفظ عجمی در زبان عربی مجاز است حتی از وی روایت شده که گفته است. اگر بخواهید که لفظ غیر عربی را استعمال نمائید. پس بر شما کدام الزامی نیست که بآن لفظ - کوفی و عقال - پیوشانید و عربی گردد، و به کوفی و عقال کینه تعریب میگردد.

(۱) ناقه شترماده و جمل شترنر را گویند. (مترجم)

(۱) اجوف آن کلمه یست که از سه حرف آن حرف وسطه آن حرف علت (و - ا - ی)

باشد و سهمز آنست که یکی از حروف آن همزه باشد. (مترجم)

طوری که یک مرد عجمی لباس عربی به تن آرد، و ظاهراً عرب معلوم می شود، همچنان کلمه عجمی که عربی گردانیده شود به لباس صیغه کلمات عربی درآورده می شود و آن کلمه عربی می گردد، و استعمال آن مجاز می باشد.

این توسعه استعمال کلمات عجمی است که سید آنرا مجاز میدانند، و دیگران به رد آن اند. دوست ما «امیر شکیب ارسلان رحمة الله» روایت کرده که سید جمال الدین راجع باین قول خداوند که میگوید: (وانه تعالی جدر بنا) گفته است که (جد) معرب (کد) است و معنی کد در فارسی یا هندی عرش بود. از مشهورترین نظریات سید که درباره مباحث لغت و زبان می باشد آنست که استاد لغوی «مرحوم شیخ عبدالله بستانی» روایت نموده که سید در هجو یکی از کودکان گفته: «هذا رجل من نسل البقروت» (یعنی این مرد از نسل بقروت است). سردم به سبب استعمال کلمه «بقروت» انتقاد نمودند.

سید جواب داد: آیا شما جبروت و رهبوت و ملکوت نمی گوئید؟

پس چرا از گفتن کلمه «بقروت» مرا مانع می شوید. مخالفان گفتند: که این کلمه در لسان عرب نیامده است. پس گفت: آیا می خواهید که از خود انکار کنم؟

استانی بستانی بر قول افغانی که آنرا تمجید نمود تعلیق نمود و اب انستاس کرملی - بر قول هردو در حالیکه تکذیب و استهزاء کنند - بود تعلیق کرده و من (سغری) در هر سه قول در حالیکه با بعضی موافق و با بعضی مخالف بودم تعلیق نمودم. و از آنچه که در شیخ افغانی خود ملاحظه کردم آن اینست که «بقروت» را مصدر پنداشته بدلیل اینکه آنرا بر جبروت، و رهبوت و ملکوت حمل و قیاس نموده است ولی بقروت مصدر نمی باشد زیرا گفته نمیشود که فلان از نسل بقریه است بلکه گفته میشود که فلان از نسل بقر است و بقروت بمعنی بقر نمی باشد حتی آنچه که از مرحوم سغزوسی باشا بود آنرا خواندم که عبارت و قول جمال الدین که گفته: (سینا سة بقر و تية

فی مملکت فرعونیه) وقتی که بروی اعتراض شد چنین جواب داد، چطوریکه قول سلکوت و جبروت آنها درست است همچنان نزد م بقوت درست است (والسلام) پس در این قول سید کدام پوشیدگی نیست. او بقوت و رابحیث مصدر استعمال کرده نه بیحث جمع. طوری که گفته سیاهة بقریه.

و آنکه از بستانی نقل کرده آنرا از حافظه خود نقل کرده نه از مخزومی باشد که در کتابش (خاطرات جمال الدین) می باشد.

ما قول مخزومی را قبل از قول مغربی نقل کردیم.

سخن سید را جع به نویسنده گی

در یک مجلسی که استاذ شیخ حسینی جسر (۱) راجع به نویسنده گی با سید داشت و از سید تقاضا نموده که با آهسته گی جواب دهد تا رجال (۲) ما بین آنگاه نشود که من نویسنده ام و در جراند می نویسم! سید افغانی منفعیل گردید و گفت:

نویسنده گی عمل شر یفیسست

یا استاذ! چرا از این ترس و بیمی داری و از این اباء می ورزی که به نویسنده گی منسوب گردی؟ نویسنده گی عمل شریفیسست و من نویسنده می باشم و من در پاریس جریده داشتم و در آن می نوشتم (مقصد سید از جریده، جریده عروة الوثقی می باشد)

استاذ جسر بروی احتجاج نمود که محیطها و احوال کثورها از یکدیگر مختلف می باشد و مانند او (شیخ جسر) که به علم دین منسوب می باشد اگر به نویسنده گی اشتغال داشته باشد از نگاه مردم حقیر پنداشته می شود، سید افغانی عذرا را را نپذیرفت.

(۱) وی از بزرگان علماء شام بود.

(۲) رجال دربار.

دین اسلام

وقتی که به ادیان که در پیشروی ماست نظر افکنیم درمی یابیم که دین اسلام با اساس ستمین حکمت استوار است، و بنای آن بمنظور سعادت بشر با سامر محکم بلند گردیده است. ارتقاء ملتها به پایه های بلند حق و سرتبه های درخشان علم، و صعود نسلها به نردبانهای فضائل، و مواجه شدن طوائف انسان با حقایق دقیق و نائل شدن آنها به سعادت حقیقی و جهانی مشروط با موریست که اتمام آن ضروری می باشد.

اموریکه بان سعادت ملتها اتمام می یابد

۱- صفای عقل از کدورت خرافات و زنگ اوهام :

اگر عقل به عقیده خیالی رنگ گیرد البته بین عقل و حقیقت واقعی حائل میماند خواهد آمد، و این حائل عقل را از کشف حقیقت مانع خواهد گردید. بلکه خرافات عقل را از حرکت فکری باز خواهد نمود. و بعد از آن عقل را وادار خواهد نمود، تا هر چیز وهمی و خیالی را قبول و هراسر ظنی را تصدیق نماید. البته این حالت او را حتماً از کمال دور خواهد گردانید. و بین او و بین حقائق پرده بی میماند خواهد آورد و درین پرده منفذی پیدا نخواهد شد. و علاوه بر این او هام، نفسهار ابا و حشمت سواجه و با د هشت و خوف نزدیک خواهد ساخت، و از چیزهایی که ترس و بیم نمیکرد از آن ترس و بیم خواهد داشت. صاحب واهمه خواهی دید که بین ارتعاش واضطراب

بسر می‌برد . به پرواز مرغان ، حرکات حیوانات ، وزیدن بادهای ، صدای رعد و روشنی برق احساس خوف میکند و مضطرب میگردد .

و اهمه صاحب خود را از چیزهاییکه از آن ترس و بیم کرده نمیشود باترس و بیم مواجه می‌سازد . و او را از اسباب بیشتر سعادت محروم می‌نماید سپس او را بازیچه دست حیلۀ گران و شکار دام مکاران خواهد گردانید .

اولین رکنی که بران اسلام بنا یافته

اولین رکنی بنا اسلام صیقل کردن خردها به صیقل توحید ، و پاک کردن آن از ملوثات او هام است .

از مهمترین اصول توحید اعتقاد است باینکه خداوند یگانه متصرف همه کائنات و یگانه خالق فواعل و افعال است . و دیگر اعتقاد باینکه او تعالی دارای همه آثار و تأثیرات می باشد اگر اولی را گوئیم سودمند است یا ناگوار و زیان مند بخشایش است و یا سحر و میت عزت است و یا ذلت .

رکن دوم

دوم اینکه نفسهای ملتها بسوی شرف متوجه ، و بارزوی رسیدن به غایه آن باشد یعنی هر يك احساس نماید که باستثنای رتبه نبوت که آنرا حسب مشیت خود به بندگان خود نصیب میگرداند - دیگر سزاوار کدام رتبه کمال انسانی می باشد . و باید وهم و خیال ، انسان را باین نکشاند که وی از حیث فطرت ناقص و منزلتش منحط و استعدادش از حصول کمالات عاجز گردد . وقتی که نفسهای مردم حظ خود را از این صفت که آن توجه بسوی شرف است - دریابند هر نفس در مجال های فضائل از یکدیگر خود سبقت میورزند . و مسابقه نفسها را به اعمال شایسته و نیکو سوق میدهد . و هر يك حسب سعی و تلاش خود با سوره عالی و مراتب شریف و معزز واصل می شود .

اگر قومی درباره خود بدگمان شوند و اعتقاد نمایند که نصیبه فطری آنها استعداد ناقص و مقام منحط و دنی است و آنها نمیتوانند که در قطار دیگر طبقات مردم استاد شوند شکی نیست که همتهای آنها حسب ظن آنها سقوط میکند و باین اساس در اعمال آنها نقصان و در خرد های آنها خمود و رکود بمیان می آید. و از بسا کمالات بشری محروم میگردند. و از بسا مقامات عزت دنیوی دور می شوند، و در یک دایره تنگ که محیط آن از ظن شان کمتر است در حرکت میباشند. دین اسلام بروی مردم، دروازه های شرف و عزت را گشوده و هدف آنرا مکشوف ساخته است. و برای هر نفس حق صریح را در هر فضیلت ثابت نموده و هر صاحب نطق و بیان را، برای حصول هر مرتبه از مراتب کرامت از داشتن استعداد وافر آگاه کرده است. امتیاز نژاد ها و برتری رنگها را محو نموده. و سزایای بشری را تنها با اساس کمال عقلی و نفسی برقرار ساخته است. پس مردم با اساس عقل و فضیلت بر یکدیگر برتری و بهتری میجویند. (و مانند اسلام) دیگر کدام دینی را که اطراف این اساس را جمع کند نمی یابیم.

دین (برهما) مردم را به چهار طبقه تقسیم کرده: یکی ان (برهمن) دوم ان (کشتریا) سوم آن (ویش) و چهارم آن (سود را) است، و برای هر یک آن مرتبه را از کمال فطری تعیین کرده که از آن تجاوز نمیکند. البته این تقسیم موجب انحطاط اشخاص متدین این دین، و موجب عدم وصول به مرتبه های بلند نمیشود. و همچنین افکار ناقص شان با وجودیکه از سابق ترین ملتهای از نیل معارف صحیح و علوم حقه که استعداد شان طالب آنست عاجز ماندند.

بعضی ادیان، امروز بر ملتهای بشری غالب میگردد. و در اصول آن برتری یک ملت خاصیت برد دیگر ملتها، مانند اسرئیل و انمو دساخته شده کتاب معروف آن،

اولا داین ملت رابه کرامت و بزرگی مخاطب قرار میدهد و دیگران را به تحقیر و اهانت یادآوری می‌شود.

در مسیحت امتیاز جنسیت از بین اهل دین مرتفع گردید و بجای آن امتیاز نوعیت جایگزین شد. بنامقام و منزلت بزرگان (روحانیون) در دلهای پیروان دین شان ارتقایافت حتی از عقائد شان چنین پنداشته شد که گروهی از مردم به نزد خداوند چنان منزلت و تقریبی دارند که دعاء و طلب شان را رد نمی‌کند. و غیر از این گروه بین خدا و بین دیگر گروه ها حاجابی موجود است که خداوند از هیچ يك آن عوض و بدل قبول نمی‌کند؛ و ایمان او را مورد اعتبار قرار نمیدهد، و نه گنا هتش رابه وسیله توبه اگرچه اهل طبقه بزرگان وساطت کنند مورد عفو قرار میدهد.

اینها عقیده می‌کنند. هر نفس که اگرچه به سرتبه کمال برسد و اداری چنان مزیتی نیست که گنا هانش رابه دروازه های عفو عرضه کند، و برای آن طلب مغفرت نماید بلکه لابدیست که قبول آن بواسطه رئیس دینی باشد. و کسیکه به خدا ایمان آورد، و با حکامش عمل نماید خداوند با ایمان او نظر نمی‌کند تا آنکه رئیس دینی بآن نظر نماید و ایمان او را مورد اعتبار قرار دهد. و اینها در مورد این عقائد برنصوص کتاب خویش استناد ورزیده اند از کتاب ایشان فهمیده می‌شود آنچه را که در زمین حلال میدانند در آسمان ها نیز حلال می‌باشد. و آنچه را که در زمین عقد سی کنند در آسمان نیز عقد می‌گردد. البته همچو عقیده اهل این دین را باید بختهای پایدار و مواجه ساخته و ایشان را در گودال گمراهی کور کورانه و ذلت خاسوشانه از روزگاران زیاد پرتاپ نموده تا آنکه از بین ایشان مجددها و نوسازان ظهور کردند، و آن عقد را نقض نمودند، و از آنچه که به نصوص کتاب شهرت داشت مخالفت ورزیدند. و عوض آن از دین اسلام تقلید نمودند، و سذگ خود را، سذگ اصلاحي (ریفورم) نامیدند. و آنرا در بسا کشور ها پخش نمودند. همان بود که نادانیهای ایشان سنکشف گردید، از گردنهای ایشان طوق وابستگی برداشته شد، از

ژرفای ذلت به ذروه اعتلاء قیام کردند. بعد از زخمی به سخن پرداختند، و بعد از نادانی اهل دانش شدند، بعد از محکومیت حاکمیت پیدا کردند، و بعد از اسارت اهل سیادت شدند!

و کن سوم

سوم اینکه عقائد ملت با اساس ادله قوی و صحیح در لوحه های نفسها نقش گردد. و خردهای افراد آن راجع به عقائد از ظن و تقلید به دران حفاظت شود. عقیده ای که در مخیله شخص معتقد، بدون دلیل به ظهور می پیوندد دارای یقین نمی باشد. پس بنا بر این پنداشته نمیشود. زیرا کسیکه در عقیده به ظن اعتماد میکند عقلش از ظن پیروی میکند. و کسیکه فناعت میکند باینکه پدرانش مانند وی عقیده داشتند پس سزاوار است که با گذشتگان خود در مسیرهای وهم و راه های ظن کشانیده شود. و آنها را یک پیر و ظن بودند و به تقلید قناعت میورزیدند خردهای آنها بعد از آنکه بان ادراک آنها عادی شده جابجا می ماند. و مذاهب اهل فکر و طرق تدبیر را تعقیب نمیکنند. و قتی که همین حالت دوام کند غباوت بصورت تدریجی بر آنها مستولی میگردد و بعد از آن ابله گمی و کند ذهنی بر آن افزوده می شود تا آنکه خردهای آنها ناگهان از اداء وظیفه عقلی باز ماند، و از تمیز خیر و شر عاجز گردد. و باین سبب با شقاوتها محاط و با بد بختیها و عواقب نا هنجار مواجه شوند.

اگر با قول یکی از اروپائیها شناخت ضرورت پسر اینست قول «گیزو» فرانسوی صاحب «تاریخ سویلیزا سیون» یعنی تمدن اروپائی که چنین گفته است: از قوی ترین اسباب سوق دادن اروپا به تمدن، ظهور گروه هیست که در آن کشورها به میان آمده. این گروه میگویند: ما حق داریم که در باره اصول عقائد خود خوشبختی جوئیم و بران طلب اقامه دلیل نمائیم. اگر دین ما دین مسیحی باشد و بآن بسا بزرگان

دین معارضه کنند، و از حق بودن آن با این دلیل که بر تقلید بنایافته اباء ورزند پس وقتی که این گروه قوت یا بند و افکاران پخش گردد، عقول او پائیان را از علت غباوت و ضعف صیقل می سازد، سپس در مدارها و ساعات خود حرکت میکنند و در مجال های علمی تر دد سینما ید، و در راه حصول اسباب سد نیت سعی می ورزد. دین اسلام در سلسله ادیان یگانه دینیست که معتقدین بلا دلیل و پیروان ظن را مورد تو بیخ قرار میدهند، و به تعجیز و تقبیح سیرت اشخاص که دو تار یکی نابینا می غوطه وراند می پردازد.

این دین مردم متدین را سکلف می دارد تا در اصول دین خود باسناد دلیل و برهان تمسک ورزند. و وقتی که این دین خطاب میکند، مخاطب آن عقل می باشد. و حینیکه حکم آن به عقل می باشد. نصوص آن واضح میدارد که سعادت از نتایج عقل و بصیرت می باشد، و شقاوت و گمراهی از سلیق و لغفلت و اهمال و خاموش ساختن روشنائی بصیرت می باشد. ارکان و اساسات دلیل و برهان در باره اصول عقائد به همه مردم یعنی عوام و خواص مفید می باشد. و وقتی که دین حکم شرعی را عرضه کند غایب غایب انرا نیز بیان میکنند. (به قرآن مراجعه کن)

در جمله ادیان کدام است که در این سزیت با این دین مساوی و یانزدیک باشد. من گمان میکنم که غیر مسلمانان نیز به سزیت بزرگ این دین اعتراف میکنند.

رکن چهارم

چهارم اینکه در هر ملت گروهی باشد که عمل آنها تعلیم همه افراد ملت باشد، به معارف حقیقی عقول آنها را تنویر نمایند، و به علوم مفید آنها را بارانند. و در بیان نمودن طرق سعادت آنها تقصیری نورزند. بعد از این گروه، گروهی دیگر با شند که به تهذیب و تعلیم نفسها بپردازند، او صاف فاصله و حدود آنرا توضیح بدارند. مدارک فوائد و محاسن غایب های آنرا مجسم سازند.

رذائل پنهانی را افشاء و رسوا نمایند. پرده را از ضررها و عاقبت بداهل آن بردارند. در راه امر به معروف و نهی از منکر سعی بلیغی بخرج دهند، و غفلت و مشکل مانع آن نگردد عقل باید همه حکم میکند که اکثر معارف بشری و عقائد دینی مکتسب می باشد اگر در بین مردم معلم موجود نباشد، عقول و خرد ها از درک آنچه که مناسب است عاجز می ماند، و از تا مین ضروریات اولی زندگی و از آسایشی ضروریات دومی بطور کافی برآمده نمیتواند. و در این حالت انسان از حیث زندگی با دیگر حیوانات مساوی و از سعادت دو جهان محروم میگردد. و این زندگی دنیوی را بحالت شنیع تر ترک میگوید. لذا واجب دینی است که معلم موجود باشد.

شهوات نفسانی بذات خود دارای حدی نمی باشد که بان توقف نماید و نه برای خواهشهای نفسانی حد نهائی هست که بان حد اکتفا ورزد. اگر از بین مردم بمقام نفسها و تعدیل کننده اخلاق زائل شود، در این وقت سلطه شهوت به طغیان می آید. و ستمگری به بار می آورد. و اشخاصیکه شهوات آنها طغیان نمایند آرامش دیگران را قربان می کنند. و در حق خود سر تکبر بی حرمتی می شوند، و از فساد اعمال آنها خلاصی نمی یابند بلکه خود را به آتش شهوات می سوزانند. با دنیا با ساس شقت همراهی نشان میدهند. و دنیا را بسوی شقاوت ترک میگویند. بنالابدیست که به نیکی امر و از بدی منع شود و به تقویم و تهذیب اخلاق اقدام شود.

از ارکان مهم دینی دین اسلام، این دو فرضیه می باشد:

گماشتن معلم که وظیفه تعلیم را انجام دهد و گماشتن موبد که به نیکی امر و از بدی منع کنند.

به قرآن رجوع کن که چه میگوید :

(وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يُأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (۱)

یعنی باید از شما جماعتی باشد که بسوی کار نیکو بخوانند و به کار پسندیده امر کنند
و از کار بد باز دارند .

همچنان آیات دیگری نازل شده است، مثلاً :

(فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ
و لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)

(۲) پس چرا از هر فریق ایشان گروهی بیرون نروند تا در دین داناتی حاصل
نمایند، و برای اینکه چون بسوی ایشان بازگردند قوم خود را بترسانند شاید ایشان بترسند
همچنان غیر از این دیگر آیات نیز موجود است. و شکی نیست که اسلام باین
اساس بر دیگر ادیان بیشتر، به توجه ای که به این دو موضوع دارد مقام باارزی را
دارا می باشد .

حکیم ما (خدا بر او رحم کند) در اخیر این رساله گفته است و من توضیح مینمایم که طرق
«سندینه فاضله» (که حکمای سلف بارز وی آن به حسرت و تاءثر از زندگی چشم پوشیده اند)
در جهان انسانی جز در دین اسلام پیدانیست اگر گوینده یی بگوید. اگر دین اسلام طوری
باشد که بیان نمودم پس چیست که مسلمانان را به حالت بدوشان حزن آوری بینیم ؟
البته جواب اینست که : مسلمانان پیشینه بودند طوری که بودند از برکت دین خود
رسیدند بنا آنچه که رسیدند. وجهانیان به برتری آنها شهادت میدهند. در شرح احوال این
زمان باین آیه مبارکه اکتفا می و رزم :

(۱) سورة آل عمران آیه ۱۰۴

(۲) سورة التوبه آیه ۱۲۲

(ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم)

اینک آنچه از مقالات، افکار و اندیشه های سید جمال الدین افغانی گزینش میسر گردیده و سپس خدای را آرزو مندیم که توسط آن به سرمنزلی که آرزو مندیم برسیم و آن اینکه مردم امان گوش دهند و از برکت آن بسوی حق و نیکوئی رهمنمون گردند و اگر خواست خدا باشد باین آرزو خواهند رسید.

مراجع كتاب

- ١- رسالة الرد على الدهريين (رد نيچريه)
- ٢- تاريخ الامام محمد عبده - ٢/١ - سيد رشيد رضا
- ٣- المروه الوثقى
- ٣- خاطرات جما الدين - استاد عبد القادر مغربى
- ٥- بحث قيم فى جنسية السيد - علامه صلاح الدين سليمى
- ٦- البيان فى الانجليز والافغان - سيد جمال الدين
- ٨- حاضر العالم الاسلامى
- ٩- جريدة مصر
- ١٠- جريدة الحال
- ١١- جريدة ثمرات الفنون

تصحیح نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۰	موز یخنینش	مؤرخینش
۳	۱۸	حسنة	حسنة
۵	۳	بخشیدن	در شفاء بخشیدن
۵	۱۲	دو آء تخصیص	دو آء آن تخصیص
۶	۱۷	دلیگر	دلگیر
۹	۱۲	اغراض	اغراض
۱۰	۲	جمال دین	جمال الدین
۱۰		در سطر حاشیه	انکشاف انتشار
۱۱	۱۵	بی افغانها ، اعراب و تراک -	
۱۳	۱۶	دورغ	دورغ
۱۸	۱	کینه دشمنان خود را حفظ میکند خصوصاً	
۲۶	۱۳	ساعتیه	ساعة
»	»	ولایتستقد مون	ولایتستقد مون
۳۷	۱۲	بامستسنای	باستسنای
۵۵	۳	(توزید)	(توزید)

صفحة	سطر	غلط	صحیح
۵۹	۱۳	در	را
۶۳	۲	غرض	غرس
۶۴	۳	غرض	غرس
۶۴	۳	فروح	فروع
»	۹	وهیات	وا هیات
۷۷	۱۸	قاعد نبی	فا عبدنی
۷۹	۱	لا نضمه	لا نغمه
حاشیه		لهنا	الهنّا
		قالبك	قالبك
۸۲	۹	لیظهر	لیظهره
»	۱۷	لیظهر	لیظهره
۸۳	۵	انا فی ودا اب الابی	انا فی الابی والابی
»	۶	لیبشك	ا بشك
»	۱۵	الکبر	البکر
»	۱۹	السائلک	ا سالك
»	۲۰	لتی	التي
»	»	ذالك	ذا تک
»	۲۱	التوری	النوری
۹۰	۷	گروه	گروه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۴	۳	نمیبرم	میبرم
۱۰۱	۷	د یلیها	د یلمیها
۱۰۲	۱۶	وذاتی	وجب ذاتی
۱۰۲	۱۸	چر ند	چر نده
۱۰۳	۸	ودان	ود رآن
۱۰۸	۱۸	مستولی میگیرد	مستولی میگردد
۱۱۷	۷	المومنین	المومنین
۱۲	۱۸	قوله	نوله
۱۲۰	۱۹	سبیل	سبیل
۱۲۲	۱۳	انبیاء	انبیاء ش
۱۲۳	۸	اسباب حفظ سلطه	البا ب حفظ سلطه
۱۲۵	۵	ولائنا ر عوا	ولاتنا ز عوا
۱۲۷	۱۷	جا کم	جاء کم
۱۲۷	۳۱	البغضا	البغضاء
۱۲۶	۱۸	بجا رود،	بجا رون
۱۲۸	۹	جا هم	جاء هم
۱۲۸	۲۲	ابا هم	ابا ء هم
۱۳۱	۹	الفمهای	انعمها
۱۲۸	۱۰	مانفسهم	ما بانفسهم

صفحة	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۵	ليست خلفهم	ليست خلفهم
۱۳۵	۸	مغيرانعمها	مغيرانعمة انعمها
۱۸۷	در حائيه « ۱ »	اينرا	زيرا
۱۹۸	۳	از نشأ	أنشاء
۲۰	۴	دالزارع	والزرع
۲۳۰	۹	بقريته	بقرو تبة
مراجعه كتاب		العروه الوثقى	العروه الوثقى